

سالِ مِست و سَوم سَماره ۹۰
۶۲ ابی ۱۳۸۴ شمسی ۲۰۰۵ میلادی

عذیب

ANDALIB



درعکس فوق که در حدود سال ۱۹۳۰ میلادی در مصر گرفته شده است عده ای از احبای آن
 سامان دیده می شوند. نفر نشسته در وسط جناب شیخ محیی الدین صبری کردی که در سال
 ۱۹۴۰ صعود کردند، در کنارشان دختر ایشان روحیه خانم (۲۰۰۲-۱۹۱۶) می باشد.
 از دوستان عزیز تقاضا می شود در صورت شناسائی سایر احبائی که در این عکس دیده
 می شوند دفتر مجله عندلیب را مطلع فرمایند. (از آلبوم جناب محمود فکری)

عندليب

فصلنامهٔ محفل روحانی ملی بهائیان کانادا
به زبان فارسی

‘Andalib Vol 23, Serial # 90 . ASSN 1206-4920
Association for Bahá’I Studies in Persian
P.O.Box 65619, Dundas, Ontario, L9H 6Y6 Canada
Tel: (905) 628-8511
Email: absp@bellnet.ca Website: absp.org
Publication Mail Agreement # 40020690

سال بیست و سوم شمارهٔ پیاپی ۹۰
۱۶۲ بدیع ۲۰۰۶ میلادی
از انتشارات مؤسسهٔ معارف بهائی
همیلتون، انتاریو، کانادا

حق چاپ محفوظ است

فهرست مندرجات عندلیب شماره ۹۰ صفحه

۳	۱- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
۴	۲- از آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء
۵	۳- جهان مادی و عالم روحانی
۹	۴- شعر
۱۰	۵- معرفی کتاب "هدف از وجود انسانی"
۱۹	۶- شجره پرثمر
۲۸	۷- یک نامه تاریخی
۳۰	۸- جهان بدون مرز
۳۴	۹- نعیم سدهی
۵۰	۱۰- جناب نعمت الله ذکائی بیضائی
۵۲	۱۱- نقل از کتاب دکتر مهاجر
۵۴	۱۲- سیری در فرهنگ و هنر ایران
۶۲	۱۳- چند ضرب المثل
۶۸	۱۴- صدمین سمینار
۶۹	۱۵- تودیع
۷۱	۱۶- درگذشت منور خانم کیانی (نامدار)
۷۴	۱۷- آغاز امر الهی در همدان
۸۱	۱۸- از گلخن فانی به گلشن باقی
۸۲	۱۹- عذرخواهی مجله عندلیب

*طرح روی جلد، بهزاد جمشیدی

*عندلیب شماره دوم، سال بیست و سوم، شماره پیاپی ۹۰، ۱۶۲ بدیع، ۱۳۸۴ شمسی، ۲۰۰۶ میلادی
حق اشتراک سالیانه (چهار شماره) ۴۰ دلار و دوساله (هشت شماره) ۷۵ دلار است.

مشترکین گرامی می توانند شماره آخرین مجله ای را که حق اشتراک آن را پرداخته اند در روی پاکت محتوی عندلیب مقابل نام گیرنده مجله ملاحظه فرمایند. از مشترکین گرامی استدعا میشود در صورت تغییر آدرس، مسئولین عندلیب را از آدرس جدید خود مطلع فرمایند زیرا هر بار پس از توزیع، تعداد زیادی از مجلات به علت تغییر آدرس گیرنده توسط پست برمی گردد.

آدرس فعلی دفتر عندلیب به قرار ذیل است:

ABSP

P.O.Box ۶۵۶۱۹, Dundas, Ontario, Canada

Tel # ۹۰۵-۶۲۸-۸۵۱۱ Email: absp@bellnet.ca

هو الله

ای احبای الهی الحمد لله نفحه مشکبار جهان را عنبر بار نموده و صیت جمال مبارک ولوله در آفاق انداخته آوازه ملکوت تقدیس شرق و غرب را به حرکت آورده و نعره یا بهاء الاهی از جمیع اقالیم به ملاء اعلی رسیده وقت سرور است و هنگام جبور که الحمد لله پیش از آن که از این جهان فانی به جهان باقی شتابیم رایات امرالله را در هر کشوری مرتفع یافتیم چه سروری اعظم از این چه جبوری اتم از آن ولی سزاوار چنان است که شب و روز به شکرانه قیام نمائیم زیرا و لئن شکرتم لأزیدنکم منصوص و موعود کتاب الهی و شکرانه این است که به کلی خود را فراموش کنیم و از ذکر خویش خاموش شویم فانی محض گردیم و نسیان صرف شب و روز در نشر نفحات کوشیم و در بیان آیات بینات پرده شبهات اهل فتور بدریم و اصحاب غرور را نصیحت مشفقانه نمائیم شاید کشف غطا نمایند و از کوری و کری و گنگی رها یابند اگر چه خداوند می فرماید صم بکم عمی فهم لا یرجعون ولی قلب امید به فضل رحمن دارد و رجا از موهبت یزدان که ظلمات طغیان زائل گردد و انوار رحمن بتابد. ای احبای الهی همدم عبدالبهائید و همراه این عبد پر عجز و نیاز شب و روز یادتان مونس جان است و روز و شب ذکرتان ورد لسان ...

از آثار حضرت عبدالبهاء

ای مظهر کلمه تقوی، تقوای حقیقی از اعظم مواهب الهی است و آن خشیه الله است این خوف نه از عذاب و عقاب بلکه بیم محرومی از عنایت پروردگار. انسان اگر از الطاف حق بی بهره و نصیب گردد و از یتو عنایت محروم و محجوب شود البتّه این عذاب اعظم از نیران ولی اگر دانا و فطین و حکیم باشد و الا صد هزار محرومیت را به جان قبول نماید و به ذره ای از عذاب جسمانی راضی نگردد ...

... الیوم در شرق و غرب بهائیانند که علم راستی و درستی و آشتی بلند نموده اند زیرا بر نفوس بشر هوا جس پر خطر استیلا یافته و رادعی لازم دارد و رادع حقیقی خشیه الله است لهذا ملاحظه مینمائی که در خاور و باختر چه انقلاب است جمیع این حوادث پر خطر از رذائل عالم بشر است. از فیوضات ملکوت ابهی امیدواریم که به قوه کلمه الله و نفثات روح القدس در بین این ظلمات نوری سطوع نماید و شرق و غرب روشن گردد علم صلح اکبر بلند شود و راستی و آشتی انتشار یابد ...

جهان مادی و عالم روحانی

هدایت الله جاوید

بعضی معتقدند غیر از جهان مادی جهان دیگری وجود ندارد. به عبارت دیگر همه چیز مادی است. از جمله دلائلی که مخالفین این عقیده اظهار میدارند این است که در وجود مراتب است و هر رتبه پائین تری از وجود رتبه بالاتر خبر ندارد. مثلاً درخت از وجود قوه عاقله انسان خبر ندارد ولی این بی خبری درخت دلیل عدم وجود قوه عاقله نیست. برای انسان صرفنظر از حواس که بین حیوان و انسان مشترک است علوم مادی از راه استنباط قوه عاقله در نتیجه مشاهده و تجربه حاصل میشود و یا از کسانی که چنین علمی دارند یاد می گیرد که در این صورت میگوئیم اکتسابی است. اگر از انسانی آثاری مشاهده کنیم که انسانها به طور طبیعی فاقد آن هستند و آن نیرو یا دانائی به نحو مذکور در بالا حاصل نشده باشد آنرا به قوه ای ماوراء الطبیعه نسبت میدهیم. اینک به بررسی مفصل تر نسبت به این موضوع می پردازیم.

انسان دارای قوای حساسه است که اشیا را به وسیله آنها ادراک میکند. همچنین دارای قوای متخیله، متفکره، مدرکه، حافظه و مشترکه است و به وسیله این قوا و قوه عاقله حقایق را درک می کند. مثلاً به وسیله قوه بصر که زمین را ساکن و آفتاب را به دور زمین متحرک می بیند ولی به وسیله قوه عاقله می تواند بفهمد که زمین به دور آفتاب متحرک است. حقایق و خواص و آثار موجودات از راه مشاهده و تجربه به وسیله قوه عاقله ادراک می شود. کلیه علوم وفنون و صنایع مادی به این طریق حاصل شده اند. همچنین قوه عاقله قادر به درک حقایق معقوله که در خارج وجود ندارند مانند حب و صفات و اخلاق می باشد. تاریخ نشان میدهد که پیغمبران که بانی ادیان هستند دارای قوه ای بالاتر از انسان طبیعی بوده اند. مثلاً حضرت مسیح در سن جوانی سه سال ادعای پیغمبری نمود و او را به صلیب زدند. مسیحیان اولیه نه تنها از نظر مادی بهره ای نبردند بلکه تا سیصد سال چه بسیار جان و مال خود را نثار نمودند. همه افراد مقتدر زمان در محو پیشرفت آن

کوشیدند و جلوگیری نتوانستند. همچنین حضرت محمد یک فرد امی ادعای پیغمبری نمود و اطرافیان همه به مخالفت برخاستند ولی امر او نفوذ نمود. این نفوذ و این توسعه قابل تأمل و تفکر است. آیا حضرت مسیح چه داشت که چنین نفوذی پیدا کرد؟ نفوذ پایدار به طور وسیع خصوصاً وقتی مبتنی بر منافع مادی نباشد خود یک امر مادی نیست. همه پیغمبران چنین نفوذی داشته اند. حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات ذیل عنوان "درجه ادراکات عالم انسانی و مظاهر ظهور" می فرمایند: "اما قوه عاقله ملکوتیه که ماوراء طبیعت است محیط بر اشیاست و عالم اشیا و مدرک اشیا و مطلع بر اسرار و حقایق و معانی الهیه و کاشف حقایق خفیه ملکوتیه و این قوه عقلیه الهیه مخصوص به مظاهر مقدسه و مطالع نبوت است و پرتوی از این انوار بر مرایای قلوب ابرار زند که نصیب و بهره از این قوه به واسطه مظاهر مقدسه برند".

به علاوه ایمان حقیقی موجب درستی، صداقت، عفت، پاکی،

مهربانی، امانت، فداکاری، اتحاد و خدمت به نوع است. این صفات امر مادی نیستند. اینها کمالات روحانی هستند. اینها آثار حیات روحانی افراد هستند. آیا وجود این صفات در این جهان قابل انکار است؟ آیا بین انسان راستگو و انسان دروغگو تفاوتی نیست؟ آیا شخص مهربان با فرد ظالم اختلافی ندارد؟ این اختلاف از چیست؟ آیا تأثیر پیغمبران را در ظهور کمالات انسانی میتوان انکار کرد؟ البته میزان حیات روحانی در افراد تفاوت دارد. در همه عوالم اختلاف بین اجزاء وجود دارد. مقصود این است که بهره انوار حیات روحانی در افراد انسانی به درجات است اما کل مستفیض از شعاع یک آفتابند.

همانطور که به موازات عالم حیوانی عالم انسانی وجود دارد به موازات عالم انسانی عالم روحانی وجود دارد. ایمان و کسب کمالات روحانی که در بالا اشاره شد ترقی وجود و حظ از عالم روحانی است. همانطور که انسان با قوه عقلیه و متفکره ایجاد و خلق شده است و دلیلی برای وجود قوای عقلیه و متفکره جز آثار آنها لازم نیست به همین نحو وجود مربیان روحانی که

پیغمبران و مظاهر ظهور هستند موجب ظهور صفات حمیده و درستی و صداقت و عفت و الفت و محبت و اتحاد گشته است. حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات ذیل عنوان "مسأله در اثبات لزوم مربی" می فرمایند: "اگر انسانی را در بیابانی بگذاری که ابناء نوع خویش را نبیند شبهه ای نیست که حیوان محض گردد".

عالم انسانی تحت تأثیر تربیت علمی و روحانی پیشرفت می کند. مدنیت بوسیله علوم و فنون مادی که از قوه عقلیه دانشمندان سرچشمه گرفته توأم با کمالات روحانی و اتحاد و الفت که از مدد روح قدسی پیغمبران است به تدریج افزایش یافته است. همانطور که درجه روحانیت افراد متفاوت است جامعه نیز دستخوش فراز و نشیب روحانی است. ادوار تناوب و تجدید دارد. گاهی میزان حرارت روحانیت رونق حسن اخلاق و امنیت به بار آرد و سبب اعتلای علوم و فنون شود و زمانی نقصان روحانیت و تدنی اخلاق فضای جامعه را به بی عدالتی و اختلاف و نزاع کشاند. آلات حرب و انهدام به بازار آید و خریدار دارد. مادیات بر روحانیات ترجیح یابد و الفت و

اتحاد به قهقرا رود. دوباره عالم محتاج فزونی روحانیت گردد. امروز که ترقی مادی به جای کاربرد شمشیر میدان کارزار را به استفاده بمب اتمی رسانده لزوم اتحاد و الفت برای نجات و رفاه بشریت از همه وقت ضرورت رگشته است. در این حال چه قدرتی جز کلمه الله قادر است مردم دنیا را به زیر خیمه یگانگی و الفت جمع نماید؟

بعضی گفته اند انسان به طور ذاتی بد را از خوب تشخیص میدهد. آیا واقعاً بشر به طور ذاتی تشخیص میدهد که باید متحد باشد؟ پس چرا چنین نیست؟ اگر اینطور بود این همه جنگ و خونریزی و ظلم و ستم در طور تاریخ از چیست؟ پس چرا این همه رنج و عذاب از نادرستی است؟ چرا زندانها پر است؟ مرتکبین این خطاها همه انسان اند. هم اکنون در جهان تعصب اقتصادی و سیاسی سبب چه بی تفاوتی ها نسبت به رفاه دیگر ممالک است. هم اکنون در جهان چه موانعی برای تجارت آزاد، مسافرت آزاد، کار و انتقال سرمایه وجود دارد. هم اکنون در جهان تعصب مذهبی چه بلای جانسوز است. هم اکنون در جهان نحوه توزیع درآمد موجب چه

وسعت از فقر و بیچارگی است. هم اکنون در جهان تعصب چه مانع بزرگی برای انتخاب یک زبان کمکی بین المللی است در صورتی که چنین زبانی بسیاری از مسائل را آسان تر می کند. اگر بشر به طور ذاتی همبستگی عمومی را تشخیص میداد بسته به پیشرفت علوم و فنون، اجتماع خود را با احتیاجات وقت و عصر تطبیق میداد و همیشه با کل راه اتحاد و وداد می پیمود. به علاوه تشخیص بدون ایمان و عمل کافی نیست. اینک مردم میدانند که سیگار کشیدن مضر است ولی ارتکاب به آن تا چه حد گسترش دارد. همچنین تشخیص فرد عادی نفوذ دامنه دار در زمان طولانی ندارد ولی کلمه الله دارای قدرت نافذ کامله است. گفتار به اجرا می گراید. نعیم شاعر بهائی گفته: ای که گفتی علامت حق چیست میکند حق هر آنچه می گوید مثالی سبب وضوح بیشتر می شود. سعدی هفتصد سال پیش گفته: بنی آدم اعضاء یک پیکرند که در آفرینش زیک گوهرند چو عضوی به در آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار این سخن فقط در مرحله حرف

باقی ماند و با اینکه ایرانیان به این گفته سعدی افتخار می کنند این گفته سبب نشد که آنان حقوق زنان را مساوی مردان نمایند. این گفته مانع نشد که جنگ و خونریزی نشود. ولی وقتی حضرت بهاء الله می فرمایند: "همه باریک دارید و برگ یک شاخسار". اکنون که کمتر از صد و پنجاه سال می گذرد بیش از شش میلیون بهائی در سراسر جهان از ممالک و اقوام و نژادهای مختلف در نهایت محبت و الفت خادم نوع بشرند و روز بروز این تفکر نفوذ و گسترش بیشتری دارد. بشر به طور طبیعی دارای مکارم اخلاقی نبوده و جز در موارد بسیار نادر دایره الفت و یگانگی را توسعه نمیدهد. احتیاج به مربی الهی است که دستور او ایمان و عمل را در پی داشته باشد. ممکن است ایراد گرفته شود که پیغمبران به وسیله وعده اجر اخروی ایمان و صفات مرضیه را ترغیب و گسترش دادند. این صحیح است و هر زمان بسته به عوامل محیط اجر اخروی به شکلی تعریف شده ولی اکثراً زندگی ابدی را نوید داده اند چه که در وجود انسان محبت خود و منافع خود طبیعی است و جز با امیدواری به پاداشی بزرگتر از منافع

موقتی خود چشم پوشی نمی کند و به خیر دیگران اقدام نمی نماید. اگر چه صحت اجر اخروی قابل مشاهده و تجربه نیست ولی در قبال این وعده اخروی، رفاه و آسایش بیشتری برای عموم در این جهان فراهم می گردد که خود شخص نیز در بسیاری از موارد با قرار داشتن در این مجموعه از فوائد آن برخوردار میشود. پس اعتقاد به جهان دیگر و اجر اخروی بی فایده و مهمل و پوچ نیست اگر چه قابل آزمایش و تجربه نیست.

یکی دیگر از موارد تفکر درباره امور روحانی این است که کلیه انبیاء و پیغمبران با اینکه امی بودند چنین نهضت های عظیمی ایجاد کردند و یا جان خود را در این راه نثار نمودند و یا حبس و زجر و مصیبت بسیار در این جهان کشیدند یعنی با نحوه زندگی خود به وجود اجر اخروی شهادت دادند.

بیشتر کسانی که فایده دین و امور روحانی را انکار می کنند به واسطه آن است که این امور را موجب اختلاف و نزاع تصور نموده اند. عموماً این افراد اعمال مدعیان دین و روحانیت را ملاک قرار داده اند. در صورتی که هر وسیله خیری قابل سوء استفاده است مثلاً کارد برای

آشپزی لازم است ولی با آن میتوان آدم کشت. پس هدف و عمل دین را که اتحاد و رفاه و پیشرفت است نمی توان از عمل مدعیان کاذب دیانت استنباط نمود. مثلاً در قرآن از جمله در سوره حجرات آیه ۱۰ وارد که مسلمانان برادرند ولی چقدر جنگ و جدال بین مسلمانان بوده است. در حقیقت اینان به تعالیم حضرت محمد عمل نکردند. بنابراین اعمال منحرفین از دین را در عداد مضرات دین نباید شمرد. ولی منظور از دین تعالیم انبیاء است جدا از خرافات که در طول زمان اضافه شده است. اگر چه اساس ادیان یکی است اما چون قسمی از تعالیم هر دین بسته به شرایط وقت خود بوده و در مقطع زمانی خود قابل دفاع بوده نه به طور مطلق برای همیشه، بهتر است برای نقد دین، دینی را که برای زمان حاضر ارائه شده است مورد توجه قرار دهیم.

در بالا گفته شد "قوه عاقله ملکوتیه که ماوراءطبیعت است ..." همه انبیاء و مظاهر ظهور دارای چنین قوه ای بوده اند. از جمله احاطه حضرت باب در نزول آیات و نفوذ کلام او که منجر به تأسیس دیانتی گردید از جمله حضرت بهاء الله که

تعالیم دیانت بهائی را در این عصر به جهانیان عرضه داشته اند. همچنین حضرت موسی، حضرت مسیح، حضرت محمد و کلیه انبیاء. علم و قدرت آنان نه اکتسابی است نه از منشأ مشاهده و تجربه حاصل شده است این قوه ماوراء الطبیعه می باشد و خود توأم با نفوذ است. آفتاب آمد دلیل آفتاب.

از جهت دیگر به موضوع توجه کنیم. دین و روحانیت جزئی از خلقت است. وجود آن به ایجاد الهی است. یعنی از منشأ ماوراء الطبیعه است و برای بقاء اجتماع انسان و اتحاد و ترقی وجود ضروری است. امکان محو و نابودی آن نیست. تاریخ شاهد صادقی است که در برابر دین چه مخالفتها و چه مقاومتها شده است. هم اکنون نیز دیانت بهائی که هدف آن وحدت عالم انسانی است یک پدیده جدید و روبه گسترش است.

اگر چنین است و دین در اجتماع بشر بوده و خواهد بود بهتر است به آن توجه کنیم و بهتر بشناسیم و اگر به نظر ما مفید و با ارزش بود آنگاه در راستای اهداف آن بکوشیم نه آنکه با تصورات پیش ساخته خویش از آن دوری جوئیم و یا با انحراف از اوامر و تعالیم آن چیزی

را که برای اتحاد بشر و بسط کمالات انسانی است موجب اختلاف و نزاع نمائیم.

آن روز که در شهر تلاطم بوده

جنگ دو نفر به حرف مردم بوده

هفتاد نفر کشته شد و در آخر

گفتند که یک سوء تفاهم بوده

عبدالسمیع حامد
شاعر افغانی

فردوسی

فرزانه خجندی

فریاد مرا کی شنود چرخ گران گوش
دنیا به عتب رفته و فریاد رسم نیست
این خفته دلان را که فراموش جهانند
بیدار همی خواهم و حیفاً جرم نیست

بس اهرمنان مغز سرما بشکاندند
ما را ز وطن، بی وطنان دور براندند
رنجی که به دوش فقرا بود فزودند
گنجی که ز ما وز خدا بود ستاندند

چون کوه بلندیم و سرافکنده چراییم
وارسته ز خویشیم و به کس بنده چراییم
گوییم به یک لفظ و نفهمیم دل هم
پیوسته به یک خون و پراکنده چراییم؟!

عمری که نصیبم شد ای خلق خرد کیش
صرفت بنمودم که تو را عمر فزاید
تا در نظر عالمیان این دم و هر دم
شهنامه من نام تو را حفظ نماید

شادم که بدین نامه تو را باز نمودم
بر عالم از قدرت اعجاز تو غافل
کی میشود این کشور ظلمتکده روشن
کی میشود این خلق پریشان شده واصل؟

شعریاد

گلرخسار

برای زرد و خزان شعریاد می گویم
برای سبز و جوان، بیت شاد می گویم
دمی که گریه زخمین کند گلوگیرم
به عشق مرده خود، زنده باد می گویم
برای هم نفسی با قفس همی سازم
برای خار و خسی کومراد، می گویم
در آسمان گمان، آسمان مبارک نیست
به سائلان طمع درد زاد می گویم
قصیده های ازل را به رودبار مست
ترانه های عدم را به باد می گویم
ز درد جمعیت خالی از معانی زیست
به گوش عاقل و دیوانه، داد می گویم

*شعرای تاجیکستان تا سال ۱۹۸۹ که زبان فارسی
زبان رسمی آن کشور شد مجبور بودند اشعار خود را
با حروف سیریلیک بسرایند و از این سال بتدریج
حروف فارسی وارد ادبیات و مخصوصاً شعر تاجیک
شد و شعرا با علاقه بیشتری به سرودن شعر فارسی
ادامه دادند در حال حاضر حدود ۷۰ شاعره تاجیکی
داریم دو شعر مذکور که از نشریه میراث ایرانیان نقل
میگردد از سروده های جدید بانوان تاجیکی است
که راه کمال می پیمایند. ضمناً باید توجه داشت که
گاهی اوقات به علت تفاوت لهجه و تلفظ وزن
بعضی ابیاتشان بنظر ما ایرانیها ممکن است درست
بنظر نرسد.

معرفی کتاب "هدف از وجود جسمانی" نوشته جان هچر

The purpose of physical Reality

John S.Hatcher

ملیحه روحانی

مساعدت الهی، مکانیسم عدالت، پاداش و جزا به عنوان ارکان نظم عالم و فضل الهی مورد بررسی قرار می گیرد.

در بخش سوم وجود ما در این عالم تشبیه به دانش آموزان در کلاس درس میشود و اینکه چگونه میتوان در کلاس جسمانی دروس روحانی آموخت در این قسمت از وحدت بشریت، وجه تشابه دنیا با دنیای بعد، روش تعلیم به وسیله مظاهر مقدسه، منظور از تجارب منفی امتحانات در این دنیا و انقطاع بحث می شود.

در بخش چهارم وحشت از مرگ، عبور از این دنیا به دنیای بعد، شواهدی از تجارب افراد نزدیک به مرگ، جمع آوری شده به وسیله Raymond A. Moody و مندرج در کتاب Life after life و تشابه این تجارب به آثار امری در این مورد، رابطه اعمال دنیوی با پیشرفت در دنیای بعد، اختیار و پیشرفت در عالم بعد و پل واسط بین این دو دنیا مورد بررسی قرار می گیرد.

رموز آیات منزله مخصوص طبقه معینی نیست بلکه به یکایک ما امر شده که خود را در دریای آثار غوطه ور کنیم تا به درک رموز نهفته شده پی ببریم اغتمسوا فی بحر بیانی لعل تطلعون بما فیہ من لثالی الحکمة و الاسرار ... (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۷۰، ص ۹۳) نویسنده در این کتاب در پی آن است که به کشف چند نکته از رموز این مطلب که چرا خداوند برای ما مقدر کرده که آغاز وجود روحانیمان از این دنیای جسمانی باشد بپردازد. این کتاب به چهار بخش تقسیم شده:

در بخش اول نویسنده در جستجوی عدالت الهی در دنیای مادی، آثار گذشتگان از قبیل افلاطون، ایوب، Bethius و میلتن و وجوه تشابه و تمایز عقاید این فلاسفه را با عقاید دیانت بهائی بررسی می کند. در بخش دوم آثار امری مورد مطالعه قرار می گیرد. در این بخش مباحثی مانند خالق و خلقت، ثمره خلقت، رستگاری، جبر و اختیار،

نویسنده کتاب دکتر جان هچر مؤلف بیش از صد شعر و مقاله است که در نشریات ادبی در نقاط مختلفه دنیا چاپ شده علاوه بر آن مؤلف کتبی است از قبیل

Ali's dream ۱۹۸۰

Conservation ۱۹۸۸

A Sense of history ۱۹۹۰

The Ocean of His words: A readers guide to the art of Baha'u'llah ۱۹۹۷

Divine Art of Revelation ۱۹۹۸

ترجمه اشعار طاهره از عربی و فارسی به انگلیسی در سال ۲۰۰۲ با همکاری جناب امرالله همت.

دکتر جان هچر در حال حاضر استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه S. Florida در شهر Tampa میباشد.

کتاب هدف از وجود جسمانی در دو جلد تألیف شده. در زیر عناوین جلد اول کتاب و سپس مختصری از بعضی از مطالب کتاب درج میشود.

یکی از لذائذ ایمان بهائی برای نویسنده کتاب این است که درک

هدف از وجود جسمانی

The purpose of physical Reality

چرا خداوند برای ما چنین مقدر فرموده که آغاز حیاتمان از این دنیای خاکی باشد؟

دین بهائی تأکید به تحرّی حقیقت می کند و برای کمک به این تحرّی و تجربه، آثار مهمّی مانند کتاب ایقان و مفاوضات تألیف شده است. در کتاب ایقان راه و روش شناخت حقیقت به کمک مطالعه آثار الهی و دعا موکول شده است. در مورد اینکه ما که موجودات روحانی هستیم چرا باید آغاز سفر روحانی ما به صورت زندگی جسمانی باشد مستقیماً از مظهر امر و مبین آیات الله سؤال نشده است اما افراد دلائلی ذکر کرده اند مانند: خداوند دنیا را خلق کرده و قصد خداوند این بوده که ما از نظر روحانی ترقّی کنیم و این دنیا به طریقی رشد ما را تسهیل می کند و یا جواب دیگری که داده شده این است که این دنیا دنیائی است که ما در آن امتحان می شویم و خصوصیات روحانی به دست می آوریم. اگر چه این دلائل درست هستند ولی اطمینان قلب نمی دهند که چرا برای ما لازم بوده

که آغاز حیات ما در محیطی جسمانی باشد به خصوص که این دنیا دنیائی است که اغلب پوچ به نظر میرسد. حتّی آثار امری ما را از تعلّق به این دنیا منع می کند. حضرت بهاء الله می فرمایند: "ای دوستان به جمال فانی از جمال باقی مگذرید و به خاکدان ترابی دل مبنید" (کلمات مکنونه فارسی شماره ۱۴)

ولی در یکی دیگر از کلمات مکنونه میفرمایند: "ای بنده من بهترین ناس آناند که به اقتراف تحصیل کنند و صرف خود و ذوی القربی نمایند" (فارسی شماره ۸۲) در این حین راهنمایی شده که ما اوقات خود را برای پیشرفت در این دنیا صرف کنیم و این میزانی است که برای "بهترین ناس" شدن تعیین شده است اینکه عدم عدالت در این دنیائی که به وسیله خالق عادل خلق شده و اینکه بین دو قطب مخالف یکی اینکه وقت خودمان را صرف پیشرفت در حرفه کنیم و قطب دیگر اینکه توجّه به خدمت و تبلیغ نمائیم و آنی در این مورد غفلت نکنیم درگیر هستیم میتواند

باعث تزلزل اعتقاد ما بشود. ما هم زمان در حال زندگی در دو دنیا هستیم یکی روحانی و برتر و یکی جسمانی و یکنواخت و اغلب پیشرفت در یکی باعث محروم شدن از پیشرفت در دیگری میشود. البتّه اینکه حضرت بهاء الله اجازه فرموده اند که از آنچه که خداوند در این دنیا برای ما خلق کرده است لذّت ببریم مشروط بر اینکه نگذاریم هیچ چیزی بین ما و خالق ما فاصله ایجاد کند، قدری ایجاد آرامش خیال می کند.

در مورد اینکه در این دنیا عدالت وجود ندارد این بشارت باعث آرامش روح است در دنیای دیگر تلافی و جبران میشود. حضرت بهاء الله در لوح احمد فارسی میفرمایند: "ای عباد اگر در این ایّام مشهود و عالم موجود فی الجمله امور بر خلاف رضا از جبروت قضا واقع شود، دلتنگ مشوید که ایّام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این ایّام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است. البتّه به جمیع آنها رسیده فائز

گردید". (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۱۵۳ ص ۲۱۱) . موضوع وحدت و استمرار ظهور مظاهر مقدسه مهم ترین پایه و اساس است برای توجیه اینکه چرا خداوند مخلوقش را در این دنیای خاکی قرار داده. خداوند از روی عشق بندگانش را خلق کرده، خلقی که قادر است به طریقی خدا را بشناسد و صفات الهی را در اعمالش نشان دهد و به بارگاه الهی نزدیک شود.

"یا ابن الانسان کنت فی قدم ذاتی و ازلتیه کینونتی عرفت حبّی فیک خلقتک و القیت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی" (کلمات مکنونه شماره ۳)

به فرموده حضرت بهاء الله: "غیب هوویه و ذات احدیه ... متعالی است از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لا یزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود" (ایقان شماره ۱۰۴ ص ۷۹)

بشر نمی تواند بدون راهنمایی و هدایت خدا را بشناسد. این منطقی به نظر نمی رسد که خداوند ما را خلق کند ولی از راهنمایی محروم کند. ما به طور غیر مستقیم از طریق شناخت مظاهر مقدسه که نمایانگر

صفات الهی هستند به ذات باری تعالی پی می بریم. هر شیئی از اشیاء موجود در این عالم صفتی از صفات الهی را نشان میدهد مگر مظاهر امر که نمایانگر کلیه صفات الهی هستند. حضرت بهاء الله میفرماید: "کلّ اشیاء در مقامی آیات الهی بوده و خواهند بود علی قدر مراتبها در مقام تجلّی سلطان مجلّی در ملکوت اسماء و صفات از برای کلّ اثبات آیتت میشود در این صورت غیر آیات چیزی مشهود نه تا قرب و بعد تصوّر شود ..." (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۹۳ ص ۱۲۲)

در این دنیای جسمانی است که صفات الهی از مقام خصوصیتی "مجرد" به صورت خصوصیتی قابل درک و لمس در می آید. سپس ما به وسیله نشان دادن این صفات در زندگی روزمره خودمان به تدریج کسب صفات می کنیم. هدف انسان در این دنیا این است که به سوی "رستگاری" برسد و شادمانی در این حرکت به سوی کمال رستگاری است.

پیشرفت وقتی است که این حرکت به سوی کمال را آزادانه انتخاب کرده باشد. بدون انتخاب آزادانه، "شستشوی مغزی" جانشین "اعتقاد"

میشود. حرکت بشر نیاز به کمک و یاری خدا دارد. بدون کمک، بشر نمی تواند عمل خوب یا بد انجام دهد. مثل کشتی که بدون قدرت باد یا بخار اصلاً نمی تواند حرکت کند. انتخاب خوب یا بد در دست فرد است ولی کمک از خدا است. حضرت عبداله‌بهاء می فرمایند: "... همچنین جمیع حرکات و سکنتات انسان مستمد از مدد رحمن ولکن اختیار خیر و شر راجع به انسان ..."

(مفاوضات عبداله‌بهاء شماره ۷۰)

موضوع مهم اعتقادی دیگری که در اینجا مطرح میشود سیستم عدالت است که ارکان آن، مجازات و مکافات می باشد. "خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و بر پا مجازات و مکافات" (لوح مقصود، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص ۹۸)

در مقام دیگر می فرمایند: "للعادل جند وهی مجازات الاعمال و مکافاتهما بهما ارتفع خباء النّظم فی العالم واخذ کل طاع زمام نفسه من خشية الجزاء" (لوح مقصود، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص ۹۸)

هدف از سیستم مجازات و مکافات "تعلیم دادن" بشر است. مجازات و مکافات وسیله ای است برای رسیدن به این هدف "تعلیم یافتن"

این دو ستون تعلیم را شروع میکند و بعد مسئولیت عمل فرد به خود فرد منتقل میشود که با اراده و اختیار خود مسیر حرکت خودش را انتخاب کند.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "... مدنیّت طبیعیّه به قوّه قوانین جزائیّه و قصاص رادع و مانع خلق از ارتکاب قبایح اعمال گردد و با وجود اینست که ملاحظه مینمائی که قوانین مجازات و احکام زجریه متصل در انتشار است "... اما مدنیّت الهیّه نفوس بشر را چنان تربیت نماید که نفسی ارتکاب جرائم ننماید ... پس فرق است در اینکه نفوس را از قبایح و جرائم به واسطه زجر و قصاص و شدّت انتقام منع نمائیم و یا آنکه چنان تربیت کنی و نورانیّت بخشی و روحانیّت بدهی که نفوس بدون خوف از زجر و انتقام و قصاص از جرائم اجتناب نمایند بلکه نفس جرائم را نعمت کبری و جزاء عظیم شمرند و منجذب فضائل عالم انسانی شوند ... " (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، شماره ۱۰۵، ص ۱۲۹)

نکته دیگر که اوج کمال عدالت خداوند را نشان میدهد موضوع "فضل" است فضل جزئی از سیستم

عدالت الهی است. عدل بر اساس استحقاق ما و فضل دریافت لطف خدا است بدون استحقاق (مفاوضات شماره ۶۲) ظاهراً این دو متضاد هستند. چون بشر از نظر رشد روحانی مثل طفل صغیر است و خداوند مثل پدر و مادر مهربان، "عدل" اقتضا می کند که "فضل" شامل حال بشر شود. فضل خداوند همیشه شامل بندگان می باشد و برای دریافت آن ما باید علم، اراده و عمل داشته باشیم. فضل بر خلاف میل و خواست و سعی ما به ما تحمیل نمیشود. با این سیستم عدل و فضل است که به اکتساب فضائل انسانی و آنچه که باعث نورانیّت عالم انسانی است پیش میرویم.

سؤالی که پیش می آید این است که چطور در زندگی روزمره میتوانیم به سوی اهداف روحانی پیش رویم. اینکه حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه می فرمایند: "چشمی بریند و چشمی برگشا. بریند یعنی از عالم و عالمیان برگشا یعنی به جمال قدس جانان ..." (کلمات مکنونه فارسی شماره ۱۲)

اگر پیشرفت در این دنیا به جای اینکه "وسیله ای" برای رشد روحانی ما باشد به صورت "هدف"

ما درآید، دنیای خاکی مانعی برای حرکت ما به سوی کمال می گردد آن موقع است که ما در یک حالت عدم عدالت و جنگ درونی هستیم. دنیای خاکی انعکاسی است از عالم روحانی. دنیای خاکی وسیله ای است برای رسیدن به دنیای روحانی. همانطور که آینه وسیله ای است برای انعکاس نور. در مورد رابطه این دو دنیا حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "اعلمی أنّ الملكوت حقيقة الوجود و أنّ النّاسوت ظلّه الممدود فالظلّ معدوم متوهم الوجود و الصّور المرئیة فی المآء اعدام تتراألأنظار بمظاهر النّقوش و الرّسوم" (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱، ص ۱۷۴، شماره ۱۵۰)

یک نقش مهمّ مظاهر مقدّسه عیان ساختن رابطه عالم ناسوت و عالم الهی است که چگونه بشر بتواند از عالم ناسوت برای درک عالم الهی استفاده کند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "حکمت ظهور روح در جسد این است روح انسانی ودیعه رحمانی است باید جمیع مراتب را سیر کند زیرا سیر و حرکت او در مراتب وجود سبب اکتساب کمالات است" (مفاوضات شماره ۵۲) برای درک ربط این زندگی

جسمانی به تکامل روحانی به عنوان مثال موضوع نظافت را در نظر می‌گیریم. از یک بیچه خواسته میشود که اسباب بازی هایش را جمع کند، لباس تمیز بپوشد و ... اوّل این دستورات به نظر بیچه دستورات جداگانه میرسد و هر کدام از این امر و نهی ها نیاز به درک، اراده و عمل دارد و به تدریج هر کدام از اینها به صورت "عادت به نظم" در می‌آید و فرد این خصوصیت نظافت را می‌تواند به سطح بالاتر ببرد و به کارهای دیگری که با این نظافت ظاهری و جمع کردن اسباب بازی فرق دارد ربط دهد مثل تمیزی افکار، خلوص نیت، عفت و عصمت و ... انجام هر کدام از این دستورات وقتی که برای فرد به صورت عادت به نظم درآید آن وقت است که نیاز به تقللاً ندارد و باعث "آزادی" فرد میشود. به عبارت دیگر این عادت به نظم به جای اینکه محدود کننده باشد وقتی که به صورت مثبت و از اوایل حیات دنباله‌گیری شود باعث آزادی و سیر به سوی کمال میشود انتخاب بین راهنمایی که اخلاقاً ترجیح دارد نسبت به راهنمایی که خوشی ظاهری ایجاد می‌کند در حلقه اوّل لازمه اش تحمّل رنج و

سعی و تقللاً کردن است تا وقتی که به صورت جزئی از وجود فرد بشود و آن موقع است که باعث آزاد شدن میشود.

در مورد تحرّی حقیقت هم این موضوع صادق است. اگر میزان برای اعتقادات ما روشی باشد که با آن احساس راحتی می‌کنیم ممکن است با این خطر مواجه شویم که سلوک خود را در مرحله ای از کمال متوقّف کنیم. میزان ما باید اکتساب حقایق روحانی باشد که ماوراء آنچه تا این زمان کسب کرده ایم باشد و در این صورت است که می‌توانیم به آن مقامی برسیم که برای ما مقدر شده و از زندگی جسمانی به اوج تکامل انسانی واصل شویم.

موضوع دیگری که مورد بحث قرار می‌گیرد این است که منظور از تجارب منفی چیست. بعضی چیزهای بد برای افراد به صورت تصادفی پیش می‌آید مثل وقایع ناگوار طبیعی از قبیل سیل، زلزله و ... و بعضی در اثر عدم عدالت دیگران. اگر خدا ما را دوست دارد و می‌تواند از چیزهای بد پیشگیری کند چرا نمی‌کند؟ بعضی افراد خیلی چیزها مثل فساد اخلاقی، رعد و برق و سیل، امراض و مار و

حشرات را "شر" می‌دانند و نظرشان این است که چون این چیزها در دنیائی است که خدا خلق کرده پس خداوند به طریقی مسئول است. دیانت بهائی "شر" را ناشی از روی گرداندن از هدف آفرینش میدانند. حضرت بهاء الله میفرماید: "اصل کلّ الشر هو اغفال العبد عن مولاه و اقباله الی هواه" (مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله ص ۳۵)

هیچ گونه "شر" به طور ذاتی در خلقت نیست و شرفقط عدم خیر است همان طور که وقتی نور نیست تاریکی هست و وقتی که گرما نیست سرما است ولی باز بعضی چیزهای منفی وجود دارد که نمیشود آنها را نتیجه روی گرداندن از تعالیم الهی دانست چطور میشود زجر کشیدن یک موجود معصوم را توجیه کرد و یا مشقّاتی که پیش می‌آید بدون اینکه هیچ ربطی به اعمال و کردار ما داشته باشد. میشود جواب داد که عالم الهی محدود به این بعد زمانی و مکانی نیست. آنچه که رخ میدهد ما نمیدانیم که نهایتاً نتیجه اش عدالت یا عدم عدالت است و مفید است یا مضرّ است. ثمر زندگی ما برای بُعد دیگری از وجود مقدر شده است مثل یک باغبان که

شاخه های اضافی را قطع می کند و درخت نمی تواند درک کند که نتیجه نهائی کار باغبان چه می باشد. باز ممکن است این سؤال پیش آید که خداوند از وقایع ناگواری که قرار است رخ دهد آگاه است چرا جلوگیری نمی کند؟ و آیا خداوند به نحوی مسئول است؟

اولاً که خداوند جلوگیری می کند و به خاطر همین است که بندگان را تنها نگذاشته و مرتب مظاهر امر را برای راهنمایی بشر فرستاده و میفرستد. علاوه بر آن آگاهی خداوند از آنچه که قرار است اتفاق بیفتد باعث اتفاق افتادن نیست. به ما هم این اطمینان داده شده که مساعدت خداوند شامل حال ما است و اگر از خدا بخواهیم، به دعای ما جواب داده میشود و آنچه خیر و صلاح است برای ما پیش می آید.

ثانیاً خیلی از تجارب منفی اثر زیادی برای "تعلیم دادن" ما دارد. مثل یک ورزشکار که درد و سختی تحمل می کند تا به نتیجه ای که میخواهد برسد و یا زمینی که خوب شخم خورده باشد محیط بهتری برای رشد دانه می گردد. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "... اما امتحانات الهیه در اینجاست نه در

جهان ملکوت" (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء جلد اول، ص ۱۸۹، شماره ۱۶۳)

این موضوع مورد بحث قرار میگیرد که اصلاً چرا وجود جسمانی لازم است؟ چرا خداوند که قادر است راه ساده تری وضع نکرده؟ و چرا از اول روحانی خلق نشده ایم؟ چرا از اول با درک هدف از خلقت خلق نشدیم که لازم باشد در این دنیای فیزیکی وجودمان را آغاز کنیم؟

خداوند این را خواسته که ما شخصاً تحرّی کنیم و راهی را که باعث پیشرفت و رستگاری ما است خودمان انتخاب کنیم. حضرت بهاء الله می فرمایند: "... بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بُعد و هوی به یمین قرب و لقا رساند لو شاء الله لیكون الناس امة واحدة ولكن مقصود صعود انفس طيبة و جواهر مجرّده است که به فطرت اصلیه خود بشاطی بحر اعظم وارد شوند تا طالبان ذوالجلال از عاکفان امکنه ضلال و اظلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند کذلک قدر الامر من قلم عز منیر..." (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۵۳، شماره ۲۹)

مهمترین دلیل برای آغاز یاد گرفتن حقایق روحانی در قالب وجود

جسمانی این است که ما در این دنیای خاکی یاد بگیریم که چطور پیشرفت خودمان را در دنیای بعد ادامه دهیم. چه در این دنیا و چه در دنیای بعد ما دائم در حال تغییر هستیم. مرگ رشد روحانی ما را متوقّف نمی کند و نیاز استفاده از خصوصیات روحانی را که در این دنیا کسب کرده ایم متوقّف نمیکند. در ابتدای وجودمان در این دنیا وابستگی ما به این جهان زیاد است در ابتدا تصوّری که از خودمان داریم و ارزشی را که برای خودمان قائل هستیم در وجود جسمانی خود و شکل ظاهری خویش می بینیم. آیا قد بلند هستیم یا کوتاه هستیم، چاق هستیم یا لاغر، زیبا و قوی هستیم یا نه و آیا دیگران ما را می پسندند یا خیر؟ ولی همانطور که رشد می کنیم باید تعلق ما به ظاهرنگری کمتر شود تا به جایی که جسم ما فقط وسیله ای برای نشان دادن خصوصیات روحانی ما گردد. در اینجا است که ما فردی منقطع می شویم و کمتر به وجود ظاهری جسمانی خود برای رسیدن به اهداف خویش وابستگی داریم. خالق ما کهولت را یک وسیله یادآوری برای درک هدف از وجود حقیقی ما قرار داده تا با گذشت

زمان منقطع از قالب جسم شویم. حضرت بهاء الله می فرمایند: "... انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند..." (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۱۰۶، شماره ۸۱)

سؤالی که می تواند در اینجا پیش آید این است که چرا در آثار توضیح زیادی از کیفیت دنیای بعد داده نشده. یک دلیل آن است که چون دنیای دیگر در بُعد دیگری است ما قادر به درک آن نیستیم. علاوه بر آن بفرموده مظهر امر اگر آن دنیا به مؤمن نشان داده شود طاقت و تحمل ماندن در این دنیا را نخواهد داشت. "... لو یطلع احدٌ علی ما قدّر له فی عوالم الله رب العرش و الثری لیشعل فی الحین شوقاً لذلک المقام الامنع الارفع الاقدس الابهی" (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۰۵، شماره ۸۱)

پیشرفت ما به سوی رستگاری بعد از صعود از این دنیا ادامه دارد. حضرت بهاء الله می فرمایند: "و اما ما سئلت عن الروح و بقائه بعد صعوده فاعلم انه یصعد حین ارتقائه الی ان یحضر بین یدی الله

فی هیکل لا تغیره القرون و الاعصار و لا حوادث العالم و ما یظهر فیه و یكون باقیاً بدوام ملکوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عنایة الله و الطافه" (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۰۵، شماره ۸۱)

"... و اما ارواح کفار لعمری حین الاحتضار یعرفون مافات عنهم و ینوحون و یتضرعون و کذلک بعد خروج ارواحهم من ابدانهم این بسی معلوم و واضح است که کلّ بعد از موت مطلع به افعال و اعمال خود خواهند شد قسم به آفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصور نه..." (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۱۳، شماره ۸۶)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند که فضل الهی باعث شده که در آن دنیا هم با سعی خودمان قدرت پیشرفت داشته باشیم.

"... حتی کسانی که در گناه و عدم ایمان مرده اند ممکن است که تغییر نمایند یعنی مظهر غفران شوند و این به فضل الهی است نه به عدل زیرا فضل اعطاء بدون

استحقاق است و عدل اعطاء به استحقاق. چنانچه ما در اینجا قوه داریم که در حقّ این نفوس دعا نماییم همین طور در عالم دیگر هم که عالم ملکوت باشد همین قوه را دارا خواهیم بود. آیا جمیع خلق آن عالم مخلوق خدا نیستند؟ پس در آن عالم هم می توانند ترقی کنند همچنانکه در اینجا می توانند به تضرّع اقتباس انوار نمایند در آنجا هم می توانند طلب غفران نمایند. به تضرّع و رجا اقتباس انوار کنند پس چون نفوس در این عالم به واسطه تضرّع و ابتهال یا دعای مقدّسین تحصیل ترقی می نمایند به همچنین بعد از فوت نیز به واسطه دعا و رجای خود می توانند ترقی کنند علی الخصوص چون مظهر شفاعت مظاهر مقدّسه گردند". (مفاوضات، شماره ۶۲)

هدف نهائی خداوند برای آفرینش ما این نیست که "قضاوت" شویم بلکه هدف، "تعلیم" ما است که خداوند را بشناسیم و عبادت کنیم. چون به فرموده حضرت بهاء الله بعد از موت به اعمال و افعال خود آگاه می شویم و عظمت الهی را درک می کنیم شاید این تصوّر پیش آید که شناخت الهی بدون سعی از جانب ما در دنیای بعد امری ساده

باشد. در این دنیا پیشرفت ما بستگی دارد به فضل الهی، با دعا و عمل نیک می توانیم مورد فضل قرار گیریم. با در نظر گرفتن اینکه حیات روحانی ما از این دنیا شروع می شود و اصول روحانی در این دنیا آینه حقیقت عالم روحانی است شاید بشود به این نتیجه رسید که در عالم بعد هم با عمل نیک به نحوی که شایسته آن دنیا باشد و تضرع و ابتهال طالب فضل باشیم که بتوانیم مورد فضل قرار گرفته به رشد روحانی خود ادامه دهیم. در این دنیا هم اتفاق می افتد که فرد به صحت قوانین روحانی اذعان داشته باشد ولی خودش را موظف به عمل بر طبق این قوانین نداند. یک مثال یحیی ازل است که حضرت بهاء الله در موردش میفرمایند اگر طلب مغفرت کند مورد مغفرت واقع میشود. میرزا موسی برادر حضرت بهاء الله خیلی سعی کرد یحیی ازل را تشویق کند که راهش را عوض کند ولی بالاخره به این نتیجه رسید که اشکال ازل این است که حقیقت را درک می کند ولی از پاسخ دادن به حقیقت روی گردان است. (حضرت عبدالهء، تذکره الوفا)

میشود نتیجه گیری کرد که چه در

این دنیا و چه در دنیای بعد مختارانه می توانیم مورد فضل الهی قرار گیریم و یا خودمان را از آن محروم کنیم. باید طالب فضل باشیم تا فضل شامل حالمان شود. در خاتمه رابطه بین جسم و روح ما مورد بررسی قرار می گیرد. کلیه جوانب زندگی ما در این دنیا به جهت تولد ما به مرحله بعدی وجود ما است. حضرت عبدالهء ارتباط بین روح و جسم ما را ارتباط پرنده به قفس ذکر می فرمایند. "... اگر بعد از فوت جسد روح را فنائی باشد مثل این است که تصور نمائیم مرغی در قفس بوده به سبب شکست قفس هلاک گردیده و حال آنکه مرغ را از شکست قفس چه باک و این جسد مثل قفس است و روح به مثابه مرغ. ما ملاحظه کنیم که این مرغ را بدون این قفس در عالم خواب پرواز است پس اگر قفس شکسته شود مرغ باقی و برقرار است بلکه احساسات آن مرغ بیشتر شود ادراکاتش بیشتر گردد انبساطش بیشتر شود..." (مفاوضات شماره ۶۱)

در بیان فوق حضرت عبدالهء نه تنها موت را آزاد شدن فرد ذکر مینمایند بلکه نشان میدهند که روح وجودش وابسته به وجود جسم

نیست. "...جسد نقصان کلی یابد باز روح بر حالت اصلی و ادراکات روحانی خویش باقی و برقرار نه نقصانی یابد و نه مختل گردد ولی جسد چون مبتلا به مرض و آفت کلی گردد از فیض روح محروم شود مانند آینه چون بشکند و یا غبار و زنگ بردارد شعاع آفتاب در او ظاهر نشود و فیضش نمودار نگردد..." (مفاوضات شماره ۶۱)

چون تحلیل و ضعف جسم اثری در روح ندارد در حقیقت موت یک تجربه مثبت است، یک تولد است نه یک مرگ. همانطور که حیات ما در رحم مادر به منظور آماده شدن برای تولد در این دنیا است، هدف از حیات عنصری ما هم تولد در عالم بعد است. به فرموده حضرت عبدالهء: "ابتدای تکون انسان در کره ارض مانند تکون انسان در رحم مادر است نطفه در رحم مادر به تدریج نشو و نما نماید تا تولد شود و بعد از ولادت نشو و نما نماید تا به درجه رشد و بلوغ رسد ... و همچنین در تکون انسان در رحم عالم در بدایت مانند نطفه بود بعد به تدریج ترقی در مراتب کرد و نشو و نما نموده تا به رتبه بلوغ رسیده ..." (مفاوضات شماره ۵۱).

همان طور که دوران زندگی در رحم مادر نسبت به دوران حیات فرد در

این عالم نسبتاً بی ارزش است و فقط اهمیتش به این است که اعضاء بدن برای زندگی در این دنیا بوجود آیند همین طور هم زندگی در این دنیا فقط برای کسب خصوصیات است که مورد استفاده در عالم بعد قرار گیرد و ارزش دیگری ندارد. ارتباط و عشق مادر به نوزاد در روزهای بعد از تولد مانند پلی است که دنیای رحم را به این دنیا متصل می کند. این فقط اشاره ای است به عشقی که در دوران حیات فرد در انتظارش است. به همین طریق فقط شاید کمی بتوانیم عشق غائی را که برای مؤمن مقدّر شده در تولد به دنیای دیگر تصوّر کنیم. حقایقی که برای درکشان در این دنیا تقلّا کرده ایم در دنیای بعد آشکارا مشاهده خواهیم کرد. با توجّه به اینکه "عمل" در آن دنیا به صورتی که در این دنیا می شناسیم مفهومی ندارد و دیگر از جسم برای پیشبرد اهداف روحانی نمی توان استفاده کرد، حتّی نمی شود حدس زد که رشد روحانی ما در دنیای بعد به چه طریق خواهد بود. فقط هر چقدر که بیشتر هدف روحانی وجود جسمانی را درک کنیم بیشتر برای سفر روحانی خود در عوالم الهی مجهّز خواهیم بود.

ابیات زیر از دفتر پنجم مولانا از اشعار بسیار زیبای اوست و بیان حال کسانی است که به عوالم مادی بی اعتنا بوده و توجّه شان به عوالم روحانی است در این شعر از تصویرهای تناقض گونه و یا اسلوب بیان نقیضی که تصاویر پارادوکسی نیز نامیده شده استفاده شده است یعنی تصاویری که دو طرف ترکیب آن یکدیگر را به لحاظ مفهوم نقض می کنند مانند :

سوی بی سوئی، جانب بی جانبی، برگ بی برگی، (توانائی هیچ چیز نداشتن) مردگان زنده، این نوع تصاویر را عرفای ایرانی ابداع کردند و اوّل بار سنائی آنها را وارد شعر فارسی کرد. مثل نوشته بایزید بسطامی روشن تر از خاموشی چراغی ندیدم

هرکس روئی به سوئی برده اند	وین عزیزان روبه بی سوکرده اند
هر کبوتر می پرد زی جانبی	وین کبوتر جانب بی جانبی
هر عقابی می پرد از جا به جا	وین عقابان راست بی جائی سرا
ما نه مرغان هوا نی خانگی	دانه ما دانه بی دانگی
زان فراخ آمد چنین روزی ما	که دریدن شد قبا دوزی ما

شجری پر ثمر

ایرج ایمن

درختان بارور معمولاً هر یک نوعی گل یا میوه به بار می آورند. اما گاه باغبانهای ماهر به بعضی از درختان میوه های مختلف را پیوند میزنند. لذا مشاهده میکنیم که یک درخت میوه های متنوع به بار آورده است.

این نوشته کوتاه وقف یاد و بزرگداشت نفس نفیسی است که نه تنها در رضوان الهی شجری پر ثمر بود بلکه باغبان الهی در وجود او انواع میوه ها را پیوند زده بود و در نتیجه درخت وجودش میوه های گوناگونی نصیب جامعه نمود. این درخت پر ثمر و نفیس حضرت ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن اعلی الله مقامه بود که در اواخر سال ۲۰۰۳ به ملکوت ابهی صعود نمود.

شرح احوال و خدمات این نفس بزرگوار از حوصله این مختصر خارج است. خوشبختانه ایشان خود شرحی از احوال خود را در کتاب "حکایت دل" به یادگار گذاشته اند که کتابی است بسیار خواندنی و پند آموز.

در این مختصر نظری اجمالی به انواع خدماتی می افکنیم که جناب

ترین مردم و در حکم مردگان محسوب داشته اند.

حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات که در پاریس ایراد فرمودند اشاره به درخت نارنجی فرمودند که در گلدانی در کنار اطاق بود و فرمودند ملاحظه کنید درخت واسطه بین دانه و میوه است. وقتی میوه این درخت ظاهر میشود، آن وقت می دانیم که درخت کامل است. اگر این درخت میوه ندهد بی فایده است. خاصیتی ندارد (خطابات پاریس، صفحه ۹۷). این است که جمال مبارک توصیه میفرمایند که: "لذا لازم است که به قدر قوه و وسع، سدره وجود را به اثمار علم و عرفان و معانی و بیان مزین نمایند" (اقتدارات، ص ۳۲۹)

در لوح دیگری توضیح داده اند که ثمر و میوه درخت وجود انسان خدمت به عالم انسانیست و میفرمایند: "دنیا و آنچه در اوست در مرور است و آنچه باقی و دائم خواهد ماند آن خدمتی است که در همین ایام از دوستان حق ظاهر شود". (قلم اعلی، ج ۵ ص ۹۴)

در آثار مبارکه انسان به درخت تشبیه شده است که باید میوه و ثمری به بار آورد.

حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه می فرمایند: "شما اشجار رضوان منید، باید به اثمار بدیعه منیعه ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند".

ملاحظه می شود که انسان را به درختی در باغ الهی تشبیه میفرمایند که باید میوه های عالی و بی نظیر به بار آورد و بعد می افزایند: "اشجار بی ثمر لایق نار بوده و خواهد بود".

این دو نکته در تعدادی از الواح مبارکه در آثار قلم اعلی و حضرت عبدالبهاء تکرار و تأکید شده است که درخت بی ثمر فقط برای سوزاندن مفید واقع می شود. در کلمات مکنونه می فرمایند: "پست ترین ناس نفوسی هستند که بی ثمر در ارض ظاهرند و فی الحقیقه از اموات محسوبند، بلکه اموات از آن نفوس معطله مهمله ارجح عندالله مذکور". بنابراین کسانی که اثر و ثمری به بار نمی آورند را پست

فروتن به جامعه هدیه فرمودند و یادی از آن میوه های خوشگوار میکنیم که بسیاری از دوستان آنها را چشیده و لذتها برده اند. یادآوری و تجلیل از اقدامات جناب فروتن که تقریباً در سراسر قرن بیستم ادامه داشت ما را متذکر می سازد که چگونه می توان به آنچه مورد نظر حق است قیام کرد و از زندگینامه نفوسی مانند جناب فروتن پند گرفت و فرصت را از دست نداد.

حضرت ولی امرالله در توقیع منیع "ظهور عدل الهی" این بیان مبارک حضرت بهاء الله را نقل فرموده اند که می فرمایند: "در خدمت حق و امر او بر یکدیگر سبقت گیرید. این است آنچه که شما را در این جهان و جهان دیگر به کار آید". زیرا فرموده اند: "سبقت بگیری از یکدیگر در امور حسنه" (اقتدارات ص ۲۱۸) این از موارد بسیار معدودی است که حضرت بهاء الله اجازه فرموده اند که ما بر یکدیگر سبقت بگیریم. چون به خاطر دارید که در کلمات مکنونه توصیه می فرمایند که نباید در مقام رقابت و چشم و همچشمی بر آییم و بکوشیم که بر دیگران تفوق یابیم یعنی خود را در هیچ امری مقدم نشماریم. اما تشویق میفرمایند که در میدان خدمت تفوق

جویی مطلوب است. باید اذعان کنیم که جناب فروتن در این مسابقه روحانی گوی سبقت را ربودند و در وقف زندگانی خود به خدمات متنوع پیشی گرفتند.

دوران حیات جناب فروتن را می توانیم به دو دوره کلی تقسیم کنیم. نیمه اول از ابتدای زندگانی تا سال ۱۹۵۱، یعنی ۳۶ سال اول زندگانی ایشان که مصروف خدمات تربیتی و تبلیغی و اداری شد و نیمه دوم از سال ۱۹۵۱ تا ۲۰۰۳، یعنی ۵۲ سال که در سمت ایادی امرالله قائم به خدمات بین المللی بودند. حال نظری می افکنیم به انواع خدمات و اقدامات جناب فروتن:

اول: تعلیم و تربیت

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "تربیت اطفال از اعظم مواهب حضرت ذوالجلال شمرده میشود". (مکاتیب ۴۹/۳) "امروز خدمتی اعظم از تربیت اطفال بهائی کماهی حقها تصور نتوان نمود زیرا این خدمت باغبانی بستان الهیست" (مکاتیب ۱۷۵/۷) "تعلیم اطفال و تربیت نونهالان جت ابهی از اعظم خدمات درگاه کبریاست" (منتخبات ۶۳)

زندگانی جناب فروتن از ابتدا تا انتهی وقف خدمات تربیتی بود. ایشان هم از نظر عملی و تجربی و هم از نظر علمی و نیز از لحاظ استعداد طبیعی و ذاتی مربی و معلم نمونه و ممتازی بودند.

در ابتدای زندگانی انواع آموزشگاههای متداول در آن زمان را تجربه کرده بودند. یعنی آموزش دین در مکتبخانه، در مدرسه دولتی، در مدرسه بهائی، در مدارس نوع اروپائی، و سرانجام تحصیلات عالی تخصصی در تعلیم و تربیت در یکی از دانشگاههای معتبر اروپایی، یعنی دانشگاه مسکو، بدین ترتیب صاحب معلومات نظری و تجربیات عملی در تعلیم و تربیت شدند. به علاوه دارای استعداد و قابلیت طبیعی خاص و ممتازی در کار تعلیم و تربیت بودند.

در سن ۱۴ سالگی وقتی مدرسه ابتدایی را در مدرسه بهائی عشق آباد به پایان رساندند بنا بر تصمیم و دعوت محفل روحانی، معلم کلاس اول ابتدایی شدند و مدت سه سال در حالی که دوره متوسطه را طی می کردند به معلمی هم اشتغال داشتند و در عین حال برجسته ترین و موفق ترین محصل

مدرسه متوسطه نیز بودند. وقتی که به سن ۲۰ سالگی رسیدند و دوره متوسطه را به پایان رسانده بودند، محفل روحانی عشق آباد ایشان را به ریاست مدارس دخترانه و پسرانه بهائی در عشق آباد منصوب کردند. در سن ۲۵ سالگی که از دانشگاه مسکو در رشته تعلیم و تربیت فارغ التحصیل شده بودند از محفل مرکزی ایران دعوت شدند که ریاست مدرسه پسرانه تربیت را در طهران عهده دار شوند.

ولی ایشان مهاجرت به قریه سیسان در آذربایجان و تأسیس مدارس برای نونهالان آن نقطه را ترجیح دادند و به اتفاق همسرشان عطائیه خانم فروتن به سیسان رفتند و دو مدرسه، یکی دخترانه و دیگری پسرانه با کمک احباء در سیسان تأسیس نمودند که جمیعاً ۷۰۰ دانش آموز در آن مدارس تحصیل می کردند و سبب اعتبار و حیثیت جامعه بهائی و تربیت معنوی و علمی نونهالان آن نقطه گردیدند. این خدمت مورد تحسین و تمجید مخصوص هیکل مبارک حضرت ولی امرالله قرار گرفت.

عاقبت در سال ۱۹۳۴ یعنی در سن ۲۹ سالگی از طرف محفل روحانی ملی ایران به ریاست مدرسه پسرانه

تربیت منصوب شدند که متأسفانه به سبب آنکه به دستور وزیر معارف وقت مدارس بهائی تعطیل شد و ایشان موفق نشدند خدماتی را که در نظر داشتند در مدرسه تربیت طهران به موقع اجرا بگذارند.

این بود شمه ای از اقدامات ایشان در زمینه تعلیم و تربیت عمومی. اما از نظر تعلیم و تربیت امری خدمات ایشان بی نظیر و نمونه و سرمشقی است برای برنامه های تربیت امری. پایه و اساس تربیت امری نونهالان و تأسیس کلاسهای درس اخلاق، اقدام تاریخی جناب سید حسن هاشمی زاده (متوجه) بود که در سال ۱۸۹۸ در حالی که خود نوجوان بودند آغاز گردید. در آن زمان ایشان فقط ۱۵ سال داشتند. شرح این اقدام را جناب سیاوش راستانی در کتاب "تاریخچه درس اخلاق" و لیلی ایمن در دوره اول مجله ورقا به رشته تحریر آورده اند و جناب عزیز الله سلیمانی نیز در کتاب "مصباح هدایت" در ضمن شرح حال جناب هاشمی زاده آن را اجمالاً ذکر نموده اند.

در سال ۱۹۳۳ که سی و پنج سال از این ابتکار و اقدام تاریخی گذشته بود کلاسهای درس اخلاق و خدمات تربیت امری در اثر

تحسین و تأکید و راهنمایی حضرت عبدالبهاء و سپس حضرت ولی امرالله در جوامع بهائی ایران و برخی از کشورهای مجاور معمول شده بود. دروس این کلاسها هم تحت عنوان "۵۲ درس" برای تدریس در ۵۲ هفته در سال جمع آوری و تنظیم شده بود. سپس به تدریج دوره های مختلف تربیت امری و کتب و دروس معین برای دوره های ابتدایی و متوسطه آموزش مدرسه ای ترتیب داده شد و تشکیلات خاصی به نام لجنه خادمین و لجنه خدمات اطفال در طهران و بعضی از ولایات تأسیس و توسعه یافت. ولی اقداماتی که جناب فروتن در این زمینه مبذول داشتند مرحله جدیدی را در تشکیلات و اقدامات تربیت امری به وجود آورد. ایشان یک دوره کتابهای جدید برای کلاسهای درس اخلاق و یک کتاب برای راهنمایی معلمان این کلاسها تألیف فرمودند.

طرحی که جناب فروتن برای تربیت امری به کار بستند به این نحو بود که در تمام کلاسها از کلاس اول تا کلاس آخر همه جنبه های امر بهائی از تاریخ و احکام و تعلیم اخلاقی و اجتماعی و اصول

معتقدات بهائی و نظم اداری تدریس میشد. اما به تدریج سطح آنها بالاتر میرفت و میزان مطالب آنها افزایش می یافت. این روش را ایشان در کتاب راهنمای معلّم برای کلاسهای درس اخلاق شرح داده بودند.

تشکیلات تربیت امری در ایران نیز به نحوی بسیار وسیع و جامع، تحت راهنمایی و پشتیبانی جناب فروتن که همزمان منشی محفل روحانی طهران و محفل روحانی ملی بودند، تکمیل گردید. به این ترتیب که در رأس این سازمان لجنه ملی تربیت امری قرار گرفت و در ظلّ هر محفل روحانی لجنه محلی تربیت امری و در شهرهای بزرگتر در هر ناحیه شهر کمیسیون تربیت امری، مشغول کار شدند، برای آماده ساختن معلّمان درس اخلاق جلسات مخصوص دائر گردید و به علاوه برای والدین بهائی نیز مرتباً کنفرانسهایی ترتیب داده میشد. برای تشویق معلّمان و شاگردان و نظارت در کار کلاسها اعضاء لجنات و کمیسیونهای تربیت امری و بعضی از نفوس مجرب دیگر مرتباً به کلاسهای تربیت امری سرکشی می کردند. این کلاسها امتحانات سالانه داشتند و جشن و

نمایشگاه سالانه و گردشهای دسته جمعی و نیز جلسات مشترک بین کلاسها ترتیب می دادند.

به طور خلاصه عموم اطفال بهائی در سراسر ایران زیر پوشش تعلیم و تربیت امری قرار گرفتند و حاصل این اقدامات جامع و وسیع تربیت نسلهای جدیدی از احباء گردید که هجوم بی امان دشمنان امر در سالهای اخیر نتوانست خللی به اساس جامعه و به ایمان و ثبوت و رسوخ احباء وارد آورد.

سخنرانی در رادیو ایران

جناب فروتن در سال ۱۹۳۷ میلادی به دعوت اداره رادیوی ایران به ایراد سخنرانیهای هفتگی در زمینه تعلیم و تربیت و راهنمایی مربیان و پدران و مادران پرداختند. این سخنرانیها به مدّت شش ماه ادامه داشت و مورد توجّه و تحسین و امتنان یار و اغیار قرار گرفت و متن سخنرانیهای مزبور را بعداً در کتاب "مقالات تربیتی" منتشر نمودند.

این اقدام نخستین باری بود که راهنمایی های تربیتی به طور منظم و مرتّب توسط رادیو ایران برای عموم مردم در سراسر کشور پخش میشد.

دوم: تزئید معارف امری

علاوه بر خدمات جناب فروتن در زمینه تربیت امری باید اشاره ای هم به اقدامات مجدّانه ایشان در زمینه تزئید معارف امری بشود. جناب فروتن از استادان و مدرّسان کلاسهای تزئید معلومات امری و دوره های مخصوص درس تبلیغ و از سخنرانان کنفرانسهایی معارف امری بودند.

در زمانی که کلاسهای معلومات امری مختلط نبود ایشان در هفته دو کلاس جداگانه یکی برای خانمها و دیگری برای آقایان اداره می کردند و به علاوه از سخنرانان کنفرانسهایی امری و احتفالات تزئید معلومات امری بودند. اغلب این کنفرانسهها برای خانمها در بعد از ظهرها و برای آقایان در شبها تشکیل میشد. جناب فروتن در این جلسات به خصوص نظم بدیع، نظم اداری بهائی و استدالات عقلی را تدریس می فرمودند.

سوم: خدمات تبلیغی

حضرت بهاء الله می فرمایند: "خدمت اعظم تبلیغ امرالله است (آیات ۱/۱۷۷)، خدمت تبلیغ امر الهیست به حکمت محض" (آیات ۲/۶۰). "امروز خادم امر الهی و مبلّغ

آیاتش از اعلی الخلق در کتاب مذکور" (آیات ۱/۱۷۷)

ثمره مهم دیگری که درخت وجود انسان می تواند بدان مزین شود تبلیغ امر الهیست، جناب فروتن از اوان شباب به همت تمام و با موفقیت شایان به این خدمت نیز قیام نمودند.

وقتی که فقط ۲۲ سال داشتند بنا به دعوت محفل روحانی بادکوبه سفری تبلیغی از عشق آباد به بادکوبه نمودند و در مدت سه ماه که در آنجا اقامت داشتند ۱۳ نفر در جلسات تبلیغی ایشان به امر مبارک اقبال نمودند. گذشته از این جلسات متعددی را نیز برای تزئید معلومات امری احباء اداره کردند.

این اشتیاق و اشتغال به تبلیغ را در مدت تحصیل در عشق آباد و در مسکو و سپس در مراجعت به عشق آباد ادامه دادند. یکی از عللی که ایشان را مجبور به مراجعت به ایران کرد مخالفت مقامات محلی با تأثیر و موفقیت ایشان در اقدامات تبلیغی بود.

در ایران نیز از این خدمت غافل نماندند. جناب فروتن در ایام اقامت در آذربایجان به سبب آشنایی با زبان ترکی در تبلیغ امرالله بسیار محبوبیت و موفقیت داشتند.

پس از اقامت در طهران خدمات تبلیغی ایشان شامل دو اقدام متفاوت بود: یکی اداره مرتب جلسات هفتگی تبلیغی یا بیت تبلیغ و دیگری اداره کلاسهای هفتگی درس تبلیغ و تزئید معارف امری برای نسوان و رجال. یعنی هر هفته ایشان لا اقل یک جلسه تبلیغی و دو کلاس درس تبلیغ را اداره می کردند و این اقدامات مدت بیست سال متوالی ادامه داشت. جناب فروتن به سبب آشنایی با معارف غربی برای صحبت با افرادی که در خارج از ایران تحصیل کرده بودند و به اصطلاح اروپایی مآب شده بودند و کاری با استدالات نقلی نداشتند خیلی مورد تقاضا بودند و در کلاسهای درس تبلیغ نیز بخش مربوط به استدالات عقلی را اداره می فرمودند.

گذشته از اینها در جلسات و دوره هایی که تحت عنوان احتفالات و کلاسهای تکمیلی برای افراد تازه تصدیق تشکیل میشد نیز سخنرانی و تدریس می نمودند و با استعداد شایانی که در به خاطر سپردن اسامی افراد و باز شناختن آنان داشتند مراقبت می نمودند که نفوس تازه تصدیق و

یا افرادی که تازه وارد خدمات امری می شدند با تشکیلات امری و نحوه کار آنها کاملاً آشنا شوند.

سفرهای تشویقی

از جمله خدمات دیگر جناب فروتن اقدام به سفرهای تشویقی و تبلیغی به نقاط مختلف کشور بود و مصداق این نصایح مبارک حضرت عبدالبهاء بودند که میفرمایند: "چون نسیم صبحگاهی بر هیكل انسانی مرور نما و حیات جاودانی بخش ... چون سراج و هاج محفل یاران را به انوار عرفان روشن نما ... و چون شجر بارور سبز و پر ثمر گرد". (یاران پارسی ۳۲) "مانند سحاب، حیات به کوه و صحرا بخشید و به مثابه نسیم بهاری اشجار هیكل انسانی را شگفتی و تازگی و طراوت بخشید". (مناجات ۱/ ۲۳۸) "چون نسیم به هر اقلیم بوزید و مشام طالبان معطر نماید". (مناجات ۲/ ۲۱)

دامنه وسیع مکاتبات فردی

جناب فروتن در ضمن اشتغالات اداری و خدمات گوناگون امری توجه خاصی به حفظ روابط کتبی با یاران الهی در نقاط مختلف داشتند و این رویه را تا پایان زندگانی همچنان ادامه دادند. ایشان به همه نامه هایی که افراد احباء بر ایشان می فرستادند جواب

کتبی ارسال می داشتند. نظر به آشنایی و علاقه ای که احباء به ایشان داشتند همه روزه از سراسر جهان نامه های کوتاه و بلند بر ایشان می رسید و جناب فروتن به یکایک آنها جواب مقتضی مرقوم می فرمودند. نامه های جناب فروتن معمولاً موجز و تشویق آمیز و در موارد لازم متضمن شواهدی از نصوص مبارکه بود. استناد به نصوص مبارکه از جمله خصوصیات سخنان و نوشته های جناب فروتن بود و تسلط خاصی در ارائه نصوص مربوط به موضوع مورد نظر داشتند.

نطق و بیان

جناب فروتن بدون تردید از سخنوران بسیار مبرز و ممتاز امر الهی بودند و همه یاران همواره مشتاق شنیدن بیانات ایشان بودند. حتی افراد غیر بهائی نیز مسحور سخنرانیهای ایشان می شدند و مشتاق شنیدن آنها بودند و در واقع ایشان مصداق این بیان حضرت عبدالبهاء بودند که در مقام مناجات می فرمایند: "نطق فصیح عنایت کن و بیان بلیغ بیاموز تا هر یک در این گلستان الهی مانند طیور آسمانی گلبانگ حقایق و معانی زنند و آهنگ ربّانی بلند نمایند". (ادکار المقرّین/۲)

(۷۸) و یا اظهار امیدواری می فرمایند که "امیدوارم ... که در این جهان سبب نورانیت جان و وجدان دیگران شوی، زبان فصیح بگشایی و در انجمنها نطق بلیغ بنمایی و صیحه زنان بشارت تجلی حضرت رحمن بدهی و مژده وصل دلبر مهربان به مسامع مشتاقان برسانی". (مکاتیب ۱/ ۱۱۲) "از حق می طلبم لسان بلیغ بگشایی و نطق فصیح بنمایی و در محامد و نعوت الهیه و تسبیح و تقدیس عتبه رحمانیه داد سخن بدهی". (مکاتیب ۱۵۰/۶)

نفوسی که در جلسات سخنرانی جناب فروتن شرکت داشته اند یا در محافل غیر رسمی پای سخن ایشان نشسته اند به خوبی شاهد بوده اند که چگونه جناب فروتن چنین تأثیری در روح و قلب شنوندگان باقی می گذاشتند.

هرگاه از حضرت ولیّ امرالله پیامی می رسید چنان با عشق و شور و مؤثر آن را برای یاران شرح میدادند که در وجود حاضران همان عشق و شوق را که خود احساس می کردند بوجود می آوردند. بسیاری از احباء که موفق به خدمات مهاجرتی و یا اهداء تبرّعات کریمانه شدند در اثر این بیانات تشویق آمیز بود. جناب فروتن برای هر صنف و طبقه از

شنوندگان به نحوی که مطلوب خاطر آنان بود سخن می گفتند و با مهارت و جذابیّت خاصی آنان را مسرور و پر اهتزاز می ساختند و یادآور این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء بودند که می فرمایند: "آن جناب باید چنان نغمه و آوازی برآرند که امکان را به اهتزاز آرند و شرق و غرب را سرمست باده رمز و راز نمایند ... وقت نطق و بیان است و هنگام قیام به عبودیت حضرت یزدان". (مکاتیب ۱۲۶/۵)

جناب فروتن در نیمه دوم زندگانی در سمت ایادی امرالله شرق و غرب را به سخنان خود سرمست باده رمز و راز نمودند. ایشان در ارض اقدس مرتباً همه روزه زائری را که از سراسر جهان گرد می آمدند به زبانهای فارسی و انگلیسی و روسی و ترکی چنان به شوق و اهتزاز می آوردند که در مراجعت می توانستند آن شور و وله را به سایرین انتقال دهند.

جناب فروتن در بذله گوئی و مزاح و آمیختن مطالب سرور انگیز در سخنرانیها و به خنده آوردن شنوندگان نیز مهارت خاص و بی نظیری داشتند.

چهارم: خدمات امری

بخش عمده ای از زندگانی جناب فروتن مصروف خدمات اداری امر گشت. خدماتی که کرّاراً مورد تأیید و تحسین و تشویق حضرت ولیّ امرالله قرار گرفت. به یک حساب می توان ایشان را از پایه گزاران و مؤسسان نظم اداری در جامعه بهائی ایران محسوب داشت. خدمات تشکیلاتی جناب فروتن از سنین نوجوانی آغاز گردید. هنوز محصل مدرسه متوسطه بودند که به عضویت لجنه جوانان ترکستان منصوب شدند و منشی لجنه مزبور گشتند. در همین زمان سرپرستی و اداره کتابخانه بهائی را نیز که از منضمات مشرق الاذکار عشق آباد بود برعهده داشتند و در همین ایام بود که در مجلات "فکر جوان" و "خورشید خاور" مقالاتی منتشر کردند.

جناب فروتن در بیست و سه سالگی که در مسکو به تحصیلات دانشگاهی اشتغال داشتند عضو محفل روحانی مسکوبودند و سپس در شهرها و نقاطی که اقامت داشتند، همه جا عضو و اغلب منشی محفل روحانی بودند. تا آنکه در سال ۱۹۳۴ از آذربایجان به نمایندگی انجمن شور روحانی

ملی انتخاب شدند و در آن انجمن به عضویت اولین محفل روحانی ملی ایران انتخاب شدند و بلافاصله به سمت منشی محفل ملی انتخاب گردیدند. در همان سال نیز به عضویت محفل روحانی طهران و منشی محفل مزبور انتخاب شدند. بدین ترتیب در سی سالگی اداره امور امری ایران و طهران به عهده ایشان محوّل گردید. ایشان در عین حال اداره جلسات تبلیغی و کلاسهای درس تبلیغ و سخنرانیهای پی در پی و نمایندگی محفل در پاره ای از لجنات را نیز بر عهده داشتند.

جناب فروتن پس از هفده سال که در دو محفل قائم به خدمت بودند شش سال دیگر نیز عضو و منشی محفل ملی ایران بودند تا زمانی که به اراده حضرت ولیّ امرالله به سمت ایادی امرالله منصوب شدند و وارد میدان خدمات بین المللی گردیدند. باید به خاطر داشت که شرائط کار در ایران در آن سالهای قبل و بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم کاری صعب و طاقت فرسا بود.

برای مثال باید به یاد بیاوریم که در آن اوقات از یک طرف محدودیت شدیدی برای استفاده از پست و

پنجم: تألیف و تحریر

حال باید اشاره ای هم به آثار کتبی و تألیفات جناب فروتن داشته باشیم. ایشان با وجود اشتغالات طاقت فرسای تشکیلاتی و آموزشی و تبلیغی از هر فرصتی برای تألیف و تحریر رسائل مفید کوتاهی نمی کردند.

از مشخصات تألیفات ایشان این بود که لب مطلب را به زبانی ساده و بی تکلف و بدون حشو و زوائد و اطناب ممل می نوشتند لذا آثارشان غالباً رسائل و کتابهای کم حجم و نمونه سادگی و روشنی در بیان مطلب است و سر مشقی است برای

دوستانی که ذوق و شوق تألیف دارند تا مهارت خود را در کوتاهی و روشنی سخن نشان دهند و نه در افزودن بر حجم کتاب که گاه انسان را به یاد عمّامه های بزرگی می اندازد که آخوندها برای ابراز مقام و اهمّیت خود بر سر می گذاشتند. یقیناً دوستان عزیز با آثار جناب فروتن آشنا هستند که علاوه بر کتابهای درس اخلاق میتوان از : "مجموعه رسائل تربیتی"، "آثار گهربار"، "لغت نورا و لغت فصیحی"، "رساله علمی"، "داستانهایی از حیات عنصری جمال مبارک"، "چند بحث امری" و "حکایت دل" نام برد.

ششم: عضویت در مؤسسه ایادی امرالله

نیمه دوم زندگانی جناب فروتن به عضویت در مؤسسه ایادی امرالله گذشت. مؤسسه ایادی امرالله از بدایع این امر اعظم است. باید به خاطر داشته باشیم که حضرت عبدالبهاء در خطبه افتتاحی الواح وصایا وظائف این مؤسسه را چنین بیان می فرمایند: "ایادی امرالله الذین نشروا نفحات الله و نطقوا بحجج الله و بلغوا دین الله و روجوا شریعة الله و انقطعوا عن غیر الله و

زهّدوا فی الدّنیّا و اجبّوا نیران محبة الله بین الضّلع و الاحشاء من عباد الله" (الواح وصایا) مضمون بیان مبارک این است که ایادی امرالله موظفند به نشر نفحات الله و تبلیغ امرالله و ترویج شریعت الهی و انقطاع و زهد و تقوی و ایجاد محبت الهی در قلوب احبّاء.

جناب فروتن در سالهای ۱۹۵۱ از اولین نفوسی بودند که حضرت ولی امرالله در اجرای مندرجات الواح وصایای حضرت عبدالبهاء به سمت ایادی امرالله منصوب فرمودند. خدمات ایشان در این میدان با شرکت در کنفرانسهای بین المللی و سفرهای تشویقی به جوامع مختلف در سراسر عالم آغاز گردید و پس از صعود حضرت ولی امرالله به عنوان یکی از حضرات ایادی مقیم ارض اقدس انتخاب شدند و بقیه عمر را در حیفا اقامت داشتند و پس از تأسیس دارالتبلیغ بین المللی از ایادیان حاضر در آن مجمع بودند. در این سالها به نمایندگی بیت العدل اعظم در کنفرانسهای بین المللی و تشکیل برخی از محافل ملی جدید التّأسیس شرکت جستند و به ایراد سخنرانیها در مدارس تابستانه و اسفار تشویقی

بین المللی نیز مشغول بودند. گذشته از اینها در همه مدّت اقامت در ارض اقدس هر روز برای ملاقات زائرین و راهنمایی و ایراد سخنرانی برای آنان ساعاتی را در مسافرخانه می گذرانند و تا آخرین لحظات عمر بر این خدمات قائم بودند. . در سال ۱۹۹۰ پس از ۶۰ سال که از کشور روسیه به سبب فعالیتهای امری اخراج شده بودند همان طور که حضرت ولیّ امرالله به ایشان وعده داده بودند به آن کشور سفرهایی نمودند و نماینده بیت العدل اعظم در تشکیل مجدد محفل ملیّ آن سامان بودند. تفصیل تعدادی از این سفرها را میتوان در کتاب "حکایت دل" ملاحظه کرد.

خاتمة الحیات فاتحة اللطاف

"عزم راسخ و خلوص کامل جناب فروتن در اجرای اوامر حضرت ولیّ امرالله و برای پیشرفت مصالح دیانت بهائی، ایفای نقشی حیاتی در تأسیس نظم اداری بهائی در ایران، توفیقات وسیعشان در زمینه تعلیم و تربیت نونهالان، خدماتشان به عنوان ایادی امرالله و حمایت خلل ناپذیر ایشان از بیت العدل اعظم الهی گنجینه لازوالی است

که در صفحات تاریخ امر الهی به یادگار خواهد ماند. فکری عمیق و تیز بین، احساساتی لطیف و رقیق و طبعی مزاج و نشاط انگیز خاطرات جاودانی است که در قلوب هزاران نفوس از اهل بها که به ملاقات آن بزرگوار موفق شدند به جا مانده است. (پیام بیت العدل اعظم به مناسبت صعود جناب فروتن ۲۷ نوامبر ۲۰۰۳)

جناب فروتن در تمام دوران زندگانی به راستی مصداقی از این نصایح مبارک حضرت بهاء الله بودند که می فرمایند: "باید نفوس مقبله به تمام همت بر خدمت امر قیام نمایند. سلسیل عرفان که از بحر رحمن جاریست بر عباد الله مبذول دارند". (آیات ۱/۳۱۸) "طوبی از برای مقبلی که به طراز همت مزین شد و بر خدمت امر قیام نمود. او به مقصود فائز و به آنچه از برای او خلق شده عارف ...". (مجموعه الواح ۱۶۵)

میفرمایند: "خدا استعدادی که به شما عنایت فرموده برای این است که در خدمت ملکوتش صرف نمایید. در هر امر دیگری استعداد خود را صرف کنید نتایجش محدود است مگر در امر الهی و خدمت به وحدت عالم انسانی و انتشار کمالات روحانی که نتایج آن غیر محدود است". (از الواح خطی)

جناب فروتن به تمام معنی این توصیه حضرت عبدالبهاء را به کار بستند و بدان عامل شدند که

کتابنامه

- اذکار المقربین
اقتدارات
آیات
خطابات پاریس
قلم اعلی
- مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، طهران، بدون تاریخ، جلد دوم، نشر دوم
حضرت بهاء الله، اقتدارات، (بی ناشر، بی تاریخ)
حضرت بهاء الله، آیات الهی، لانگنهین، لجنه نشر آثار امری، ۱۹۹۶-۱۹۹۲، جلد ۱ و ۲
Abdu'l-Baha, Paris Talks, ۱۲th edition, BPT, UK, ۱۹۹۵
حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴-۱۳۲ ب، جلد ۱ و ۲
- مجموعه الواح
مکاتیب
مناجات
منتخبات
یاران پارسی
- حضرت بهاء الله، مجموعه مبارکه الواح حضرت بهاء الله، نشر دوم، لانگنهین، لجنه نشر آثار امری، ۱۹۸۲ م.
حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، قاهره، کردستان العلمیه، فرج الله زکی الکردی، ۱۳۳۰-۱۳۲۸ ق. ه. ج ۳.
حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجاتها، لانگنهین، لجنه نشر آثار امری، ۱۹۹۲.
حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، ویلمت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۷۹ م.
مجموعه الواح مبارکه جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء به افتخار بهائیان پارسی، لانگنهین، لجنه نشر آثار امری، ۱۹۹۸ م.

یک نامه تاریخی

در سال ۱۱۱ بدیع جناب هوشمند فتح اعظم نامه ای به جناب فیضی ایادی عزیز امرالله مینویسند که ساکن بحرین بودند. این نامه متضمن مطالبی در مورد احبای مهاجر آن صفحات بود و جناب فیضی قسمت هائی از آن را برای احبای مهاجر طی نامه ای ارسال می دارند که از نظر ادبی و تاریخی جالب است. این نامه به محبت جناب رحمت الله حسینی به عندلیب رسیده است.

قسمتی از عنایتنامه مشروح ایادی عزیز امرالله ابوالقاسم فیضی به یاران مسقط از بحرین ۱۹ شهرالسلطان ۱۱۱ بدیع

"... شاب عزیز مکرم جناب هوشمند فتح اعظم طی نامه شیرین و محبت آمیز خود که نظر لطف و مرحمتی به جانب دوستان این صفحات معطوف داشته اند چنین مینگارند: "... مرقومه اخیر که انوار استقامت مهاجرین عزیز عربستان را منعکس می سازد فی الحقیقه به ذکر شدائد وارده بر آن جواهر وجودند نه تنها اسباب تنبّه و عبرت است بلکه امثال این مفقود را که جز آسایش تن کاری ندارند و عمری را هدر میدهند بیشتر باعث یأس و حرمان است. شکی نبوده و نیست که کارنامه آن عزیزان را به انامل وفا در لوح محفوظ ثبت نمایند و در معرض لاهوتیان گذارند تا انبساطی که از این ممر بر آن ذوات مجرّده دست میدهد کینونت سرور را در این دار الغرور خلق نماید و امثال

مهاجران مخلص ثابت مستقیم عربستان را در طلبش به هر بادیه کشاند و از آن باده چشاند و چنان مخمور سازد که حتی شدت گرما و ردائت هوا و هجوم شیوخ و رجوم امت منسوخ خمارشان را زائل نکند بلکه عیششان را کامل نماید. هر که در این بزم مقرب تراست جام بلا بیشترش میدهند سبحان الله این امر اعظم در جمیع شئون بدیع است و عجیب. ملاحظه فرمائید چون شمس محمدی از آن آفاق طالع شد از پرتوش عرب بیابان بر مسند خسروان ایران نشست. سر سروری بر افراخت و علم رهبری برافراشت. ضعیف بود و ناتوان به "ان جندنا لهم الغالبون" مؤید شد، جاهل بود و نادان به علمه البیان مشرف گشت. لهذا آب شورش بکأس مزاجها کافور بدل

شد و کلبه مطمورش به کاخ معمور بدل گشت چه که حامل رق منشور بود و به فتح قلوب مأمور. اما در این ظهور اعز اکرم اعظم کار نه چنین آسان است، عده ای از اعزه نفوس آب رکن آباد و گلگشت مصلی را میگذارند و به شارجه و دبی می آیند، نعمت و عزت و راحت را فدای محبت جمال قدم می کنند و به هدایت مردمان از خدا بی خبر و به قول شما خنجر به کمر در آن مشقت زندگی می کنند و خم به ابرو نمی آورند، سهل است ترانه می سازند و سرودگویان و پای کویان در مشارق اذکار فی الاسحار نغمه عشق و شیدائی ساز می کنند و بر آنان نیز که از لذت شرب مدامشان بی خبرند تأسف می برند. این است که بقرار مرقوم این خراباتیان در آن خراب آباد چنان شاد و مسرورند و از

تنگی جا و سخافت اوضاع نمی نالند. چون با رشته محبت الله خود را به قعر چاه افکنده اند و میدانند که به اوج ماه میرسند. خوشا به حالتان و خوشا به حالتان "من تشبه بقوم فهو منهم"

از بدایت این ظهور اعظم، هیاکل قدسیه و مؤسّسین نازنینش و خیل عاشقان و مؤمنانش همیشه دچار اینگونه شدائد بوده اند. به فرموده مبارک گاهی چون باد بادیه پیما بودند و گاهی چون آه بهر قراری می شتافتند و گاهی چون اشک به نشیبی میریختند، جزراد توکل توشه ای نداشتند و به غیر از محبت الهی پناهی نمی خواستند و اگر هم می خواستند نمی جستند. پس به جرأت میتوان گفت که اگر کسانی را در بساط رفیع الهی قربی است، آن عزیزانند زیرا تشبه به مقرّبان درگاه الهی یافتند و همان راه را پیش گرفتند. رجا دارم از طرف این عبد مشتاق نهایت ارادت و خضوع خدمت ذی سعادت آن مهاجرین نازنین که محبوب القلوب احبای عالم بهائی و از همه بالاتر و خوشتر مورد فضل و عنایت و رحمت و محبت یگانه مولای عالمیان روحی لثراب اقدام احبائه الفدا می باشند علی الخصوص

حضور دانشمند گرامی و محقق مکرم چهره نگار و دوستان عزیز با وفا حضرات حکیمی و راستان و ریحانی و روحانی و زهرائی و شاب نورانی، منوچهر آگاهی روحی فداه و چه بنویسم جمیع خیل عاشقان اسم اعظم در مکاتیب خود عرض عبودیت این حقیر را ابلاغ فرمائید. از کل ایشان التماس دعا دارم زیرا ملائکه مقرّبین ادعیه ایشان را فی الفور به ملکوت قرب الهی واصل می کنند، به حمدالله شما عزیزان در عریستان هم خدا را دارید و هم خرما را! از مراتب ثبوت و رسوخ و بزرگواری مهاجرین عزیز لذت بردیم و به راستی در سریر و فؤاد به حالشان غبطه خوردیم اما چه کنیم که اگر هم بخواهیم کلبه راحت خود را با مأوی آن عاشقان معاوضه کنیم حتم داریم که به ما نمی بخشند زیرا نه ما لیاقت آن مقامات را داریم و نه آن مخموران صهبای عشق شراب گوارائی که در پیاله گلین میخورند به آب تلخ ما که شاید در جام زرّین باشد می فروشند." و در انتهای نامه اضافه فرمودند که از جناب بنانی نامه ای به ارض اقدس رسیده که احباء افریقا فعلاً به ۹۰۰ نفر رسیده و از ۹۰ قبیله می باشند.

از آخرین آثار جناب هوشمند
فتح اعظم:

درخت

به تند باد خزان گفت:

صبر کن که من

اندر میانه این برگ های زرد

این شاخه های خشک

جوانه های لطیف بهار می بینم

جهان بدون مرز،

کسانی که به دیانت بهائی ایمان دارند، جهانی فکرمی کنند، پیرو پیامبری هستند که اخیراً ظاهر شده و در مورد سایر ادیان سعه صدر دارند.

۸ اوت ۲۰۰۵

نویسنده: آلان گوئتر

ترجمه: فاروق ایزدی نیا

من آدمی مذهبی نیستم، نه این که در مورد کسانی که چنین مشکلی بینم. اما، به عنوان یک روزنامه نگار و به خصوص گزارشگر سیاسی، شکاکم. در میان دروغ ها و نیمه راست ها زندگی را میجویم. علیرغم آن که همیشه موضوع مهم بعدی همان دروغ قدیمی از آب درآمده، همیشه امیدوارم چیزی یا کسی را بیابم که حقیقی، اصیل و صادق باشد. به این علت است که برایم اهمیتی نداشت که در آن بعد از ظهر گرم و شرجی، به چایخانه کوچکی در های ستريت شرقی، شماره ۱۱، واقع در آن بخش پراز درگیری گلاس بورو دعوت شوم. بیرون از چایخانه، خورشید، سرخ و عظیم، در اوج آسمان خودنمایی می کرد. مرد سیاه پوستی با شلوار کوتاه در حالی که سیگار برگی را دود میکرد به دوچرخه پا میزد. سفید پوست سالمندی با ریشی نا مرتب، سعی می کرد لخ لخ در خیابان راه

خویش را طی کند و در همان حال پای او در پیش رویش گویی رها میشد و بر زمین فرود می آمد. مردمی که در داخل چایخانه حضور داشتند، با رفتاری دوستانه آهسته شیر چای خود را مژه مژه می کردند و سودای پرتقالتی طبیعی خود را هرت می کشیدند. اکثراً پیروان دیانتی بودند که قبلاً هرگز نامی از آن نشنیده بودم: امر بهائی. آن را گویی "باهای" تلفظ می کردند. در اینجا، با ۲۵ نفر از کسانی روبرو شدم که به کریس رو Chris Ruhe نوازنده بهائی گوش میدادند که گیتار میزد و آوازی را در مورد شاد بودن و شاد زیستن می خواند جمعیت دست میزدند و همراه او آواز می خواندند. دو نفر از ایران، زنی از سوئد و مردی از روسیه بودند. دوتن از مورمون ها با پیراهن سفید آستین کوتاه و کراوات نشسته بودند.

گویا حدود ۶ میلیون بهائی در سراسر جهان وجود دارد. بعضی از عقاید آنها شبیه کوآکرها است، که در این گوشه جهان بهتر شناخته شده اند. بهائیان معتقدند که همه ما در جهان با هم هستیم و فقط یک ملت و یک دولت باید وجود داشته باشد که بر تمام مردم جهان نظارت داشته باشد. یک دقیقه راجع به این اعتقاد فکر کنید. این بدان معنی است که اگر ما نقطه دیگری از جهان را بمباران کنیم، گویی خودمان را بمباران کرده ایم. این مفهوم آنقدرها که به نظر میرسد، عجیب و غریب نیست. دختر وودرو ویلسون Woodrow Wilson محقق در امر بهائی بود و گزارش شده که وقتی پدرش جامعه ملل را شکل میداد، این دختر بر او تأثیر گذاشت. اگر تا اینجا مطلب را خوانده اید، مانند من هستید: ممکن است بهائیان را جالب، تا

حدی نا متعارف ببینید. از عمر این دیانت فقط ۱۶۰ سال می‌گذرد و به مردی باز می‌گردد که نامش بهاء الله بود. باید حدود ۲۰ مرتبه در آن چایخانه کوچک در گلاس بورو این نام را تکرار کرده باشم. هنوز مطمئن نیستم که آن را درست تلفظ می‌کنم. مثل باهائولاً تلفظ میشود. نام او در عربی به معنی جلال خداوند است. در نظر کسانی که به او اعتقاد دارند، او متأخرترین فرد از سلسله پیامبرانی است که از ابراهیم شروع شد و شامل کریشنا، موسی، بودا، زرتشت، مسیح و محمد میشود.

شهرزاد میثاقی اینطور توضیح میداد. میثاقی، ۳۱ ساله، اکنون در پایین هیل زندگی می‌کند، اما اصلاً ایرانی است. او و همسرش، بابک در چایخانه مزبور در گلاس بورو بودند و داستان‌های وحشتناکی در مورد خانواده هایشان که به علت اعتقادات دینی در وطن خود تحت ایداء و آزار قرار گرفتند، تعریف میکنند. میثاقی به خاطر می‌آورد، بعد از انقلاب سال ۱۹۷۹ (شاید به خاطر داشته باشید، زمانی که شاه سرنگون شد و امریکائی‌ها گروگان گرفته شدند)، اوضاع برای کسانی که مسلمان نبودند،

بلافاصله وخیم شد. والدینش شغل خود را از دست دادند. خاطراتش را جستجو کرد؛ مادرش، چون بهائی بود اجازه نیافت که به عنوان پزشک اطفال به کارش ادامه دهد. به او گفتند: "تو بهائی هستی آنقدر ناپاکی که نباید به بچه‌ها دست بزنی". اما آنچه که بر سر مادر شوهرش، شمسی رفت وحشتناک تر بود. شمسی معلم دبیرستان بود و حکومت ایران از او خواست که اعتقادش به دیانت بهائی را انکار کند. او امتناع کرد.

میثاقی گفت: اولیاء حکومت دستگیرش کردند و مدت دو سال از حدود سال ۱۹۸۰ به زندانش انداختند. در یک وهله، هفده شب متوالی چشم‌های شمسی را بستند و به سوی چوبه‌دار بردند و میگفتند که او را آن شب به دار خواهند آویخت. هرشب، مسئولین انعطاف نشان میدادند. به گفته میثاقی این نوعی شکنجه بود، تلاشی برای وا داشتن او به تبری از عقاید دینی‌اش بود میثاقی اطلاعی هم از سایر منسویینش داشت که به علت عقایدشان مجازات شده بودند. یکی از منسویین مادرش اعدام شد.

اما، تمام این رنجها و دردها در

مقابل آنچه که بهاء الله تحمل کرد، رنگ می‌بازد. طبق نوشته‌های بهائیان، او در سال ۱۸۱۷ در ایران متولد شد. مرد ثروتمندی بود. در سال ۱۸۴۴، مرد مقدسی از مسلمانان که به باب معروف شد اعلام کرد که پیامبر بزرگ بعدی به زودی در عالم ظهور خواهد کرد. به علت این اعتقاد و دیدگاه، سایر روحانیون مسلمان او را دستگیر کردند، شکنجه کردند و بالاخره در سال ۱۸۵۰ به قتل رساندند. بهاء الله به باب ایمان داشت، پس نظر مساعدی از سوی اولیاء حکومت نسبت به او ابراز نمیشد. او را به زندانی وحشتناک انداختند. در سال ۱۸۶۳، اواسط دوران چهل ساله از شکنجه و زندان، او متوجه شد که خود او پیامبر جدیدی است که باب درباره‌اش سخن میگفت. در سالهای طولانی زندان او سخت مشغول بود و مرتباً با رهبران عالم به مکاتبه می‌پرداخت. از لحاظی، او نلسون ماندلای زمان خود بود. توانش فزونی یافت و کلام فلسفه‌اش منتشر شد، در حالی که خود او هنوز در تبعید یا زندان به سر می‌برد.

مؤلف بزرگ روسی، لئو تولستوی، از محققین فلسفه بهائی بود. در

سالهای بعد خوانندگان پاپ به نام سیلز و کرافتس Crofts & Seals آواز خود "مرغ زرین پر" (Hummingbird) را در باره بهاء الله خواندند، گو این که نتوانستند وزن و قافیه را با نام او همراه سازند.

در چایخانه از رو، نوازنده گیتار، یکی دو سؤال پرسیدم. پرسیدم که آیا خیلی تلاش می کند که از مردی پیروی نماید که تلفظ نامش برای امریکاییان اینقدر مشکل است. رو، موسیقیدان پاپ که در کانزاس سیتی در ایالت میزوری بزرگ شد، داستانهایی در مورد زندگی در محیط عاری از تمدن در جاده ها، نوشیدن مشروب و زن بازگی تعریف کرد. او را چه کار به پیروی از کسی چون بهاء الله؟

او می گفت: "من هر روز با خودم در جنگم". اما والدینش بهائی بودند. مدت زمانی چند، در اوان بیست سالگی اش، ترک دین کرد. با یک گروه نوازنده به نام "احیاء آب زلال" (۱) به نوازندگی پرداخت. طبّال گروه، داگ کلیفورد Doug Clifford بهائی بود. رو ۶۲ ساله، پیت سیگر Pete Seeger، خواننده بزرگ ترانه های محلی را یکی از نزدیک ترین دوستان

موسیقایی خود می داند. اما موقعی که از او سؤال شد چرا بسیاری از آوازهای او از ماهیت خوبی برخوردارند و از تأثیر و ضربه مستقیم سیاسی که سیگر به او معروف است بی بهره اند، اندکی در خشم شد. رو توضیح داد که بهائیان اهل سیاست نیستند. بهائیان تشویق میشوند که رأی بدهند، اما طالب مقام های سیاسی نیستند.

جرج و شارون چبوتارجو Jorge & Sharon Tschevotarjew هر پنجشنبه حلقه مطالعه ای را در چایخانه گلاس بورو اداره می کنند. شارون اولین نفری بود که می گفت مدت زمان زیادی طول کشید تا از ریشه های باپتیست خود قدمی فراتر بردارد. او و همسرش حدود هفت سال قبل ملاقات کردند. شارون می گفت: جرج که روسی است، از قبل بهائی بود. آنها مدت سه سال زن و شوهر بودند و در این مدت حتی یک مرتبه جرج سعی نکرد او را به کیش خود در آورد.

او می گفت ما کسی را به کیش خود دعوت نمی کنیم. ما اجازه نداریم این کار را بکنیم". (۲) در واقع او هنوز به بسیاری از همان موضوعاتی که به عنوان باپتیست آموزش یافته و اعتقاد پیدا کرده

بود، ایمان دارد. او گفت که بهائیان به "ظهور تدریجی و متوالی" معتقدند. نیازی نیست که گذشته را به کلی وا گذارید و هر آنچه را که بدان اعتقاد داشتید یا گرمی میداشتید را انکار کنید.

اما اهداف اساسی این دیانت که او را به خود جذب نمود عبارتند از تساوی حقوق برای زنان، نقطه ختامی بر نژاد پرستی، صلح جهانی از طریق وحدت عالم. او گفت که بعد از سه سال مطالعه درباره بهاء الله، به او ایمان آورد. با او همراه شوی یا نشوی، تفاوتی ندارد. او می گوید او را بپذیری یا ردّ کنی، در او تأثیری ندارد. شارون چبوتارجو بحث گروهی کوچک پنجشنبه ها را در چایخانه کوچک گلاس بورو اداره می کند و از صحبت کردن با شما خوشحال میشود. بعد از ۲۰ یا ۳۰ بار، ممکن است موفق شود به شما بیاموزد که چگونه "بهاء الله" را تلفظ کنید. شاید هم موفق نشود.

بهائیان مشهور:

نوازنده ترومپت جاز، دیزی گلیسپی، شاعر اوگدن نش Ogden Nash، موسیقیدان سیلز و کرافتس، کارول لمبارد Carol Lombard

ستاره سینما، لئو تولستوی، مؤلف (۳)، دختر پرزیدنت وودرو ویلسون (مأخذ: سایت www.adherents.com ؛ کتب

بهای

حقایقی در مورد امر بهائی:

- حدود ۶ میلیون بهائی در سراسر عالم وجود دارند.
- حدود ۱۴۵۰۰۰ بهائی در ایالات متحده هستند.
- بهائیان هر نوزده روز یک مرتبه برای جشن گرفتن دین خود اجتماع میکنند.
- برای رهبری عبادات بهائی شخص خاصی مانند کشیش و هاخام وجود ندارد.

(۱) Creedence Clearwater

Revival

(۲) توضیح مترجم: در اینجا لغتی که به کار رفته Proselytize که به معنی دعوت دیگران به گرویدن به کیش دیگری است. اما لغتی که برای تبلیغ استفاده می شود Teaching است که به معنی ابلاغ کلمه است، خواه طرف مقابل بپذیرد یا نپذیرد. این که شارون می گوید ما مجاز نیستیم کسی را به کیش خود دعوت کنیم اشاره به بیان حضرت ولی امرالله است که

در ظهور عدل الهی اینگونه ترجمه شده است، "باید در جمیع احیان توجه دقیق مبذول گردد که مبادا در اثر اشتیاق و فیر نسبت به پیشرفت مصالح امریه اقدامی معمول و به امری مبادرت شود که نتیجه آن خلاف مقصود باشد. علیهذا باید از هر روشی که به تحمیل و فشار و دعوت به ترک معتقدات تعبیر گردد خودداری شود. زیرا نفس این توهم سبب ابتعاد و مهجوریت افرادی خواهد گردید که می خواهند آنان را به دایره امرالله وارد و از نعمت ایمان بهره مند و متنعم سازند." (ص ۱۳۷) بیت العدل اعظم در پیام ژانویه ۱۹۸۲ تفاوت بین تبلیغ و دعوت به ترک معتقدات را مشروحاً توضیح داده اند که مراجعه به آن باعث مزید تبصراست.

(۳) تولستوی درباره شیفتگی اش نسبت به دیانت بهائی نوشت، اما معلوم نیست که آیا رسماً به این دین گرویده باشد. ویلسون اقبال نکرد، اما دخترش تعالیم بهائی را مطالعه کرد و اعتقاد بر این است که بر پدرش تأثیر گذاشت تا بر مبنای اصل دولت واحد جهانی که در امر بهائی وجود دارد، جامعه ملل را شکل دهد.

حافظ و عندلیب

حافظ

زان یار دلنوازم شکر است یا شکایت
گر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت
بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
یا رب مباد کس را مخدوم بی عنایت

عندلیب

هر عاشقی ز معشوق دارد بسی شکایت
من زان یگانه محبوب دیدم بسی عنایت
در کوی او گدائی خوشتر ز پادشاهی
فرخ کسی که ننگشود هرگز لب از شکایت
با زاهدان مغرور هرگز مشو مصاحب
کاندر تو حال ایشان ترسم کند سرایت

حافظ

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا به جز این در حواله گاهی نیست
عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم
که تیغ ما به جز از ناله ئی و آهی نیست

عندلیب

قسم به ماه که در ملک، چون توشاهی نیست
قسم به مهر که در حسن چون تو ماهی نیست
نمود روی زمین را احاطه لشکر غم
جز آستان توام ما من و پناهی نیست

نعیم سدهی و شعراو

دکتر حشمت مؤید

واند سال هیچ سراینده دیگر شهرت و محبوبیت و قبول خاص و عام و یار و اغیار را در حد نعیم نیافته است. شاعران دیگر قصیده و غزل و قطعه در سبک های قدیم و جدید گفته اند، ولی هیچ یک دانشی وسیع و قریحه ای چنان خلاق نداشته و مانند نعیم به آن پایه از عمق معنی و لطف سخن با طرحی مدبرانه به اثبات حقیقت و حقایق ظهور حضرت بهاء الله موفق نشده است. هیچ شاعر دیگر بهائی مانند نعیم دانش وسیع خود را از تورات و انجیل و قرآن و حدیث با زبانی آن چنان نرم و ساده در شعر نیاورده، منطق و تعقل فلسفی را مانند او در ابیاتی کوتاه و دلنشین نگنجانده و با چنان تبخری متن عربی قرآن و احادیث را در بافت شعر فارسی درج نکرده است.

پیش از ورود در معرفی نعیم نظر کوتاه خود را درباره حضرت طاهره قرّة العین و نعیم عرض می کنم. شهرت طاهره در هیأت یک زن تاریخی کم مانند جهان البتّه پیش از نعیم و بسیار وسیع تر از نعیم به همه جا رسیده و قلوب شیخ و شاب و عالم و عامی را شیفته او کرده، و حتّی بعضی از مؤلفان هموطن را به این طمع جاهلانه انداخته که بابی بودن او را یکسره منکر شوند و ادّعا کنند که طاهره مسلمان بوده و مسلمان مانده و مرده است. طاهره چهره ای است الحق افسانه ای که همچون شهاب ثاقب در سپیده دم طلوع آئین بهائی لحظه ای درخشید و آسمان را روشن کرد و رفت. در مقایسه طاهره با نعیم که البتّه قیاسی مع الفارق است باید به یاد داشت که همه قبیله طاهره، به اصطلاح سعدی، عالمان دین بودند. شهر قزوین در آن روزگار و تا

در تاریخ امر بهائی نعیم مقامی ممتاز دارد که تا کنون چنانکه باید شناخته نشده است و هر چند درباره او گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم، ناقص است و گاهی نادرست. زندگانی و آثار نعیم می تواند و باید موضوع کتاب جامعی باشد که حتماً در آینده نوشته خواهد شد. عرایض امروز این بنده چیزی جز اشاره هائی مختصر نیست و البتّه در یکی دو نطق کوتاه نمی توان همه مباحث و جزئیات را حلّاجی کرد.

در شرح احوال او آنچه دامادش مرحوم محسن دبیر و سپس مرحوم سلیمانی و نیز زنده یاد ذکایی بیضائی نوشته اند تا حدّ امکان کامل است و بعید می نماید که بتوان چیزی بر آن افزود الا در مورد سالهای آخر حیات آن بزرگوار. اما جنبه شاعری او نیازمند بررسی بیشتر و دقیق تری است که هنوز کسی بدان نپرداخته است (۱).

در این ظهور، صرف نظر از منزلت کبریائی دو شارع آسمانی و مرکز میثاق و مقام رفیع ولایت امر، هجده تن با مقام خاص حروف حی ضبط در تاریخ شدند. در همان قرن اوّل بهائی شهدای بزرگی مانند سلیمان خان و بدیع و سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و ورقا و صدها جانباز دیگر به میدان فدا شتافتند. نعیم نه از حروف حی بود و نه مقام آن شهیدان بزرگ را یافت. نه به عنوان پر افتخار ایادی امرالله فائز گشت و نه شهرت منادی و مدافع بلند آوازه این امر یعنی حضرت ابوالفضائل گلپایگانی را یافت. نعیم دارای امتیاز دیگری است که نام او را جاویدان خواهد ساخت. نعیم فصیح ترین، بلیغ ترین، مبتکر ترین، و خوش سخن ترین شاعر بهائی است. در طول یکصد و شصت

که عمری را در جهالت و بدویت قرون بی خبری بگذراند و جز بیل زدن و شخم زدن و با چارپا ور رفتن و احياناً سینه زنی و عزاداری و نوحه خوانی و شرکت در دیگر عادات و آداب چیزی نداند و نشناسد فراهم گشت.

اما نعیم چون گوهری تابناک که از دل تیره خاک بیرون بیاید یا الماسی شاهوار که از سینه سنگ استخراج شود، هویت درخشان خود را از همان سالهای نوجوانی و در همان دهکده دور دست جلوه گر ساخت. از قول خودش بشنویم:

محمّد نام و تخلص نعیم

نام پدر حاجی عبدالکریم

به اصفهان در سده مارین

درده فرخنده فروشان زمین

دو صد و هفتاد و دورفت از هزار

نیمه شعبان شد و نیم از بهار

ساده ز مادر متولد شدم

رسم زمان را متقلّد شدم (۲)

محمّد تنها پسر خانواده بوده است. می دانیم که خواهری مهربان هم داشته است. پدرش او را به آموختن سواد فارسی و صرف و نحو عربی و مقدمات معارف اسلامی می گمارد، لابد پیش ملایی که معلّم بچه های ده بوده است. در ۱۲۸۸ ه.ق برابر با ۱۸۷۲ م. ازدواج می کند. درباره زوجه او چیزی نمی دانیم جز این که سالها بعد وقتی نعیم را از سده بیرون کردند، فقیه محل او را بدون طلاق از نعیم، به عقد مردی دیگر درآورد و این زن تمام مال و منال او را تصرف نمود و دیناری برای سدّ جوع به او روا ندید و از دو پسر و یک دخترش جز همان اسم که حسینعلی و رجبعلی و صغری بوده، دیگر اثری باقی نماند. نعیم گاهی

یکصد سال بعد مهد دانشمندان و ادیبان بزرگی بوده، در زمان طاهره چند تن از حروف حی و سپس در طول تاریخ تعدادی از خاندانهای مشهور بهائی از آن خاک زرخیز و گوهر بیز برخاسته اند. اما نعیم هرگز بر چنان خان نعمتی ننشسته و روح و روان و نیروی تعقل و دانشش در محیطی آن چنان شور انگیز و علم پرور و الهام بخش پرورش نیافته بود، بلکه در دهکده ای گمنام نزدیک اصفهان از پدر و مادری روستایی به وجود آمده، در مراکز و مدرسه های علوم آن ایام درس نخوانده و از انجمن ها و کتابخانه و دیگر معاهد دینی و ادبی خبری نداشته است. با وجود این محرومیت ها و درهای بسته توانسته است هم بر معارف جاری آن زمان تسلط یابد و به پای علمای بزرگ برسد و هم در هنر شاعری به اوجی ارتقا یابد که نامدارترین و اصیل ترین شاعر اثرگذار و محبوب بهائی شناخته شود و نوعی از شعر بیافریند که در میان انواع جاری شعر هزار و دوپست ساله فارسی نظیر و شبیهی ندارد. بی جهت نیست که دانشمند فقیه اشراق خاوری تفسیری به نام الدّر الیتیم فی شرح اشعار النعیم تألیف نموده است تا خوانندگان بخوانند و بدانند که در هر بیت و بند شعر نعیم چه معانی بلندی نهفته است.

داستان زندگانی نعیم از روزگار کودکی و کار زراعت در یک دهکده کوچک تا ارتقاء به مقام دانشمندی بزرگ و شاعری بلند پایه و تشکیل عائله ای نامدار و کسب بزرگترین مراتب عزّت و احترام در جامعه بهائی داستانی حیرت انگیز است. وی در ۱۸۵۶ در دهی نزدیک اصفهان تولّد یافت. شانزده سال بیشتر نداشت که پدرش به اوزن داد و او را به کار کشاورزی گماشت. بدین ترتیب شرایط لازم برای یک ده نشین ساده دل

اشاره ای به زندگی سالهای نوجوانی و تحصیلات خود کرده است:

بودم تا طفل صبی نیز شاب

یافتم از پرورش و خورد و خواب

چون عربی خواندم از صرف میر

یافتم انتم به ضربتم ضمیر

بود مرا شغل زراعت چو باب

هم به تجارت به حساب و کتاب (۳)

در این دهکده یکصد و بیست - سی سال پیش که شرایط زندگانی در آن با شرایط هزار سال گذشته احتمالاً تفاوتی چشم گیر نداشته است یک نوجوان زارع صرف و نحو عربی را تا حدی خوانده بود که امروز استادان عربی هم به آن نمی رسند، قرآن و حدیث و فقه و تاریخ را هم لابد تا حدی فرا گرفته بوده و البته در فنون شعر و ادب هم مهارتی به هم رسانده و قصیده و غزل میسروده است. اگر نعیم یگانه فردی میبود آراسته به این فضائل و کمالات می گفتیم از یک گل بهار نمی شود. ولی نعیم دوستان شعر دوست و شعرگوی دیگری هم داشته که با هم نوعی انجمن شعر و ادب داشته اند. نام پنج تن از این یاران سخنور نعیم در تاریخچه زندگیش آمده است. دو تن از آنها دو برادر معروف نیروسینا بوده اند که نامشان و شرح رنجهایشان و شعرشان در دست است:

در فن اشعار چو بودم دقیق

گشتم با نیروسینا رفیق

این دو برادر که دو شاعر بودند

که به وطن گاه مسافر بدند

من هم با هر دو شدم هم بیان

هم سخن و هم نظر و هم زبان

گاه رجز گفتم و گاهی رمل

گاهی ترجیع و مدیح و غزل

وصف نبی گفتم و مدح علی

که به خفا گفتم و گاهی جلی (۴)

سینا در مراجعت از یکی از این مسافرتها داستان ملاقات خود را با بهائیان تبریز نقل و نیز فاش می کند که خود او دعوت جدید را پذیرفته است و بی درنگ، شاید از بیم عکس العمل سخت دوستانش، دوباره به سفر می رود. نعیم و رفقاییش با معیارهایی که برای ظهور قائم آل محمد داشتند و معجزه و کتاب می خواستند، مشغول به بحث و جدل می شوند:

رفت چو او از در، تنها شدیم

در جدل و شورش و غوغا شدیم

اگر ظهور است علامات کو

معجز و آثار و کرامات کو

عاقبة الامر بر این شد قرار

جهد نمائیم در این کار و بار (۵)

نعیم کنجکاوه مصداق "ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا" از همان روز به جستجو پرداخت و نوشته هایی از آثار دین جدید را به دست آورد و پنهان از اهل و عیال مطالعه کرد. کم کم مشکلاتش حل شد و شبهه اش زایل گشت. دیری نکشید که جوشش عشق و ایمان به حضرت بهاء الله پرده از راز او برداشت. مردم ده با خبر شدند که اعضای انجمن شعر، نعیم و نیروسینا و میرزا منظر و محمد تقی و آقا سید محمد همه بهائی شده اند. البته از همان روز زندگی در سده بر نعیم و دوستانش مبدل به کوره شکنجه و عذاب گردید. اذیت و آزار آنها شروع شد. در کوچه ها مردم آنها را سب و لعن می کردند. پدر مهربان نعیم او را به سفر کربلا فرستاد تا شاید شعله غضب عوام فروکش کند که نکرد،

و وقتی نعیم از کربلا برگشت حمله و دشنام شدت یافت. نعیم مانند دیگر بابیان و بهائیان آن روزها، در نیمه های شب از کوچه های تنگ و تاریک نزد هم کیشان خود میرفت، کتابهای بهائی را می گرفت و مطالعه می کرد و از آنها برای خود نسخه می نوشت (۶) شرح عذابی که نعیم و آن چند نفر دیگر متحمل شدند داستانی پر اشک چشم است و در این مختصر نمیگنجد. در شرحی که خود او بعدها به ادوارد براون نوشته بوده می خوانیم:

"در ایامی که این فانی و چهار نفر دیگر به یک رسن بسته بودند زیاده از پنج شش هزار نفر تماشاچی اطراف ما حاضر بودند و سنگ می انداختند و فحش میدادند و لعن می نمودند و خاشاک از سر بام ها بر سر ما میریختند."

دبیر مؤید به نقل از قول او می نویسد: "در موقعی که فراشان او را چوب می زدند خواهرش چنان بی تاب و بی قرار شد که بی اختیار دست برده گوشواره را به قوتی از گوش خود کشید که گوشش دریده شد و گوشواره را پیش فراشها انداخت که شاید تخفیفی در آزار و شکنجه برادرش قائل شوند. پدر پیرش دست زیر ریش خود برده در نهایت عجز و الحاح استرحام مینمود که از ضرب و ایداء پسر یگانه اش دست بردارند ... نعیم می فرمود: به قدری چوب و سنگ و مشت و لگد بر بدن من زدند که تمام بدنم مجروح گردید چنانکه وقتی می خواستند لباسهای آغشته به خونم را عوض کنند مجبور شدند که به وسیله چاقو آستین ها را چاک زده لباس را از تنم بیورند" (۷).

همراه با سینا و دو نفر دیگر بدون یک غاز خرج راه پیاده و گرسنه روانه طهران شد. مانند دیگر بهائیان فراری و بی پناه آن ایام، در محله معروف به سر قبر آقا در حیاط باغ مدتی گذراند، و از راه استنساخ کتاب و معلمی کودکان روزی چند شاهی کسب نموده خرج خود و رفقاییش می کرد. مدتی بر این منوال گذشت تا تدریجاً فرج بعد از شدت رسید و اندک گشایش در زندگی او فراهم آمد. سفارت انگلیس او را به شغل معلمی زبان فارسی دعوت کرد و در نتیجه وضع معاشش سامان یافت. چندی بعد از نو متأهل شد و دارای پسر و دختری برومند گردید. پسرش عبدالحسین خان نعیمی صاحب قلم و سخنور و سالها عضو محفل روحانی طهران بود و گمان می کنم به عضویت محفل ملی هم رسید. دختر نعیم محبوبه خانم همسر دبیر مؤید بانویی بسیار گرامی بود. چهره مهربان او در سالهایی که جلسات لجنه جوانان طهران مدتی در خانه ایشان تشکیل میشد از یادم نمیرود.

نعیم مفتخر به دریافت لوحی از جمال قدم جلّ ذکرة و چندین لوح از حضرت عبدالبهاء گشت که او را مأمور فرمودند درس تبلیغ بدهد و در نتیجه شصت نفر از جوانان از محضر پر کمال او بهره ور می شدند. همچنین برای بانوان و دختران هم کلاس دروس امری تشکیل داد و عده ای را تربیت فرمود. نعیم صاحب رسالات و تألیفاتی هم بوده است. ولی تا امروز به جز مجموعه اشعارش اثری از او به طبع نرسیده است. نعیم شصت سال عمر کرد و در ۱۹۲۵ درگذشت. مزارش در امامزاده معصوم بوده است یا هنوز هم هست. (۸)

این شرح حال البته بسیار ناقص است یکی نظر به محدود بودن فرصت بنده و از آن مهم تر به این علت

شرح عذابی که نعیم کشید یکی داستان است پر اشک چشم. حاصل آنکه نعیم ناچار یار و دیار را گذاشت و

که هم نسلان نعیم یا جوانتران جامعه که او را دیده بوده و می شناخته اند شاید به مصداق: "تا هستم ای عزیز (رفیق) ندانی که کیستم" در صدد تحقیق بیشتر از خود او یا دختر و پسر و دامادش بر نیامده اند. از سالهایی که در طهران گذرانده و عضو محترم و موثق جامعه بوده است چیزی نمی دانیم. شصت نفر جوان و گروه زنان و دخترانی را که نزد او تلمذ کردند نمی شناسیم. هرگز کسی نگفته و ننوشته که صرف نظر از تدریس جوانان و بانوان بهائی و تدریس فارسی در سفارت انگلیس، اوقات این گوهر معرفت و کمال چگونه می گذشته است. نطق و گفتارش و خطش چگونه بوده، روزها را چگونه می گذرانده است؟ آیا در مدت یکصد سال که از تاریخ فرار او از سده می گذشت احدی از بستگان او یا برگزیدگان جامعه سری به آن دهکده زد که خانه او را بیابد و از نسل دوم اهالی که حتماً اسم او را شنیده بوده و شاید خود او را به یاد می آورده اند پرس و جو بکنند؟ در دوره شصت ساله امن و امان پهلوی البته آسان بوده که اقلاً به ده فروشان بروند، عکسی از زادگاه و خانه پدری او و کوچه محله های آنجا بگیرند، از پیران قریه تحقیقی بکنند و از سرنوشت سه فرزند او از زن اولش خبری بگیرند. حال تمام زنان و مردان آن نسل و دوسه نسل بعد از او نیز از جهان رفته اند. از آن ده و خانه ها و مسجدش شاید اثری نمانده باشد. تنها یادگاری که از او به ما رسیده اشعار اوست که در مجموعه ای مرسوم به گلزار نعیم تدوین شده و چندین بار در ایران و هندوستان به طبع رسیده است.

گلزار نعیم شامل چهار اثر است: رساله استدلالیه در دو قسمت، مسمط بیست و نه حروف، مخمس بهاریه یا

صیفیه، و قصیده نونیه. علاوه بر این نعیم اشعار دیگری هم داشته است که دبیر مؤید چند فقره آن را در تاریخچه زندگانی نعیم نقل کرده، ولی اشاره ای به منبع خود و حجم آن اشعار نکرده است.

معروف ترین اثر نعیم و بهترین آئینه فضل و دانش او رساله استدلالیه است در دو قسمت:

قسمت اول در بیان دلایل نقلیه شامل یکصد و پنجاه بند، و قسمت دوم در بیان دلایل عقلیه، در یکصد و بیست بند. جمعاً ۲۷۰ بند و هر بندی دارای ۹ بیت. هدف نعیم در این کتاب اثبات حقایق آئین بهائی است با نقل آیات و شواهدی از تورات و انجیل و قرآن و احادیث اسلامی در قسمت اول، و استفاده از دلایل عقل و منطق در قسمت دوم. تمام این ۲۷۰ بند، علاوه بر پیوستگی فکری، بر وزن خفیف مخبون مقطوع (فاعلاتن مفاعیلن فععلن) سروده شده، و بندهای کتاب همچون حلقه های یک زنجیر به رشته وزنی واحد کشیده شده است. هر بند در اثبات حقیقتی جدا یا پاسخ به ایراد و اعتراضی دیگر سروده شده است. در قسمت اول بنا بر اقتضای موضوع، واژه های تازی کم نیست و شاعرگاهی تمام یک آیه قرآن یا چند کلمه آن را در همان بندهای کوتاه گنجانده است. هر بندی در شرح و تفسیریکی از موضوعهای معروف مانند معجزه، روز قیامت و حشر و نشر، پل صراط، بهشت و دوزخ، خاتمیت پیامبر اسلام و دیگر علامات و مباحث صرفاً دینی سروده شده و نعیم به پیروی از شارع آئین بهائی و کتاب ایقان جمیع این امور و اشاره ها و وعده ها را نمادهای روحانی و راز و رمز عوالمی برتر از پدیده ای مادی خوانده، و پرده ابهام و موهوم بودن را از این وعد و وعیدهای غیبی برداشته است و با زیر دستی خارق العاده محتوای مبهم و ثقیل و مرموز آنها را که تا

کنون منشأ انواع خرافات و تصوّرات باطل بوده است، با روانی و سادگی شگفت انگیز سبک خویش آسان فهم و شیرین و لذت بخش کرده است. چند نمونه کوتاه زیر علاوه بر تسلط نعیم بر قرآن و قدرتش در استدلال و اثبات تفکر بهائی، سبک سهل و ممتنع او را نیز نشان میدهد.

بند زیر درباره معجزه است:

در بیان طلوع شمس حجاز

من چه گویم که قصه ای است دراز

علمای یهود و قوم قریش

هریکی خواستند از او اعجاز

که برون آر چشمه ای ز زمین

باغی از نخل و از عنب پرداز

یا فرود آر آسمان بر ما

یا تو خود را بر آسمان افراز

یا بیاور خدا و فوج ملک

یا که بیت از طلای ناب بساز

گفت من چون شما یکی بشرم

بشر اما به وحی حق ممتاز

پی اعجاز کافی است کتاب

من پیام آورم نه شعبده باز (۹)

که ملهم از آیات قرآن است: "و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعاً او تكون لك جنة من نخل و عنب او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفاً او تأتي بالله و الملائكة قبلاً او يكون لك بيت من زخرف او ترقى في السماء (سوره اسرى ۹۲-۹۰) قل انا بشر مثلکم یوحى الیّ".

نمونه دیگر چند بیت زیر در موضوع خاتمیّت است:

ای که گفتی نبوت مطلق

ختم آمد به احمد مرسل

بلی او خاتم لما سبق است

همچنین فاتح لما استقبل

چون تو گفتند اهل هر آئین

نیست بعد از کتاب ما منزل

گفته حق یاتینکم رسل

پس چرا منکری زمستقبل (۱۰)

فرسول لكم لکلّ زمان

و کتاب لكم لکلّ اجل (۱۱)

این سخن را نگفته حق به خطا

که جعلناکم امة وسطا (۱۲)

در بند زیر فرق عاشق و زاهد را چقدر زیبا و درست شرح

داده است:

عاشقان را به زاهدان مشمار

کاین غم خویش دارد آن غم یار

او به خون چهره شوید این از آب

سردهد او و این برد دستار

او ره جان سپرد این ره نان

او در دین زد این در دینار

می سرایند هردو نکته عشق

این به بالای منبر او سردار

زاهد از بهر زر کند زاری

عاشق از مال و جان بود بیزار

از پی سیم این به نغمه زیر

و از غم یار آن به ناله زار (۱۳)

در قسمت دوم که شامل دلایل عقل و منطق است

جمله ها آسان تر و فرازهای عربی کمتر است. لحن نعیم

در بسیاری از بندهای این قسمت بی اندازه مؤثر و گیرا

افتاده است و چون معلومات قرآن و حدیث و زبان

عربی جای خود را به دلیل عقل و منطق داده مباحث و

اندیشه های نعیم جلوه و جمال دیگر یافته و روی سخن

او به جمیع نوع انسان و پیروان همه ادیان است.
 گزیده هایی از چند بند مختلف را می خوانیم
 مژده یاران که یار یار شماسست
 وقت کار است و کار کار شماسست
 آنکه سرها به پایش افشاندیم
 او کنون تاج افتخار شماسست
 بشتابید و جان نثار کنید
 که سرو جان ما نثار شماسست
 ما نکردیم خدمتی به سزا
 دیده ما در انتظار شماسست
 مژده ای بلبلان بهار آمد
 بهتر از صد بهار یار آمد (۱۴)

ایّها النَّاس ما همه بشریم
 بنده یک خدای دادگریم
 خواهران و برادران همیم
 چون زیک مادر و زیک پدریم
 هیچ درنده جنس خود ندارد
 ما چرا نوع خویشتن بدریم
 همه دانیم برگ یک داریم
 گریب ستمگران نخوریم
 می زند صاحب جهان فریاد
 بستگان رسته بندگان آزاد (۱۵)

گر مسلمان و گبر و بودائیم
 گر یهود و هند و ترسائیم
 گرز روس و پروس و روم و حبش
 ز انگلیسیم یا فرانسائیم
 مرد یک خاک و طفل یک وطنیم
 خلق یک شهر و اهل یک جائیم

گر ز امریک و گر ز آفریقیم
 ز آسیا یا که از اروپائیم
 گرسفیدیم و سرخ و زرد و سیاه
 چار طبع وجود یکتائیم
 این همه اسم های رنگارنگ
 خوش بشوئید یک مسمائیم
 جنگ ادیان خراب کرد جهان
 ما کنون صلح جوی دنیائیم
 این جهان مبتلا به رنج و عناست
 چاره اش منحصر به دین بهاست
 دقت فرمایید که در بند زیر چقدر آسان واژه های غربی
 را در شعر خود گنجانده، آنهم در حدود نود تا صد سال
 پیش:

این همه تیپ و توپ و طیّاره
 این همه تیغ و تیرو خمپاره
 این همه بمب و این همه بالون
 این همه حصن و این همه باره
 این همه موج فوج خنجر کش
 این همه جوش جیش جرّاره
 تا نمائیم ما همه خود را
 خوار و زار و اسیر و آواره
 نیم ما خون نیم ما ریزد
 به مراد سه چار خونخواره
 پس بیایست چاره ای ناچار

جست از بهر خالق بیچاره (۱۸)
 در لزوم دین می گوید (و چقدر زیبا و درست):
 دین ضرور است خاصه بر سلطان
 تا نسازد زمانه را ویران
 دین ضرور است خاصه بر وزرا
 تا که ننهند بار بر دهقان

دین ضرور است خاصه بر علما

تا نگرند فتنه دوران

دین ضرور است خاصه بر فقها

تا عدالت کنند در دیوان

دین ضرور است خاصه بر فقرا

تا نباشند باعث هیجان

دین ضرور است خاصه بر اعضا

خاصه بر قلب و چشم و دست و زبان (۱۸)

در بند زیر توضیح می دهد که اصل همه ادیان یکی است و خداوند یکتا همه را برای یک هدف واحد نازل فرموده است:

گفته انبیاء یکی است یکی

بلکه از اولیا یکی است یکی

آدم و نوح و موسی و عیسی

تا به عبدالبهاء یکی است یکی

خادم و خدمت ار بود بسیار

لیک مخدوم ما یکی است یکی

دو مگور روح قدس و روح امین

نور و ضوء و سنا یکی است یکی

دو مبین در محمد و عیسی

ای برادر خدا یکی است یکی

ظاهر و باطن، اول و آخر

مبدأ و منتهی یکی است یکی

گفت پولس مسیح نتوانی

خواند ربّ جز به روح ربّانی (۱۹)

ابیات این بند یادآور ترجیح بند زیبای هاتف اصفهانی است که ضمن آن می گوید:

در سه آئینه شاهد ازلی

پرتو از روی تابناک افکند

سه نگرده بریشم ار او را

پرنیان خوانی و حریر و پرند (۲۰)

ذکر استدلالیه را باید به همین اندازه بسنده کنم و از شاهکار دیگر نعیم یعنی مخمس بهاریه (یا صیفیه) که وی آنرا زیر نفوذ حکیم قآنی شیرازی سروده است یادی بیاورم ولو به اشاره و اختصار.

میرزا حبیب متخلص به قآنی در زمان فتحعلی شاه در شیراز متولد شده، در حدود سال ۱۲۲۲ ق.ه/ ۱۸۰۷ م. و در ۱۲۷۰/ ۱۸۵۳ در گذشته است. اکثر قصاید بلند او که در مدح شاهان قاجار سروده و دیگر اشعارش از جمله مسط بهاریه در نهایت تسلط بر زبان شعر و روان و خوش آهنگ و زیبا ساخته شده است. از جمله مسط معروفی است که با بند زیر آغاز می شود:

باز برآمد به کوه رایت ابر بهار

سیل فرو ریخت سنگ از زیر کوهسار

باز به جوش آمدند مرغان از هر کنار

فاخته و بو الملیح صاصل و کبک و هزار

طوطی و طاووس و بط

سیره و سرخاب و سار (۲۱)

بهاریه حضرت نعیم در همین وزن و همین قافیه بند اول قآنی شروع می شود ولی البته معنی شعر نعیم که در آغاز همین وصف بهار و سپس تابستان است تغییر یافته و شاعر پس از چهارده بند، گریز به عشق و جنون روحانی یا معنوی خویش زده و ذکرش یکسره مبدل به حمد و ثنای حضرت عبدالبهاء و بیان عشق جنون آمیز شاعر به آن مظهر لطف و عطوفت و آینه غیب نمای ذات بی مثالش گشته است. (۲۲)

در شرح معانی و زیبایی این مسط می توان (و باید) مقاله ای مستقل نوشت. در اینجا دو بند را که نعیم برای گریز به ذکر حضرت مولی الوری ساخته است و

شاهد قدرت خیال و کیفیت انتقال او از ظاهر به باطن است، نقل می‌کنم:

روی دلارای به از چه سبب زرد شد
چهره مصفای او از چه پر از گرد شد
گمان برم همچو من جفت غم و درد شد
چنین شود هر که اوز دلبرش فرد شد
چنان که من گشته ام ز هجر زار و فکار
به جان رسیدم ز درد ساقیکا خیز خیز
از آن می درد سوز به ساغرم ریز ریز
ز می به چشم خرد خاک سیه بیز بیز
نامه کنم لخت لخت خامه کنم ریز ریز
جامه کنم چاک چاک چامه کنم پار پار (۲۳)
بند بیست و یکم دلیل دیگری بر آشنائی عمیق نعیم با شاعران نامدار گذشته، از جمله مولانا رومی است:
باز در آمد ز در جلوه کنان دوست دوست
دیده غلط می کند؟ نیست غلط اوست اوست
چه جای پیراهن است به تن بدر پوست پوست
ساقی مجلس بگو بار دگر دوست دوست
مطرب محفل بخوان بار دگر یار یار (۲۴)
غزل مورد نظر نعیم در دیوان شمس تبریزی با بیت زیر آغاز می‌شود:
باز در آمد به بزم مجلسیان دوست دوست
گر چه غلط میدهد نیست غلط اوست اوست (۲۵)
آشنایان با شعر نعیم می‌دانند که وی هر چه در شعر خود پیش تر رفته زنجیرهای عقل و استدلال را بیشتر گسیخته و مدح آتشین حضرت عبدالبهاء را با حدّ هر چه تمام تر به جایی رسانده که در حدّ تحمّل "پای چوبین استدلالیان" نیست (۲۶)
طلعت شمس الشموس طلعت عبدالبهاست
قدرت ربّ النفوس قدرت عبدالبهاست

رحمت ربّ الرّبوب رحمت عبدالبهاست
حضرت غیب الغیوب حضرت عبدالبهاست
ذات اله الاله ذات همین شهریار (۲۷)
و سرانجام با عباراتی که فرو نشستن تب عشق و بازگشت به عرف عقل و منطق را نشان میدهد، ابیات بی پروای قبل را مصداق "بین الاحباب تسقط الآداب" خوانده و قصیده را تمام کرده است:
نعیم وصف حبیب برای احباب گفت
چو بین احباب بود تسقط الآداب گفت
ولی به توصیف حق هر چه زهر باب گفت
به عجز ما للتراب وربّ الارباب گفت
بنده کجا پی برد به ذات پروردگار

پیش از عطف این گفتار به قصیده نونیه که در ترتیب متن چاپی گلزار نعیم حتّی پیش از مسمط بهاریه یا صیفیه آمده است، باید منظومه بیست و نه حروف را نیز مختصراً معرفی کنم و آن عبارت از ۲۹ بند مسدّس است که در هر کدام دو بیت اوّل به فارسی و بیت سوّم به عربی است و بیست و هشت بند آن به ترتیب با حروف الفبا تمام میشود، البتّه بدون رعایت حروف پ، چ، ژ، گ که در زبان عربی نیست. در بند بیست و نهم چهار مصراع اوّل به الف و همزه ختم میشود (ایام ها، یک بهاء، انتها، اهل بهاء) و بیت نهائی با "قرب" پایان می‌یابد. برای نمونه دو بند زیر را نقل میکنیم:

آن گل تنزیه برآمد ز شاخ
و آن شه تقدیس در آمد به کاخ
جان ز قیامش شده در اصطراخ
تنگی صحرای جهان شد فراخ
صُور فی الاطراف اذا قد نُفِخ

روح فی الاجساد اذا قد رُسِخ

بلبل فردوس بود نغمه ساز

لحن بدیعش شده کشف راز

لحن وی از وی بشناسید باز

نی بنوهای عراق و حجاز

اقسم بالله و ربّ العزیز

لاح من المغرب شمس الحجیز (۲۸)

حال میرسیم به بخش سوم این گفتار درباره قصیده نونیه که بنده آنرا بر خلاف بسیاری از دوستان، اصیل ترین، عمیق ترین، و شاعرانه ترین اثر نعیم میدانم. قصیده نونیه سخن دل نعیم و جمع بندی عوالم اندیشه و احساس اوست. برای ادای فرضیه تبلیغ که البته فرضیه ای مبارک است سروده نشده بلکه دریچه ای است که شاعربه عالم احساسات و تأثرات و غم های فلسفی خود گشوده است. در قصیده نونیه تا پیش از تجدید مطلع که موضوع و لحن سخن هر دو عوض شده، نعیم شاعر از نعیم مبلغ و معلم و مرد فعال زندگی دین و دنیا فاصله گرفته و با لحن کسی که سرد و گرم روزگار را چشیده و از کشش ها و کوشش های بی سود و ثمر عمر به جان آمده باشد، ناله را سر داده و قصیده درد انگیز و پر سوز خود را با ابیات زیر آغاز کرده است:

مرا بود دل و چشمی ز گردش گردون

یکی چو دجله آب و یکی چو لجه خون

چرا نگویم سخت و چرا ننالم زار

که از مضیق جهان ره نمی برم بیرون

درون دایره مقصود خود نمی یابم

مرا نه پای برون باشد و نه جای درون (۲۹)

درون دایره زندگی مقصود خود را نیافتن، سخن مبارز راه حق و حقیقت و بنده آستان حضرت مقصود نیست، تعبیر حالات اندوه و دردهای درونی سالهائی است که نعیم در تقلای گریز از سختی های زندگی بوده و هنوز دوره آرامش و خدمت و همدمی یاران حق شناس و زندگی در طهران را درک نکرده بوده است. به هر حال تعبیر سر آغاز قصیده به این معنی نیست که وی هرگز بر سر ایمان خویش لرزیده و دچار شک و تردید شده باشد. به عبارتی دیگر این همان ناله نی سرخیل عارفان عالم مولانا رومی و نفیر اوست که فرمود:

از نیستان تا مرا بریده اند

از نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد و اشتیاق

هر کسی کودور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

من به هر جمعیتی نالان شدم

جفت بد حالان و خوش حالان شدم (۳۰)

در قصیده نونیه با شاعری روبرو می شویم که می کوشد در ورای تکاپوی روزهای گذرنده زندگی و غوغای محیط خاک نگاهی به خود و ثمره عمر بیاندازد، هر چند که پایان این قصیده و حاصل جمع آن باز بیان حالت تسلیم است و اعتراف به عشقی جانسوز که او را به مولایش پیوسته است. مجموع این قصیده گذاری است بر عوالمی و بیان اسراری که خواندن و درک آن آسان و باب طبع همه کس نیست. علاوه بر این، قصیده نونیه شاهد گویای دیگری است از پایداری یک فرهنگ ادبی با بیش از هزار سال ریشه عمیق در میان

مردم ایران، حتی در قصبه دور افتاده سده در یکصد و بیست - سی سال پیش.

نعیم این قصیده را در ۱۳۲ یا ۱۳۳ بیت، شاید ناتمام، در ۱۸۸۵ سروده بوده ولی در ۱۹۰۲ یک نسخه کامل آن را برای ادوارد براون فرستاده است و براون آن را در جلد چهارم تاریخ ادبی ایران عیناً به خط فارسی نقل و سپس تمام آن را به انگلیسی ترجمه و گاهی حواشی و توضیحاتی ضمیمه آن کرده است (۳۱). اختصاص ۲۳ صفحه آن کتاب به قصیده یکی از پیروان آئین جدید، شاید به دلیل تأثیر ژرف آن در ذهن خاور شناس انگلیسی بوده که با چاپ اصل و ترجمه آن خواسته است نشان بدهد که به رغم تله ای که دشمنان بهائی نهاده و او را ناخودآگاه در آن انداخته بوده اند، وی هنوز پای بند سنت بی طرفی علمی مانده و قصیده ای را که سرشار از عواطف معنوی و اثر قریحه یک بهائی است درک کرده و ارج نهاده است. فراموش نکنیم که براون در فاصله میان چاپ نقطة الکاف و تاریخ ادبی ایران، به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده بود، و در ۱۹۲۴ که این قصیده را چاپ کرده دیگر آن جوان ماجراجو و شاید ساده دل حدود ۳۵ سال پیشتر نبوده است.

أما منشأ الهام شاعرانه قصیده نونیه که به سبک سنگین سامانی سروده شده، نه عنصری مدّاح، نه فرخی شاد و شادخوار و نه منوچهری ستایشگر طبیعت و بهار، بلکه مسعود سعد سلمان بوده است، یعنی شاعری که در ۱۰۴۶ میلادی ۹۶۰ سال پیش - در همدان تولّد یافته و در ۱۱۲۱، یعنی ۸۸۴ سال قبل در لاهور هندوستان وفات کرده است. مسعود سعد بیش از هیجده سال از

زندگی خود را بی گناه و دور از زن و فرزند تک و تنها در زندانهای تنگ و تاریک به سر برده و دیوان او ناچار پر است از بندها و بیت های غم انگیز. پیداست که نعیم با شعر مسعود سعد آشنایی دقیق داشته است و این نیز شاهد حیرت انگیز دیگری است که چگونه یک روستا زاده دهات اصفهان در حدود یکصد و ده - پانزده سال پیش دیوان شاعری را که حتی شهرت فردوسی و سعدی و حافظ و رومی را نداشته می شناخته و با حالات او تا حدّ تقلید و همدردی آشنا بوده است، و من مطمئن هستم که نعیم نسخه خطی دیوان مسعود سعد را دیده بود چون این کتاب در آن تاریخ هنوز چاپ نشده بوده است.

باری، نونیه نعیم با این دو بیت آغاز می شود:

مرا بود دل و چشمی زگردش گردون

یکی چو دجله آب و یکی چو لجه خون

چرا نگریم سخت و چرا ننالم زار

که از مضیق جهان ره نمی برم بیرون

بیت دوم نعیم با اندکی تغییر بیت اول یک قصیده مسعود سعد سلمان است که این گونه آغاز می شود:

چرا نگرید چشم و چرا ننالد تن

مسعود سعد همین مصراع اول را در قصیده دیگری نیز آورده است:

چرا نگرید چشم و چرا ننالد تن

چگونه کم نشود صبر و غم نیفزاید (۳۲)

قصیده نونیه در زیبایی الفاظ و خیالات لطیف و شور انگیز به پای بهاریه نمی رسد. ۱۳۳ بار تکرار قافیه یکنواخت "ون" در وزن مجتث مخبون مقصور (مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن) و بر شمردن اسامی علوم که نه امروز و نه حتی دیروز پیشیزی ارزش ندارد و نداشته است

کاغذ بگریاند تا اندک اندک نفسش که گرم شد به
معلومات بی اثر و ثمر زمانه که با حرف آغاز میشده و
با حرف پایان می یافته بی محابا و خشمگین بتازد و
خشک و تر را با هم به آتش بکشد:

ز صرف و نحو و حروف و قرائت و تجوید
ز وقف کوفیون و ز وصل بصریون
رجال وفقه و اصول و جدال و استنباط
حدیث و حجت و تفسیر و سنت و قانون
طلسم و دعوت و تعبیر و کیمیا و حیل
نجوم و طالع و اعداء و رمل و جفر و فسون

نعیم در بیست بیت تمام به همین ترتیب بر شمردن
دانشها یا حیلها و دیگر اشتغالات فکری دنیای قدیم
را ادامه میدهد و سپس به ردالت جاری تاخته از جمله
می گوید:

علومشان پی دفع حیا و صدق و صفا
فنونشان پی فسق و فساد و مکرو و مجنون
همه اباحه عرض است و اشتراک حظوظ
همه اشاعه فسق است و امتلاء بطون
خیالشان همه کوتاه و چشمشان همه تنگ

فنونشان همه وهم و شئونشان همه دون
و پس از بیست _ سی بیت دیگر با معانی گوناگون به
اثبات وجود خالق پروردگار می پردازد ولی البته نه با
دقتی علمی و فلسفی که فقط به زبان نثر میسر و تحمل
آن از عهده شعر بیرون است. از آن جمله ابیات زیر
است که طی آن پس از نقض اندیشه های طبیعیون،
یک بیت از حافظ وام گرفته و آن را با کمال تردستی
در بافت قصیده خود گنجانده است:

چنانکه بینی فیض حیات از این عالم
به طفل از مدد مام می رسد به بطون

و فقط قصیده را دشوار فهم و ملال انگیز ساخته،
مضاف بر سایه غم و حسرتی که دست کم نیمه اول
قصیده را سنگین ساخته است، طاقت خواننده طرب
جوی و کم حوصله امروزی را به سر می آورد و رغبتی به
خواندن آن نمی کند و اگر کرد بی رنج تفحص و
تحقیق به گنج معانی آن نمی رسد. اما هستند
خوانندگانی که این قصیده را سرشار از آن جوهر
احساسی می شناسند که زائیده شعر است، که چنگ
به رگ و ریشه جان و روان انسان می اندازد و زلال شعر
بی نقاب حقیقی از آن سرچشمه می گیرد.

نعیم بی آنکه همزبان با حافظ بنالند و بگویند
سینه مالا مال درد است ای دریغا مرهمی
دل به جان آمد ز تنهایی خدا را همدمی
از تنگنای روزگار نالیده و گریسته است:

چرا نالم سخت و چرا نگریم زار
که از مضیق جهان ره نمی برم بیرون
مضیق جهان برای نعیم در لحظه هایی از زندگی پر
ملال شاید بی شباهت به لحظه های بی کسی درونی و
آمیخته با غم های فلسفی خیام نبوده است:

درون دائره مقصود خود نمی یابم
مرا نه پای برون باشد و نه جای درون
مرا چه فایده از جاه اگر شوم قارون
مرا چه عاید از مال اگر شوم قارون
چو می نهم چه ثمر می دهد ضیاع و عقار
چو بگذرم چه اثر می کند بنات و بنون
چو ملک و مال نماند چه محتشم چه فقیر

چو روزگار نیاید چه شاد و چه محزون
پیدا است که این دردمندی درونی منشأ الهام و انگیزه
نعیم در شروع قصیده نونیه بوده و به شاعر مجال داده
است که شکایت آغاز کند و لحظه ای قلم را بر صفحه

دود خیالم گاهی به دشت چون ماشین
 پرد هوایم گاهی به چرخ چون بالون
 گهی به خویش بگرم که الکمال و بال
 گهی به خویش بخندم که الجنون فنون
 دلم گرفت ز ویرانسرای فضل و هنر
 خوشا ممالک عشق و خوشا دیار جنون
 ز پای بختی بختم عقل عقل گسیخت
 کجاست لیلی من ای خدا شدم مجنون
 بجز اراده رحمانی از در قدرت
 که می تواند از این ورطه ام برد بیرون
 بلی اراده حق من اراده الله است
 که شد اراده حق با اراده اش مقرون
 با این یکی دو بیت اخیر نعیم گریز به مدح و ثنای
 حضرت عبدالبهاء زده و پس از چند بیت غرّا اشاره به
 ناقضان عهد الهی نموده و به تاریخ ادیان و بروز مظاهر
 نفی و شیطان در زمان هریک از پیمبران الهی اشاره
 کرده و سرانجام هماهنگ با سنت دیرین قصیده را با
 ابیات زیر به پایان می برد:

قسم به روی تو ای مقتدای کلّ امم
 قسم به موی تو ای رهنمای کلّ قرون
 قسم به اصل تو یعنی به حضرت مطلق
 قسم به حقّ تو یعنی حقیقت بی چون
 قسم به وجه تو یعنی بوجهه المشرق
 قسم به سرّ تو یعنی به سرّ المخزون
 به خاکپای تو یعنی به کیمیای مراد
 به گرد راه تو یعنی به توتیای عیون
 به موطنی قدم تو به موطن والتین
 به سجده گاه خلائق به زیت والزیتون (۳۴)
 که بی ثنای تو مطمئن نگردد دل
 سر فراغ به بالین نمی نهد مدیون

ز ماورای طبیعت اگر مدد نرسد
 بدین جهان، بخدا این جهان شود وارون
 ز ماورای طبیعت در این مضیق جهان
 عوالمی است خدا را ز حدّ و عدّ افزون
 کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد
 تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون (۳۳)
 دنبال کردن رشته شعر و فکر نعیم در این فرصت البته
 ابتداً میسر نیست، منتهی چون سخن از شعر می رود،
 باید افزود که پس از غلبه احساسات نفی و اثبات و
 شرح دلایل و براهین و پرخاش به مادیون طبیعت گرا،
 نعیم مانند دونده ای که خسته شده و به نفس زدن
 افتاده باشد، لحن آرام و عاشقانه خود را از سر می گیرد
 و این ابیات بسیار پر معنی را پیش از تجدید مطلع
 می سراید:

تو خود که نظم به یک خانواده نتوانی
 مکن معارضه با ناظم جمیع قرون
 تو با پدر بستیزی به یک پیشیز ضرر
 دهند در ره او جان و مال از او ممنون
 هزار حیف که دارم در این قوافی تنگ
 هزار نکته که نتوان نمودنش موزون
 سخن زدست شد و درد دل تمام نشد
 روم دوباره کنون بر سر همان مضمون
 مرا دلی است در این روزگار بوقلمون
 فریب خورده بازچه های گوناگون
 زمانه جلوه کند رنگ رنگ چون طاووس
 سپهر عشوه دهد گونه گون چو بوقلمون
 بس است تابشت ای مهر شد دلم بریان
 بس است گردشت ای چرخ شد تنم مطحون
 مرا سری است چه سازد به این همه سودا
 مرا دلی است چه سازد به این همه افسون

ولی نعیم کجا مدح تو تواند کرد
نیازموده نهاده است پای در جیحون
مطیع امر تو از کید نفس باد آزاد
اسیر بند تو از شید دهر باد مصون
جمع آنچه در وصف مقام و کمال حضرت نعیم گفته
شد و کمابیش دیگران نوشته اند، البته ناقص است
برای درک مقام بلند این مرد بزرگ باید الواحی را که
حضرت مولی الوری خطاب به او در حق او نازل
فرموده اند بخوانیم. یکی از الواح مبارک را که ارزش
آن از هزار کتاب که دیگران بنویسند بیشتر است،
تلاوت می کنم. دقت فرمائید که قلم میثاق شهادت
میدهد که نعیم به رتبه بلوغ رسیده است:
هو الله

ای هزار هزار آواز در این ریاض چه آهنگی آغاز نمودی
که طیور حدائق قدس را به وجد و طرب آوردی و چه
نغمه ساز کردی که آواز تحسین از هاتف غیبی بلند
است. خوشا به حال تو خوشا به ثدی عزیز که رضیع او
گشتی و شیر محبت الله از او نوشیدی و خوشا آغوشی
که در آن پرورش یافتی و به تربیت روحانی نشو و نما
نمودی و در ظل کلمه الهیه به بلوغ رسیدی و بر سریر
رشد استقرار یافتی. این نیست مگر از فیوضات الهیه که
از جمیع جهات احاطه نموده است والبهاء
علیک ع (۳۵)

جانم افسرده گشت از بدنم

تنگ آمد تنم ز پیرهنم
پیرهن می درم چرا ندرم
دل ز جان می کنم چرا نکنم
بی تو جان و تنم چه کار آید
ای فدای تو باد جان و تنم

بس که معقول گفتم و منقول
ذوق عشق تورفت از سخنم
از چه پرم پیاده شاخ به شاخ
من ترا طوطی شکر شکنم
از چه گویم ز لیلی و مجنون
من گرفتار یار خویشتم
بعد از این ما و ذکر حضرت دوست
گرچه هر ذکر ذکر حضرت اوست (۱۴۶)

یادداشتها:

۱- دبیر مؤید و عبدالحسین نعیمی: "احسن التقویم یا
گلزار نعیم"، چاپ هندوستان ۱۳۳۷/۱۹۵۸، ص ۱-
۵۴.

_ نعمت الله ذکائی بیضائی: "تذکره شعرای قرن اول
بهائی". جلد سوم، مؤسسه مطبوعات امری، طهران
۱۳۴۸، ص ۵۵۶-۴۷۹.

_ عزیز الله سلیمانی: "مصایح هدایت"، لجنه نشر آثار
امری و جلد سوم، طهران ۱۰۹ تاریخ بدیع (۱۹۵۳)،
ص ۱۸۲-۱۲۴.

علاوه بر این سه مرجع عمده، مقالاتی نیز به فارسی و
انگلیسی و چند زبان دیگر راجع به نعیم نوشته شده
است، از آن جمله مقاله دکتر ایرج خادمی: "نعیم
سدهی، شاعر و طراح و نو اندیش". مجله ره آورد،
شماره ۴۷، خرداد ۱۳۷۷، ص ۳۱۶-۳۱۲.

۲- گلزار نعیم، "ترجمه حال حضرت نعیم"، ص ۲۱.

۳- گلزار نعیم، "ترجمه ..."، ص ۲۳

۴- همان اثر، ص ۲۴.

۵- همان اثر، ص ۲۹.

۶- همان اثر، ص ۳۳ به بعد

۷- همان اثر، ص ۴۱-۴۰.

- ۸- همان اثر، ص ۴۸-۴۷.
- ۹- جلد اول استدلالیه، بند ۱۴.
- ۱۰- قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ۳۵: یا بنی آدم اما یأتینکم رسل منکم یقصّون علیکم آیاتی ... در ترجمه قرآن مجید به شعر فارسی، این آیه چنین ترجمه شده است:
- الا آدمی چون زسوی خدا
رسولانی آیند سوی شما
نمایند آیات من را بیان
برانند دائم به روی زبان
(قرآن مجید. ترجمه منظوم: امید مجد، چاپ چهارم، اردیبهشت ۱۳۷۸)
- ۱۱- سوره اعراف آیه ۳۴: و لکلّ اُمة اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون
همه قومها راست معلوم اجل
که چون وقت آن آید و آن محل
نگردد دگر لحظه ای پیش و پس
که یارا ندارد بر آن هیچکس
(ترجمه منظوم)
- ۱۲- "و کذلک جعلناکم اُمة وسطا" (سوره بقره آیه، ۱۴۳)
- ۱۳- گلزار نعیم، بند ۵۲.
- ۱۴- گلزار نعیم، بند ۱۸۷.
- ۱۵- گلزار نعیم، بند ۱۹۲.
- ۱۶- گلزار نعیم، بند ۱۹۲.
- ۱۷- گلزار نعیم، بند ۱۹۳.
- ۱۸- گلزار نعیم، بند ۲۱۸.
- ۱۹- گلزار نعیم، بند ۲۷۴.
- ۲۰- ترجیع بند هاتف اصفهانی با مقدمه ای از استاد جمال زاده، به خط زیبای امان الله موقن عزیزمان از طرف "انجمن دوستداران ادبیات ایران" در ۱۳۶۵ منتشر شده است. این ترجیع بند بسیار معروف البته در آثار دیگر از جمله در "گنج سخن" تألیف استاد ذبیح الله صفا نیز چاپ شده است.
- ۲۱- دیوان حکیم قآنی شیرازی، تصحیح ناصر هیری، طهران ۱۳۶۳، ص ۶۷۷.
- ۲۲- گلزار نعیم، ص ۱۷۳-۱۹۳.
- ۲۳- گلزار نعیم، ص ۱۶۶-۱۶۷.
- ۲۴- گلزار نعیم، ص ۱۶۸.
- ۲۵- کلیات شمس تبریزی، با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، طهران ۱۳۶۷، غزل شماره ۴۶۶، ص ۲۱۳.
- ۲۶- پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود
(مثنوی مولانا رومی، چاپ نیکلسون، دفتر دوم، ص ۱۳۰، بیت ۲۱۲۸)
- ۲۷- گلزار نعیم، ص ۱۷۳.
- ۲۸- گلزار نعیم، ص ۱۷۴-۱۸۴. جناب نعیم این منظومه را در ۱۳۰۲ قمری برابر با ۱۸۸۴-۱۸۸۵ میلادی سروده است.
- ۲۹- گلزار نعیم، ص ۱۵۱. مجموع قصیده، ص ۱۵۱-۱۶۲.
- ۳۰- برای شرح عالمانه و دقیق این ابیات، رک. بدیع الزمان فروزانفر: شرح مثنوی شریف، جزو نخستین از دفتر اول، مشتمل بر شرح ابیات ...، ص ۹-۱۲.
- (انتشارات دانشگاه طهران ۱/۱۱۴۶، طهران ۱۳۴۶)
- E.G. Browne: literary History of Persia, vol ۴, P. ۱۹۸-۲۲۰.
- ۳۱- رشید یاسمی که جلد چهارم براون را به فارسی ترجمه کرد فقط ۶۳ بیت از مجموع ۱۳۲ بیت قصیده

را نقل کرده است و قسمت دوم قصیده را که نعیم به مدح و ثنای حضرت عبدالبهاء پرداخته، نخواستہ یا شاید نتوانسته است در ترجمه خویش نقل کند. رک. تاریخ ادبیات ایران، جلد چهارم، تألیف ادوارد براون. ترجمه رشید یاسمی، ابن سینا (ناشر)، بدون تاریخ (ظاهراً در ۱۳۰۴/۱۹۲۵ ترجمه شده بوده ولی در ۱۳۱۶/۱۹۳۷ به طبع رسیده است، ص ۱۶۷-۱۶۵) ۳۲- دیوان مسعود سعد سلمان، تصحیح رشید یاسمی، چاپ شرکت کتابفروشی ادب، طهران ۱۳۱۸، ص ۳۸۷ و نیز ص ۱۲۲ بیت چهارم از پایان قصیده. ۳۳- این بیت در غزل شماره ۱۳۷ از دیوان حافظ، چاپ استاد فقید دکتر پرویز ناتل خانلری است که با این بیت آغاز می شود:

به سرجام جم آنکه نظر توانی کرد

که خاک میکده کحل بصر توانی کرد
تمام ابیات غزل در بیان همان مفهوم معنوی و روحانی است که در بیت منقول حضرت نعیم آمده است و سرپای غزل - مانند تقریباً تمام غزلهای لسان الغیب - مشحون از جواهر معرفت و در کمال تالؤ و درخشندگی است.

۳۴- "والتین والزیتون" (قرآن کریم، سوره ۹۵)

به دوکوه انجیر و زیتون قسم

به سینای موسی قسم نیز هم

(قرآن مجید، ترجمه منظوم، از امید مجد. رک. یادداشت شماره ۱۰)

۳۵- گلزار نعیم، مقدمه، ص ۹. الواح و آیات عنایت آمیز دیگر از قلم قدم و مرکز میثاق خطاب به جناب نعیم در گلزار نعیم، ص ۱۶-۲ چاپ شده است و نشان میدهد که این بزرگوار تا چه حد مفتخر به لطف حضرت محبوب گشته است.

نطق جناب دکتر مؤید در شیکاگو

ابلهی دید اشتیری به چرا
گفت نقشت همه کج است چرا
گفت اشتر که اندراین پیکار
عیب نقاش می کنی هشدار
در کجی ام مکن به عیب نگاه
تو زمن راه راست رفتن خواه

عاشقی را یکی فسرده بدید
که همی مرد و خوش همی خندید
گفت کاخر به وقت جان دادن
چیست این خنده و خوش استادن
گفت خوبان چو پرده برگیرند
عاشقان پیششان چنین میرند

نور خود ز آفتاب نبریدست
عیب در آینه است و در دیدست
هر که اندر حجاب جاوید است
مثل او چو بوم و خورشید است
گر ز خورشید بوم بی نیروست
از پی ضعف خود نه از پی اوست
نور خورشید در جهان فاشست
آفت از ضعف چشم خفاشت

سنائی

جناب نعمت الله بیضائی (ذکائی)

پرویز دادرسان

اغلب شهرهای ایران دائر و برقرار بود و به فرمان حکومت وقت بسته شد تدریس نمود به ناچار به خدمت دولت در آمد و نیز به اخذ دانشنامه مدرسه عالی قضائی نائل گردید و بر میزان قریحه شاعری در انجمن ادبی فرهنگستان ایران که به ریاست ادیب و شاعر بزرگوار ملک الشعراء بهار دائر بود عضویت یافت و نیز به سمت گوینده انجمن در رادیو ایران برگزیده گشت و متدرجاً تجاری بسیار اندوخت و بنفسه انجمنی به نام انجمن ادبی طهران در منزل خویش تأسیس نمود و فضلا و ادبا را بدان انجمن فرا خواند و مورد استقبال اهل ادب و شعر قرار گرفت و رونقی به سزا یافت و آن انجمن سالیانی قوام و دوام حاصل نمود. جناب ذکائی تمایل و اشتیاقی به سرودن شعر در حجمی بسیار مانند قصیده مخمس و سایر اشعار با سبک و سیاق قدما نداشت. سروده های آن شاعر توانا بالغ بر شش هزار بیت میگردد و هزار بیت از آن اشعار را خود در کتابی به نام ید بیضا به چاپ رسانید و به سال ۱۳۶۵ از تنگنای جهانی به فردوس معانی شتافت.

مروری به اختصار بر اشعار و آثار جناب ذکائی:

برخم همی نتابد مه من چو ماهتابی
که ز اشک دیده پاشم برخ مهش گلابی
سخنی ز حق رویش بر من بگو و بشنو
که به جز سخن روا نیست سؤالی و جوابی
من و مهر آن پریش که زگیسوی مشوش
رخ چون قمر پیوشیده به نیلگون سحابی
اگر آن جمال دلجو فکند حجاب گیسو
به جهان نماند از پرتو چهر او حجابی
بدل جهانیان گر غم او قرار گیرد
به قرار او که در دهر نماند اضطرابی

زندگینامه و نگاهی به اختصار در اشعار و آثار آن شاعر
گرانقدر را با غزلی که در نهایت فصاحت و بلاغت و
سبک و روشی خاص سروده آغاز می نمائیم
بی رخت آرامی ای آرام جان دارم ندارم
جز تو با کس مهری ای نامهربان دارم ندارم
تا فرو بنشانم آن آتش که در جانم فکندی
پایمردی غیر آب دیدگان دارم ندارم
در ره عشقش به بیداری طلب چون افتم از پا
غیر یارش دستگیری در جهان دارم ندارم
در شبان تیره تا روشن شود دل از فروغی
غیر نام دل فروزش بر زبان دارم ندارم
بوستان جانفزای عشق او را تا گیاهم
بیمی از جور دی و قهر خزان دارم ندارم
در دبستان وفا تا خوانده ام درس محبت
سربه جز بر این مبارک آستان دارم ندارم
می نهد بر دیده ام روزی قدم دانم ندانم
هیچ از بخت بد خویش این گمان دارم ندارم
تا شدم دستان سرای گلشن عشقش ذکائی
غیر وصفش داستانی در بیان دارم ندارم
جناب ذکائی به سال ۱۲۸۳ شمسی در قریه آران از
توابع کاشان به عرصه شهود آمد و در ایام خردی و
صباوت از نعمت پدر محروم گردید و در مهد و دامن
مادری دانشور و مدبر و برادرانی دانشمند و ادیب
پرورش یافت و به سال ۱۳۳۳ قمری نفسی مدرسه ای
با اسلوب جدید و به نام معرفت در آن دیار بگشود و
جناب ذکائی آن مدرسه را به مدت شش سال طی
نمود و در سن هفده سالگی به آموزگاری و نظامات آن
مدرسه منصوب گردید و نزد استادی نیز به تلمذ
پرداخت و به منظور ادامه تحصیل رهسپار طهران گشت
و به مدت سه سال در مدرسه بنین که در زمره مدارس
بهائی آن زمان و مدارس دیگر نیز بدین ترتیب و نام در

اگر تو هوای او نیست ز زندگی چه حاصل
 که به غیر از او جهان نیست به جز خیال و خوابی
 همه گرد کام گردند و نداد کس نشانم
 ز میان کامجویان زمانه کامیابی
 مگر آنکه دل بدو بست و گسست از علایق
 ز عمارت جهان رخت کشید ز بی خرابی
 تو ذکائی چه خواهی ز جهان گرت بر آید
 دل شادی و فراغی و سلامی و کتابی

ابیاتی چند با عنوان کارنامه:

ما به گیتی کارهای حیرت آور کرده ایم
 رنج بی حد برده گیتی را منور کرده ایم
 بی سپاه و جنگ و بی شمشیر بی توپ و کروب
 یک جهان دل را به آسانی مسخر کرده ایم
 گبر و ترسا و مسلمان و جهود و برهمن
 جمله را از فضل حق با هم برابر کرده ایم
 بی حد و مروه و تقلید و تعصب تا ز خلق
 زایل آید جانفشانی بی حد و مر کرده ایم
 هر که دلبر گفت و پائی از سر جان برنداشت
 ما هزاران سرفدای پای دلبر کرده ایم
 هر چه را هر کس مجازی گفت و خود باور نکرد
 ما حقیقت گفته و خود نیز باور کرده ایم
 زینت و فری نباشد در جهان جز معرفت
 ما هم از عرفان جهان پر زینت و فر کرده ایم
 افتخاری نیست غیر از دانش و علم و عمل
 ما هم از آن این لباس فخر در بر کرده ایم
 پیش از این هر زن به جز نیمی نبود اندر حساب
 ما به حقشان حال با مردان برابر کرده ایم
 نقش کذب از لوح دلها سر بر بسته ایم
 تاج صدق و راستی را زینت سر کرده ایم
 خوش ز تبعیض نژادی روی دل گردانده ایم
 ابیض و اصف و سیاه و سرخ همسر کرده ایم
 ما به دستور کتاب اقدس آن ام کتاب
 معرفت را با عمل هم دوش و همسر کرده ایم

ما طریق راست بنمائیم بر خرد و کلان
 پا به هر جا هسته ایم و رو به هر در کرده ایم
 چون ذکائی هر که با چشم حقیقت دید گفت
 ما به دوران کارهای حیرت آور کرده ایم
 با قطعاتی به نام مادر و زبان خوش که یادآور این بیان
 مبارک است "لسان شفقت جذّاب قلوب است و مائده
 روح" این گلگشت را به پایان می بریم و علوّ و سمو
 روح پر فتوحش را سائل و آملیم.

ای مادر مهر پرور من
 ای اصل وجود مادر من
 ای مهر تو در مذاق جان قند
 ای آیت رحمت خداوند
 ای جان من و جهانم از تو
 ای تاب من و توانم از تو
 ای کرده تحمل دو صد غم
 تا راحت من شود فراهم
 ای داده مرا بشام و شبگیر
 از شیر جان خویشتن شیر
 شب تا به سحر نخفته در تاب
 تا آنکه مرا مگر برد خواب
 هر بی گاه و گاه با غم دل
 یک لحظ ز من نبوده غافل
 تا با مدد تو مام دلبنده
 شد نخل وجود من برومند
 تا جان بتن است و در سرم هوش
 مهر تو نمی کنم فراموش
 آن را که نکوست رأی و پندار
 باشد ز زبان او پدیدار
 هر کس که زبان خوش ندارد
 او دانش و عقل و هوش ندارد
 گر گوش بگفته ام گشائی
 این است نصیحت ذکائی

نقل از کتاب دکتر مهاجر ایادی امرالله و فارس امر حضرت بهاء الله فاتح جزایر منتاوا (اندونزی) در فوریه ۱۹۵۴

پس از گذشت یکماه از استقرار کلیسای کاتولیک، سرپرست کشیشان کلیسا که از رم اعزام گردیده بود به دیدن ما آمد و با زبان فصیح اندونزی خود را مخالف و معاند دیانت بهائی معرفی کرد ولی رحمت بدون کوچکترین اعتنایی به حرف او، سؤالاتی درباره نحوه تبلیغات مذهبی کاتولیک از وی کرد و آمادگی خود را برای هرگونه کمک بهداشتی و درمانی اعلام داشت و برای او آرزوی موفقیت نمود.

محبت و میهمان نوازی رحمت باعث تشویق کشیش گردید و اغلب برای تبلیغ و راهنمایی من به "راه راست" به دیدن ما می آمد. او گمان میکرد که من زن جوانی هستم که بدون استقلال فکری و بی اراده ناچار به تقلید و پیروی از دین و مذهب همسر خود می باشم. رحمت حرفهای کشیش را جدی تلقی نمی کرد و آنرا باعث تفریح می انگاشت و مرا نیز تشویق میکرد که رعایت حال کشیش را نموده و

باعث رنجش وی نشوم و به مطالعه کتاب مقدس که مورد توصیه کشیش است پرداخته و معلومات خود را درباره دیانت حضرت مسیح افزایش دهم تا بتوانم به تبلیغ مسیحیان مبادرت نمایم ولی من روز بروز از این ملاقاتها بیشتر عصبانی میشدم تا آنکه یکبار در غیاب رحمت موقعیتی به دست آورده و به او تذکر دادم که نسل چهارم بهائی هستم و به هیچ عنوان قصد کاتولیک شدن را ندارم. تنها راحتی خیال کشیش، اظهار محبت و اعتقاد من نسبت به حضرت مسیح بود و امیدوار گردید که شاید روزی حضرت مسیح مرا به راه راست هدایت فرماید. از آنروز به بعد دیدارهای هفتگی کشیش برای نجات من متوقف شد و دعوت های متمادی رحمت برای بازگشت او تأثیری نکرد. کشیشان کاتولیک اقدامات خود را تشدید کرده و مبادرت به سفر به قراء بهائی نمودند و چون بومیان بهائی به وجود خداوند معتقد شده بودند،

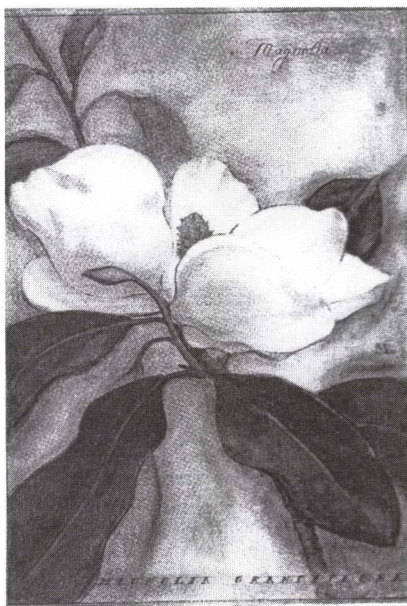
راه تبلیغ برای کشیشان هموار گردیده بود و متأسفانه توانستند بعضی از بومیان بهائی را با دادن هدایائی نظیر تنباکو و لباس تطمیع نمایند. "آماتا سینانگا" پیامی فوری برای رحمت فرستاد و او را به قریه سی پائی پاجت فرا خواند

این موقعیت و مشکلات به نظر من جدی و خطرناک آمد. لذا برای رفع مشکل به دعا و مناجات پرداخته تصمیم گرفتم که برای مدت چهل روز لوح مبارک احمد را تلاوت کرده و از درگاه جمال اقدس ایهی استدعا نمایم که جنود ملاً اعلی را برای نصرت امرش گسیل دارد، به ید قدرت گره از کار بگشاید و مؤمنین جدید امرش را در حصن میثاق از دزدان و قاطعان طریق محفوظ و مصون دارد. دوازده روز بعد مستخدم کشیش دیر وقت به منزل ما آمد و خواست که رحمت برای معالجه کشیش که به تیفوئید مبتلا شده اقدام نماید. از قرار معلوم معالجات راهبه ها با تجویز قرص آسپرین و تغذیه موز

دکتر مهاجر

"داستان زندگی دکتر مهاجر، ایادی امرالله و فارس امر مبارک نموداری از عظمت و قدرت روحی خلّاقه و عزم و اراده متین در خدمت به امر الهی است. دکتر مهاجر چون شهاب ثاقب در انجمن عالم بدرخشید و قدم به میدان خدمت گذاشت به راحت یومی قانع نشد" و عالم جسم را بسوخت و چون شعله ای افروخته در زجاجه عهد و پیمان سبب نورانیت هزاران نفوس از مردمان قارّات خمسّه عالم گردید." این قسمتی از سخن مترجم کتاب نفیس "دکتر مهاجر" میباشد که به قلم سرکار خانم ایران مهاجر به انگلیسی تدوین و تألیف شد و سرکار خانم پروش خوشبین آن را به زبان فارسی ترجمه نموده اند. برای ابتیاع این کتاب نفیس با مؤسسه مطبوعات امری کانادا تماس بگیرید.

صمیم قلب معذرت میخواهد و امیدوار است که او را ببخشیم. رحمت پول را به او برگرداند و اظهار داشت که هیچگونه دلتنگی از او نداشته و ندارد و از رفتن او نیز متأسّف است. کشیش هنگام عزیمت برای آخرین بار به منزل ما آمد و چهار عدد غاز سفید برای ما آورد و ملتمسانه درخواست نمود که آنها را قبول کنیم و اظهار داشت مطمئن است همکارانش پس از رفتن او غازهای او را کشته و خواهند خورد و مایل بود که آنها را به من بسپارد تا از مهلکه نجات یابند. سپس رحمت را در آغوش گرفت و قول داد که دیگر هرگز به مخالفت با دیانت بهائی قیام نکند.



سرخ کرده کشیش بینوا را به سرحدّ مرگ کشانیده بود. رحمت در "سی پای پاجت" بود و بیش از یک هفته طول کشید که با قایق موتوری کلیسا به بالین کشیش برسد به محض ورود در کنارش نشست و به معالجه او پرداخت و ضمناً مرا متذکّر داشت که چون بیماری کشیش در اثر دعاهاى خصوصت آمیز من بوده است باید به جبران آن پرداخته و از مرغها و جوجه های عزیز و پر ارزش خود سوپ تهیه نموده و برای کشیش بفرستم.

خبر مربوط به بیماری و مرگ احتمالی کشیش، واتیکان را بر آن داشت که دستور مراجعت او را به رم بدهند و قایقی اختصاصی فرستادند تا با اجازه پزشک معالج او را از جزیره منتقل نمایند.

کشیش مزبور قبل از عزیمت چهارصد رویه اندونزی را همراه نامه ای برای رحمت فرستاد. در نامه اظهار داشته بود که امیدوار است مبلغ ارسالی کافی باشد. ضمناً نوشته بود که محبّت و مهربانی را که رحمت نسبت به او ابراز داشته حتّی از والدین خود ندیده است و ذکر کرده بود اگر مشکلی برای ما ایجاد کرده از

سیری در فرهنگ و هنر ایران

دکتر ایرج خادمی

۱- شعر، شاه ابزار انتقال اندیشه در فرهنگ ایرانی

نزدیک به یازده قرن است که ملت ما غالب حرفهایش، از فلسفه و حکمت و عرفان، گرفته تا اسطوره و حماسه و تاریخ، قصه و حکایت و داستان، مهر و عشق و دلدادگی، درد و مصیبت و اندوه، موعظه و پند و اندرز، رمز و طنز و کنایه، مدح و قدح و تحسین، حتی مقولاتی از قبیل مکاتبه و مراسله و مطایبه، مباحث علمی و ادبی و هنری و بسیاری از عناوین و مواضع دیگر را در قالب شعر بیان کرده است. تنها در قرن اخیر است که استفاده از زبان نثر، یعنی زبان مکتوب یا نوشتاری، رواج بیشتری یافته و در کنار شعر وظائفی مشابه یا متفاوت را به عهده گرفته است.

شاید بسیاری از حرف ها را که در قالب شعر بیان شده است میشد یا صحیح تر بود که در هیأت کلام غیر منظوم، یعنی نثر، شکل می دادند. آنجا که میدان بازتر، زبان آزادتر و راه هموارتر بود. ولی آنان که گفتند و اینان که شنیدند ترجیح دادند که به زبان تغنی بگویند و به گوش نغمه جو بشنوند. از گرد آورنده نامه باستان فردوسی بزرگ تا بانوی غزل امروز سیمین بهبهانی، و هزاران نفر دیگر در حد فاصل بین این دو، حرف هایشان را به زبان سرایش نوشتند و چه زیبا و ماندگار. نمونه های زیر وسعت کاربرد شعر را در مقولات مختلف به اختصار نشان میدهد:

در مقوله اسطوره، از زبان سخن پرداز طوس مأخوذ از داستان رستم و اسفندیار:

چنین گفت رستم به اسفندیار
که ای سیر ناگشته از کارزار
که امروز نر بهر جنگ آمدم
پی پوزش و نام و ننگ آمدم
تو با من به بیداد کوشی همی
دو چشم خرد را بیپوشی همی
همی چاره جویم که تا روزگار
ترا سیر گرداند از کارزار
به رستم چنین گفت اسفندیار
که تا چند گوئی سخن نابکار
مرا گوئی از راه یزدان بگرد
ز فرمان شاه جهانبان بگرد
بینی کنون تیرگشتاسپی
دل شیر و پیکان لهراسبی
یکی تیر بر ترک رستم بزد
چنان کز کمان سواران سزد
تهمت گز اندر کمان راند زود
بر آن سان که سیمرغ فرموده بود
بزد تیر بر چشم اسفندیار
سیه شد جهان پیش آن نامدار
خم آورد بالای سرو سَهی
از او دور شد دانش و فرهی
در مقوله فلسفه از زبان خیّام:
دل سرّ حیات اگر کما هی دانست
در مرگ هم اسرار الهی دانست
امروز که با خودی، ندانستی هیچ
فردا که ز خود روی، چه خواهی دانست!

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفت و گوی من و تو
چون پرده برافتد، نه تومانی و نه من!

آنانکه محیط فضل و آداب شدند
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند به روز
گفتند فسانه ای و در خواب شدند!

در مقوله حکمت عملی از زبان سعدی مأخوذ از
گلستان:

علم چندانکه بیشتر خوانی
چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند
چارپائی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر
که براو هیزم است یا دفتر

یا
میان دو کس جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت، هیزم کش است
کنند این و آن خوش دگر باره دل
وی اندر میان، کوربخت و خجل
میان دو تن آتش افروختن
نه عقل است و خود در میان سوختن
در مقوله عرفان از زبان حافظ:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم سر و عفاف ملکوت
با من راه نشین باده مستانه زدند

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه کار به نام من دیوانه زدند
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر نه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

نیز از زبان مولوی:
وه که چه بی رنگ و بی نشان که منم
کی بینم مرا، چنان که منم
گفتی اسرار در میان آور
کو میان اندرین میان که منم
کی شود این روان من ساکن
این چنین ساکن روان که منم
بحر من غرقه گشت هم در خویش
بوالعجب بحر بی کران که منم
این جهان، وان جهان، مرا مطلب
کین دوگم شد در آن جهان که منم
فارغ از سودم و زیان چو عدم
طرفه بی سود و بی زبان که منم
در مقوله تاریخ، از زبان محمد علی خراسانی ملقب
به "فردوسی ثانی" ناظم "شاهنامه نادری":

شبی فوجی از پاسبانان ری
که بودند دایم نگهبان وی
به سوی سراپرده اش تاختند
به شمشیر کین کاروی ساختند
به یک دم زدن نه شهنشاه ماند
نه دیهیم و اورنگ و خرگاه ماند
سرشب، سرقتل و تاراج داشت
سحرگه نه تن سر، نه سرتاج داشت
به یک گردش چرخ نیلوفری
نه نادر به جا ماند و نه نادری

در مقوله عشق، از زبان سیمین بهبهانی:

ستاره دیده فرو بست و آرمید بیا

شراب نور به رگ های شب دوید بیا

زیس به دامن شب اشک انتظارم ریخت

گل سپیده شکفت و سحر دمید بیا

شهاب یاد تو، در آسمان خاطر من

پیایی از همه سو خط زرکشید بیا

زیس نشستم و با شب حدیث غم گفتم

ز غصه رنگ من و رنگ شب پرید بیا

به وقت مرگم اگر تازه می کنی دیدار

به هوش باش که هنگام آن رسید بیا

در مقوله رمان یا داستان نویسی از زبان نظامی مأخوذ

از داستان خسرو و شیرین:

بهشتی دید در قصری نشسته

بهشتی وار در بر خلق بسته

زبان بگشاد با عذر دلاویز

به پرسش کرد بر شیرین شکرریز

که دایم تازه باش ای سرو آزاد

سرت سبز و رخت سرخ و دلت شاد

به من در ساختی چون شهد با شیر

ز خدمت ها نکردی هیچ تقصیر

ولی درستنت بر من چرا بود

خطا دیدم نگارا یا خطا بود!

نه مهمان توأم بر روی مهمان

چرا باید دری بستن بدین سان

نشاید بست در بر میهمانی

که جز تونیستش جان و جهانی

جوابش داد سرو لاله رخسار

که باقی باد دولت بر جهاندار

نه مهمانی تو، ای باز شکاری

طمع داری به کبک کوهساری

و گر بالای مه باشد نشستم

شهشه را کمینه زیر دستم

حدیث آنکه در بستم روا بود

که سرمست آمدن پیشم خطا بود

چو من خلوت نشین باشم تو مخمور

ز تهمت رای مردم کی شود دور!

در مقوله درد و اندوه و فاجعه از زبان دکتر مهدی

حمیدی مأخوذ از منظومه "دراوج سند":

به خوناب شفق در دامن شام

به خون آلوده ایران کهن دید

در آن دریای خون در قرص خورشید

غروب آفتاب خویشتن دید

شبی آمد که می باید فدا کرد

به راه مملکت فرزند و زن را

به پیش دشمنان استاد و جنگید

رهانند از بند اهریمن وطن را

پس آنگه کودکان را یک به یک خواست

نگاهی خشم آگین در هوا کرد

به آب دیده اول دادشان غسل

سپس در دامن دریا رها کرد

بگیر ای موج سنگین کف آلود

ز هم واکن دهان خشم واکن

بخور ای اژدهای زندگی خوار

دوا کن درد بی درمان دوا کن

زنان چون کودکان در آب دیدند

چو موی خویشتن در تاب رفتند

وزان درد گـران بی گفته شاه
 چو ماهی در دهان آب رفتند
 شهنشه لمحـه ای بر آب ها دید
 شکنج گیسوان تاب داده
 چه کرد از آن سپس تاریخ داند
 به دنبال گُل بر آب داده!
 در مقوله طنز از زبان هادی خرسندی مأخوذ از منظومه
 "بگذرازی من حکایت می کنم
 وز جدائی ها شکایت می کنم
 ناله های نی از آن نی زن است
 ناله های من همه مال من است
 شرحه شرحه سینه می خواهی اگر
 من خودم دارم مرو جای دگر
 این منم که رشته هایم پنبه شد
 جمعه هایم ناگهان یکشنبه شد!
 آن سلام نازنینم شد "هلو"
 وانچه گندم کاشتم روئید جو
 وای من حتّی پنیرم چیز شد
 است و هستم ناگهانی "ایز" شد!
 در گرامر همچنان سر درگم
 مثل شاگرد کلاس دوّم!
 بگذرازی من حکایت می کنم
 وز جدائی ها شکایت می کنم!
 در مقوله پند و اندرز از زبان ایرج میرزا:
 پسر رو قدر مادر دان که دایم
 کشد رنج پسر بیچاره مادر
 زجان محبوب تر دارش که دارد
 زجان محبوب تر بیچاره مادر

اگر یک عطسه آید از دماغت
 پَرَد هوشش ز سر بیچاره مادر
 برای اینکه شب راحت بخوابی
 نخوابد تا سحر بیچاره مادر
 تو تا یک مختصر جانی بگیری
 کَنَد جان مختصر بیچاره مادر
 به مکتب چون روی تا بازگردی
 بود چشمش به در بیچاره مادر
 اگر یک ربع ساعت دیر آئی
 شود از خود به در بیچاره مادر
 نبیند هیچکس زحمت به دنیا
 ز مادر بیشتر بیچاره مادر
 در مقوله نامه نگاری از زبان علی رضا شجاع پور
 مأخوذ از منظومه "کوچ پشیمانی"
 رسید نامه و بگشودم
 پیام مهرز ایران بود
 چه سبز خطّ و چه سرخ آذین
 بهار بود و گلستان بود
 میان نامه غزل هایت
 نه شاخه ای که گلستانی
 زیاس و لاله و ریحان بود
 جهان سپید شد و روشن
 که بوی نامه و چشمانم
 حدیث جامه و کنعان بود!
 به هر غزل که فرستادی
 ز بسکه واژه روشن داشت
 غزل نبود چراغان بود
 شبی که بار سفر بستی
 ز بی دریغی چشمانم
 دوزنده رود به دامن بود

حضور حاضر غایب را
شنیده بودی و خود دیدی

تنم اگر چه در این وادی

دلم همیشه به ایران بود!

به رعایت اختصار از آوردن شواهد دیگر خودداری کرده به نمونه های داده شده بسنده می کنم. حاصل آنکه ملت ما در یک طیف زمانی پُر دامنه، بسیاری از منویاتش را که برخی از آنها ارتباطی هم به شعر نداشته در این زبان ریخته و دلبستگی خود را به زبان آهنگین به صدائی رسا و شورانگیز اعلام داشته است.

۲- در جستجوی علل و عوامل تقدّم شعر در فرهنگ ایرانی

به خاطر دارم در زمان خردسالی ام بانوئی که لباس محلی لُری به تن داشت که گه به در خانه ما می آمد اشعاری را همراه با دف به لهجه لُری می خواند انعامی دریافت می کرد و میرفت. اهل خانه ما از این خواننده دوره گرد خوششان می آمد و اشعاری را که با آن لهجه شیرین می خواند دوست می داشتند. بعدها که بزرگتر شدم دانستم که پاره ای از اشعاری را که آن بانو زمزمه می کرد از بابا طاهر بوده است. شاعر عارف قرن پنجم که دو بیتی های او معروف است. به عنوان چاشنی سخن نمونه هائی از دو بیتی های بابا طاهر را که به آنها فهلویات هم گفته اند می آورم:

آلاله کوهسارائِم تِه ئی یار

بنفشه جوکنارائِم تِه ئی یار

آلاله کوهساران هفته یی بی

امیدِ روزگارائِم تِه ئی یار

خوشا آنونکه سودای تو دیرند

که سر پیوسته در پای تو دیرند

تِه دل دیرم تمنّای کسانی
که اندر دل تمنّای تو دیرند

خوشا آنونکه از پا سرنهوندند

میان شعله خشک و تر ندوندند

کنشت و کعبه و بتخانه و دیر

سرائی خالی از دلبر ندوندند

آیا آن کوچه باغ های شمیران را به یاد می آورید و تحریرهای رهگذر ناشناسی را که آوایش در کوهستانها می پیچید و در بازتاب روشن و خاطره انگیز خود به گوش شما می نشست یا عاشقانه های آن کوچه گرد آخر شب را که در مایه های بیاتِ تهران یا دشتستان فارس می خواند و شما را بی اختیار با خود هم آواز می کرد؟

درکنج دلم عشق کسی خانه ندارد

کس جای در این خانه ویرانه ندارد

دل را به کف هر که نهم باز پس آرد

کس تاب نگهداری دیوانه ندارد

ای آه مکش زحمت بیهوده که سوزت

راهی به حریم دل جانانه ندارد

"پژمان بختیاری"

قهوه خانه و مرشد را چگونه؟ همان مرشدی که جماعت را با ترجیعات هاتف به عمق خاطره فرو می بُرد:

از تو ای دوست نگسلم پیوند

گر به تیغم بُرند بند از بند

الحق ارزان بود ز ما صد جان

وز دهان تو نیم شکر خند

ای پدر پند کم ده از عشقم

که نخواهد شد اهل این فرزند!

دل انگیز هنرمندانی چون محمد رضا شجریان، پری زنگنه و سیما بینا علی الدوام به دل و جان ما حظ معنوی بخشیده است. آهنگ و کلامشان چنان به هم آمیخته است که کسی نمی داند کدام یک دیگری را به دنبال کشیده است.

چگونه است که در فرهنگ ملت ما موسیقی که خود همانند شعر با ریتم و وزن و فاصله سر و کار دارد نمیتواند فارغ از شعر به زندگی مستقل ادامه دهد؟ در نیم قرن اخیر شماری از بزرگان موسیقی ما، مانند زنده یادان کلنل علی نقی وزیری و روح الله خالقی و آقای حسین دهلوی کوشش هائی کرده اند تا شاید بخشی از موسیقی هارمونیک ما را از تسلط شعر آزاد کنند. کم و بیش موفقیت هائی هم داشته اند ولی آن کوشش ها از حد تجارب محدود فراتر نرفته و هنوز عمومیت نیافته است. زیرا گوش عامه مردم ما به هنگام شنیدن نغمات موسیقی منتظر کلام موزون و به عبارت دیگر شعر است این تمایلات منحصر به زمان ما و زمان های بلا فصل ما نیست بلکه ریشه های آن به ادوار باستان میرسد.

نادره بدیعی مؤلف کتاب با ارزش "تاریخچه ای بر ادبیات آهنگین ایران" می نویسد: "... می دانیم که کمتر ملتی در دنیا وجود دارد که شعر تا این حد و پایه در زندگی اش تأثیر مستقیم داشته باشد. حتی در میان اعراب که نه تنها موسیقی بلکه اوزان شعر را هم از روی اشعار هجائی ایران تقلید کرده و سپس اوزان عروضی را از روی آن اختراع کردند. شعر تا این حد و پایه گسترش ندارد. در ایران باستان تا حدودی کلیه فرمهای امروزی شعر وجود داشته است و اکثراً به همراه موسیقی خوانده میشده است. مانند دو بیتی های محلی و عامیانه، ترنک یا ترانه امروزی، چکامک که

و نقالی که پرده جنگ رستم و سهراب را به دیوار می آویخت و کشته شدن سهراب را به دست رستم به گونه ای دراماتیک تشریح می کرد:

خم آورد پشت دلیر جوان
زمان بیامد نبودش توان
زدش بر زمین بر به کردار شیر
بدانست کو هم نماند به زیر
سبک تیغ تیز از میان برکشید

بر شیر بیدار دل بر درید

.....

بدو گفت کین بر من از من رسید
زمانه به دست تو دادم کلید
کنون گرتو در آب ماهی شوی
و گر چون شب اندر سیاهی شوی
و گر چون ستاره شوی بر سپهر
ببری ز روی زمین پاک مهر
بخواهد هم از تو پدر کین من
چو بیند که خاک است بالین من

"فردوسی"

در همین زمینه که مشغول بررسی هستیم یک تدقیق دیگر هم ضروری است و آن عجین بودن شعر و موسیقی است با هم. این دو بخش یا دو رکن مهم فرهنگ ما چنان به هم پیوسته اند که گوئی همزاد یکدیگرند. البته پیوند موسیقی با شعر پدیده ای است قدیمی و جهانی. با این فرق که موسیقی بدون کلام بخش مهمی از موسیقی ملل دیگر، به خصوص ملل مغرب زمین را تشکیل میدهد. در حالی که ملت ما تا به امروز جدائی این دو را از یکدیگر نپذیرفته است. ترانه های خراسانی، آذری و شیرازی که با صدای

همان غزل یا قصیده امروزی است ... و نوع سوم که سرود است ... (۱)

بدیعی در پی این اظهار نظر شواهدی می آورد به نقل از ارتور کریستن سن، ایران شناس دانمارکی:

"خورشید روش، ادیورمای برازاک

روژنداد برازند

از تنورای او درخت

که برگردان آن به فارسی چنین است:

خورشید تابناک و ماهِ برازنده

روشنی دهند

وز تنه آن درخت

برازندگی نمایند

همین مضمون در شاهنامه چنین بازتاب می یابد:

فروزنده ماه و درخشنده مهر

ز روشن درختی نمودند چهر" (۲)

یا این ترانه از باربد موسیقی دان بزرگ دربار ساسانی

به مناسبت ملاقات خسرو پرویز با قیصر روم:

"قیصر ماه ماند و خاقان خورشید

آن من خدای برهاند کامفاران

کخاهد ماه پوشد

کخاهد خورشید

که برگردان آن به فارسی امروزی چنین است:

قیصر ماه را ماند و خسرو خورشید را

چنان ماند که آفتاب و مهر قرینند

سرور من همان ابريست که آبتن باران است

ابری که خواه ماه را بپوشاند یا آفتاب را!" (۳)

دیوان شعرای بزرگ ما در خانه هر ایرانی یا فارسی

زبانی در کنار کتاب های آسمانی نگاهداری می شود. شاهنامه فردوسی به عنوان سند ملیّت و تاریخ عظمت یک ملت شکوهمند، کلیّات سعدی به عنوان راهنمای سلوک و معیار فصاحت و بلاغت، مثنوی مولوی به عنوان بلند ترین قله عرفان و حکمت ایرانی و دیوان حافظ به عنوان کلام غیبی و گره گشای خواسته های نهانی.

از آنچه تا به حال گفتیم معلوم می شود که ذهنیت ملت ما یک نوع ذهنیت آهنگین است، به دیگر سخن ملت ما هر پدیده منظوم و موزونی را دوست دارد. گوئی یک یاخته موزون در ژن عمومی و مشترک این ملت تعبیه شده است که عقربه های هنری و احساسی و عاطفی اش را پیوسته به قطب سرایش و ترانگی نزدیک می کند!

آیا بین نظام هستی اعظم و نظام ذهنی ملت ما یک رابطه خود به خودی و برون از حیطه فرمانروائی خودمان وجود دارد؟

بارها گفته ام و بار دگر می گویم

که من گمشده این ره نه به خود می پویم

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند

آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

"حافظ"

گذشته از پدیده ای که من از آن به عنوان "ضمیر آهنگین" ملّتان یاد می کنم، عوامل دیگری هم هستند که شعر را گزین ابزار کتابت ما قرار داده اند. از آن جمله اند:

شعر یک ابزار گفتاری با ظرفیّت های انقباضی و انبساطی استثنائی است. شما می توانید یک مقدار زیاد حرف و پیام را در قالب شعری کوتاه بریزید متقابلاً

نداشته باشد. جوان ها با مشاعره توان ثبت و ضبط حافظه خود را بالا می برند. متکلمین از شعر به عنوان دلیل و برهان استفاده می کنند. شعر و شعرخوانی یکی از بزرگترین ابزار سرگرمی بزم های خصوصی و عمومی است. آواز خوانان با انتخاب شعر های بجا ردیف های موسیقی را بهتر و روانتر دنبال می کنند و آهنگسازان با بهره گیری از پیام و فضای شعر ملودی های دل انگیز می سازند

و بالاخره شعرزبانی است که به گوینده آن گریز میدهد یعنی در گرفتاری ها مجال تأویل و تفسیر و در نتیجه رهائی به گوینده میدهد. شاید به همین دلیل بوده که زبان ایما و اشاره رمز و راز، تکلف و تصنع و انواع تمهیدات و تعقیدات دیگر شعر روشن و جاندار خراسانی را در طئی چندین سده به شعر معمائی و ملمّاعی قرون اخیر تنزل داده و زمینه را برای انقلاب ادبی قرن حاضر آماده کرده است.

شواهد دیگری هم هست در توضیح پیشوائی شعر در ادبیات ما که به رعایت اختصار از آوردن آنها خودداری می کنم و این گفتار را در همین جا میبندم.

یادداشتها:

(۱) ادبیات آهنگین ایران، نادره بدیعی، چاپ نخست تهران ۱۳۵۴ ش، صفحه ۱۶.

(۲ و ۳) همان کتاب، صفحات ۳۵ و ۳۸.

(۴ و ۵) ترانه ای خیّام، صادق هدایت، چاپ نخست تهران ۱۳۱۳ ش، صفحات ۴ و ۹.

شنونده یا گیرنده شعر شما می تواند تا آنجا که دانش و بینش و درکش یاری کند آن را بسط یا توسعه دهد. مثل می آورم: درباره رباعیات خیّام که شمار اصیل ترین آنها از دید سخن شناسان و محققین ادبی به سختی به صد میرسد آنقدر شرح و بسط و تفسیر و تفصیل به زبان های مختلف دنیا نوشته شده که اگر آنها را بر روی هم بچینیم حجمشان به چند صد برابر حجم خود این رباعیات خواهد رسید!

صادق هدایت نویسنده بزرگ قرن اخیر می گوید: "شاید کمتر کتابی در دنیا مانند مجموعه ترانه های خیّام تحسین شده، مردود و منفور بوده، تحریف شده، بهتان خورده، محکوم گردیده، حلاجی شده، شهرت عمومی و دنیا گیر پیدا کرده و بالاخره ناشناس مانده. اگر همه کتابهایی که راجع به خیّام و رباعیاتش نوشته شده جمع آوری شود تشکیل کتابخانه بزرگی را خواهد داد ... (۴)" و در جای دیگر اضافه می کند: "... انسان به حیرت می افتد که یک عقیده فلسفی مهمی چگونه ممکن است در قالب یک رباعی بگنجد، و چگونه می توان چند رباعی گفت که از هر کدام یک فکر و فلسفه مستقل مشاهده بشود ... وزن ساده و مختصر شعری خیّام خواننده را خسته نمی کند و به او فرصت فکری دهد" (۵)

روی دیگر این قضیه که قابلیت انقباض و انبساط باشد همین نکته است که هدایت به آن اشاره کرده یعنی حوصله کردن خواننده و خسته نشدن او و مهمتر از آن فرصت دادن به او که فکر کند.

دیگر آنکه شعر به دلیل موزون بودن خیلی بهتر از نثر در حافظه جای می گیرد و شاعران ما با آگاهی از این تأثیر خود و آثارشان را در حافظه ملی ما جاودانه کرده اند. کمتر فرد ایرانی است که اشعاری را از حفظ

چند ضرب المثل

دکتر وحید رافتی

مقاله ذیل بیست و دومین مقاله ای است که درباره ضرب المثل های منقول در آثار مبارکه بهائی به رشته تحریر در آمده است. برای ملاحظه شرح مربوط به سابقه انتشار این سلسله مقالات به مجله عندلیب (سال نوزدهم، شماره اول، شماره پیاپی ۷۳، صفحه ۴۴) مراجعه فرمائید.

الفتنة كانت نائمة لعن الله من ايقظها

حضرت عبدالبهاء در فقره ای از رساله سیاسیّه چنین می فرمایند:

"... این معلوم است که حکومت بالطبع راحت و آسایش رعیت خواهد و نعمت و سعادت اهالی جوید و در حفظ حقوق عادلّه تبعه و زیردستان راغب و مائل و در دفع شرور متعدّیان ساعی و صائل است زیرا عزّت و ثروت رعیت شوکت و عظمت و قوّت سلطنت باهره و دولت قاهره است و نجاح و فلاح اهالی منظور نظر اعلیحضرت شهریاران است و این قضیه امر فطری است و اگر چنانچه فتوری در راحت اهالی و قصوری در نعمت و سعادت اعالی و ادانی حاصل گردد این از عدم کفایت پیشکاران و شدّت سورت و جهالت بدخواهانی است که به لباس علم ظاهر و در فنون جهل باهر و محرک فتنه در اوّل و آخرند الفتنة كانت نائمة لعن الله من ايقظها ... (۱)"

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد باقر خان در شیراز چنین می فرمایند:

"ای ثابت بر پیمان نامه آن جناب رسید و مضمون آشکار و پدید گردید ... اما مسئله نزاع و جدال در آنجا الا لعنة الله على القوم الظالمين، الفتنة كانت نائمة لعن الله من ايقظها و سيعلم الذين ظلموا ايّ منقلب ينقلبون عنقریب این

سحاب ظلمانی زائل و این غبار تیره تسکین گردد و وبال بر

گردن اهل فساد مانند محزون مباشید ... (۲)"

حضرت بهاء الله نیز تمثیل فوق را در کتاب بدیع نقل فرموده اند (۳) این تمثیل در کتاب الحکم و الامثال الشعبیة فی الدیار الشّامیة مذکور شده و درباره آن چنین آمده است:

"الفتنة نائمة لعن الله من أيقظها. يستشهد به حين يتسبب الإنسان بضرر الآخرين بكلمة يقولها او تصرفه". (۴)

نظیر این تمثیل در زبان فارسی هم آمده است که "فتنه در خواب است بیدارش مکن. جامع التمثیل: تمثیل: ورتو بنشسته ای مکن فرهی

زانکه توفتنه ای نشسته بهی سنائی" (۵) حکایت سعدی در باب اوّل گلستان ناظر به این تمثیل است که فرمود:

"حکایت

یکی از ملوک بی انصاف پارسائی را پرسید که از عبادتها کدام فاضل تر است؟ گفت: تو را خواب نیمروز تا در آن یک نفس خلق را نیازاری.

ظالمی را خفته دیدم نیمروز گفتم این فتنه ست خوابش برده به

وان که خوابش بهتر از بیداری است

آن چنان بد زندگانی، مُرده به (۶) در توضیحات غلامحسین یوسفی بر کتاب گلستان چنین آمده است:

"... سعدی در بوستان (ب- ۵۳۵ - ۵۳۶) نیز این مضمون را آورده است:

نگه کرد شوریده از خواب و گفت

مرا فتنه خوانی و گویی مخفت

در ایام سلطان روشن نفس

نبیند دگر فتنه بیدار کس

هر دو مورد یادآور حدیث نبوی است: الفتنه نائمة لعن الله من ايقظها : فتنه خفته است. خدا لعنت کند آن

کس را که او را بیدار کند (الجامع الصغير ۲/۶۶) (۷)

العهدۃ علی الراوی

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب خدا کرم در بروجن چنین می فرمایند:

"... حضرت عیسی بن مریم را بر خر سوار کردند و تاجی از خار بر سر نهادند و در کوچه و بازار گردانند یک یهودی بازی در آوردند که صحف ممتلاء از این اخبار است فرصت تفصیل ندارم و همچنین روایت کنند که سُمی از آن خر در نزد حضرت پاپ است و در یوم مخصوص زیارت آنرا می نمایند. العهدۃ علی الراوی. مقصود این است که از اهانات و استهزاء و لعن و طعن اعدا باید احباء وجد و طرب نمایند که الحمد لله تأسی به حضرات انبیاء و اولیاء نمودند ... (۸)

این تمثیل را دهخدا در کتاب امثال و حکم ضبط نموده و درباره آن چنین آورده است:

"العهدۃ علی الراوی. از صحت و سقم این خبر که نقل کردم آگاه نیستم. تمثل:

گر تو را این حدیث روشن نیست

عهدۃ بر راوی است بر من نیست نظامی

رجوع به العلم عند الله شود" (۹)

و در ذیل "العلم عند الله" چنین مسطور است:

"العلم عند الله. جمله را در جائی که شک در صحت

گفتار و خبری کنند گویند نظیر: الله اعلم. العهدۃ علی

الراوی. بگردن آنها که می گویند. خدا داناست" (۱۰)

فاقد شیء معطی شیء نشود

حضرت بهاء الله در لوح سلمان که در کتاب مجموعه الواح مبارکه به طبع رسیده چنین می فرمایند:

"... چه که معطی شیء را فاقد شیء ندانسته اند و میگویند محال است ... (۱۱)

در ارتباط با کلام فوق تمثیل متداول آن است که میگوید: "فاقد الشیء لایعطیه". این تمثیل را کمال

خلایلی در کتاب معجم کنوز الامثال و الحكم العربیه نقل نموده و آن را "مثل معاصر" دانسته است. (۱۲)

معادل این مثل در زبان فارسی را دهخدا در امثال و حکم به صورت "فاقد شیء معطی شیء نشود" ضبط

نموده و درباره آن چنین نوشته است:

"فاقد شیء معطی شیء نشود. نظیر:

ذات نایافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش

خشک ابری که بود ز آب تهی

ناید از وی صفت آب دهی". (۱۳)

اشاره جمال قدم در متن لوح سلمان به "معطی شیء را فاقد شیء ندانسته اند" ناظر به یکی از قواعد فلسفی

در کلام اسلامی است که می گوید: "معطی الشیء لا

یکون فاقداً له". درباره این قاعده در آثار فلاسفه

اسلامی نظیر فارابی، ابن سینا، ملا صدرا و حاج ملا

علی وجه ابط و ذلک لانه فاعل کل وجود مقید و کماله و مبدأ کل فضیلة اولی بتلک الفضیلة من ذی المبدء؛ فمبدء کل الاشیاء و فیاضها یجب ان یکون هو کل الاشیاء علی وجه ارفع و اعلیٰ.

حاج ملا هادی سبزواری (متوفی ۱۲۸۹ یا ۱۲۹۰ ه.ق) معتقد است صدر المتألهین در این عبارت از شیوه دیگری غیر از آنچه در باب قاعده "بسیط الحقیقة کل الاشیاء" به کار برده است، پیروی می کند. زیرا عنوان مبحث را در اینجا "بسیط الحقیقة کل الاشیاء" قرار نداده است بلکه آنچه عنوان مبحث قرار داده این است که مبدأ وجودات، فاعل و غایت وجودات است. به این جهت در سبک استدلال نیز تغییر روش داده است و برای اثبات این مطلب از قاعده "معطی الشیء لا یکون فاقداً له" استفاده کرده است.

عبارت حاج ملا هادی سبزواری در این باب چنین است: "هذا اشارة الى سبک آخر بتعبیر المدعی و الدلیل. اما المدعی فلانا لا نجعل العنوان ها هنا البسيط کل الوجودات، بل نجعل ان مبدء الوجودات فاعل و غایة کل الوجودات و ها هنا ایضاً من قبیل تعلیق الحکم علی الوصف المشعر بالعلیة و اما الدلیل فهو ها هنا ان معطى الخير و الکمال لا یکون فاقداً له و ان غایة الشیء کماله و کمال الشیء هو الشیء مع امر زائد اذ لو كانت غایة الشیء و کماله فاقد له لم یکن وصول الشیء اليها من قبیل الاستکمالات بل من قبیل التکونات و التفاسدات".

صدر المتألهین در باب صفات واجب الوجود و اثبات علم حق تعالی به ذات خویش نیز از این قاعده استفاده کرده و به آن استدلال نموده است. استدلال وی در این باب به این ترتیب است:

مفیض و مبدع همه اشیاء، در سراسر جهان هستی ذات

هادی سبزواری مطالب مفصّلی آمده است که نقل آن در این مقاله که اختصاص به مطالعه سوابق ضرب المثل های منقول در آثار مبارکه بهائی دارد ضروری نیست اما برای آن که حق مطلب تا حدودی ادا شده باشد فقراتی از مندرجات کتاب قواعد کلی فلسفه در فلسفه اسلامی را که در شرح قاعده "معطى الشیء لا یکون فاقداً له" به رشته تحریر در آمده است ذیلاً نقل می نماید. خوانندگان علاقمند می توانند برای مطالعه تمام مطلب به آن کتاب و منابعی که در آن ارائه شده است مراجعه فرمایند:

"معطى الشیء لا یکون فاقداً له"

بخشنده همیشه چیزی را می بخشد که خود آن را دارا است زیرا اعطای شیء از روی فقدان، هرگز امکان پذیر نیست ...

صدر المتألهین در باب قاعده بسیط الحقیقة کل الاشیاء و اثبات اینکه حق تعالی همه اشیاء است، مطابق اصطلاح عرفا به اطلاق و تقييد تمسک نموده و مطلق را فاعل وجود مقید دانسته است. سپس نتیجه گرفته که چون مطلق مبدء هر گونه فضیلت و کمالی است که در موجودات مقیده وجود دارد خود مطلق به داشتن جمیع فضائل و کمالات سزاوار تر است. وی در اینجا چنان که معلوم است برای اثبات مقصود خویش از قاعده "معطى الشیء لا یکون فاقداً له" استفاده کرده چنانکه می گوید: "ان العرفاء قد اصطالحوا فی اطلاق الوجود المطلق و الوجود المقید علی غیر ما اشتهر بین اهل النظر. فان الوجود المطلق عند العرفاء عبارة عما لا یکون محصوراً فی امر معین محدوداً بحد خاص و الوجود المقید بخلافه؛ کالانسان و الفلک و النفس و العقل و ذلک الوجود المطلق هو کل الاشیاء

اذ منه عالمی الذات ای العالمین بذواتهم اخذ و معطی
الکمال لیس فاقداً له..." (۱۴)

لا يحک جلدک الا ظفرک

حضرت عبدالبهاء در لوح ریاض افندی در لوزان چنین
می فرمایند:

"هو الله

أيها الرياض المؤتقة برياحين معرفة الله قد وصلني تحريرک
الناطق بخلوصک فی امرالله وتمنيک الخدمة فی سبيل الله
طوبی لک من هذا المقصد الجليل بُشري لک من هذا
العمل العظيم ولكن لا بأس اذا ذهبت الى قطر المصرايماً
معدودات و مشيت الامور حسب المرغوب و المثل
المشهور لا يحک جلدک الا ظفرک ثم ترجع الى لوزان
فارغ البال ساعی الايام و الليال ناطقاً بثناء ربک بين رجال
لا تلهيهم العلوم عن ذکر ربهم الحي القيوم..."

مثل مشهور فوق در فرائد الادب چنین آمده است که
"ما حک جلدک مثل ظفرک" (۱۵).

مثل فارسی متداول با همین مضمون نیز چنین است که
"کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من". درباره
این تمثیل در کتاب امثال و حکم دهخدا چنین آمده
است:

"کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من. تمثل:

بغمخوارگی چون سر انگشت من

نخارد کس اندر جهان پشت من سعدی

نظیر: ما حک ظهر مثل یدی (یا) مثل ظفری. ما سد
فقرک مثل ذات یدک. هر که بامید همسایه نشست
گرسنه می خوابد. مرده مرا هیچ کس چون من نگیرد.
کس نکند بجای تو آنچه بجای خود کنی..." (۱۶)

مقدس باری تعالی است و از جمله موجودات جهان
هستی آنگونه موجوداتی هستند که نسبت به ذات
خویش عالم می باشد. چنانکه صور علمیه نیز از صف
موجودات عالم هستی خارج نمی باشند. در این هنگام
گفته می شود چونکه صور علمیه و موجوداتی که نسبت
به ذات خویش عالماند از ذات مقدس حق تعالی
صادرگشته و به ذات وی منسوبند، ذات مقدس باری
تعالی نیز نسبت به خویش عالم است زیرا معطی شیء
هرگز فاقد آن نیست. عبارت وی در این باب چنین
است: "... سبق ان مبدع الاشياء على الاطلاق هو ذاته
تعالی و من جملة ما يستند اليه هي الذوات العالمة و
الصور العلمية و المفيض لكل شیء اوفى بكل کمال
غير متکثر لئلا يقصر معطی الکمال عنه فكان الواجب
عالمًا و علمه لا يزيد على ذاته".

و در جای دیگر می گوید: "و ايضاً يمتنع ان يكون
مفيض الکمال قاصراً عنه فيصير المستوهب اشرف من
الواهب و المستفيد اكرم من المفيد اذا لفطرة تأباه".

همانطور که دیدیم صدر المتألهين در مقام استدلال
برای اثبات اینکه حق تعالی نسبت به ذات خویش
عالم است از این قاعده استفاده کرده و مفاد آن را
مقتضای فطرت و مطابق با عقل سلیم دانسته است.
وی فطری بودن این قاعده را با جمله "والفطرة تأباه"
تأکید نموده است. اگر کسی در این معنی تأمل کند به
روشنی می داند که ادعای فطری بودن قاعده، سخنی
به گراف نیست.

حاج ملا هادی سبزواری، استدلال به این قاعده را
برای اثبات عالم بودن حق تعالی به ذات خویش به
صورت نظم بیان کرده چنانکه می گوید:

وهو تعالی عالم بالذات اذ

منه وجود عالمی الذات اخذ

آنها دو نفر بودند همراه ما صد نفر بودیم تنها

جناب دکتر سهراب فریدانی در شرح حال جناب رستم علیائی چنین نوشته اند که جناب علیائی در هنگام تشرف به عتاب مقدسه روزی در رکاب حضرت عبدالبهاء بود و آن حضرت تعریف های مختلف و حکایات شیرین نقل می فرمودند. از جمله فرمودند "وقتی یک عده از کاشی ها همراه بودند. عده آنها ده نفر بود. در بین راه دو نفر دزد به آنها برخورد و آنها را لخت کردند. مردم به کاشی ها گفتند با این عده، حریف دو نفر نشدید؟ کاشی های ترسو جواب دادند، ما چندین نفر تنها بودیم، آن دو نفر همراه بودند. منظور از بی عرضگی کاشی ها است" (۱۷)

دهخدا در امثال و حکم خود تمثیل فوق را نقل نموده و درباره آن چنین نوشته است:

"آنها دو نفر بودند همراه ما صد نفر بودیم تنها. کاروانی از مردمان کاشان که بجبن و بد دلی مشهورند به حاکم شکایت بردند که دو راهزن کاروان صد نفری ما را غارت کردند. حاکم به تعجب پرسید چگونه صد کس با دو تن بر نیامده اند. یکی از آنان در پاسخ گفت آنها دو نفر بودند همراه ما صد نفر بودیم تنها! یعنی آنها دو تن بودند و ما بیش از صد مرد نبودیم. از این مثل گاهی توبیخ ترسندگی عده کثیر را در برابر فئه قلیل خواهند و گاه از آن تحسین وفاق و یگانگی و تقبیح نفاق و اختلاف را اراده کنند". (۱۸)

این الثری و الثریا

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب شیخ محیی الدین کردی به تاریخ ۲۵ نوامبر سنه ۱۹۱۹ عز صدور یافته چنین می فرمایند:

"ای یار مهربان دو نامه از شما رسید ... ترجمه مانند قشر است و اصل مانند مغز زیرا عبارت در نهایت فصاحت و

بلاغت است و ترجمه ممکن نیست حال مقصد آن است که طالبان رائجی از آن ریاض استشمام بنمایند اصل کلام حق است و ترجمه بیان خلق این الثریا من ثری و علیک البهاء الابهی".

و نیز در یکی از توابع صادره از طرق حضرت ولی عزیز امرالله خطاب به جناب آقا میرزا منیر نبیل زاده قزوینی که به تاریخ ۱۵ نوامبر سنه ۱۹۳۵ میلادی مورخ است چنین مذکور است:

"... مفاد بیانات مبارکه در این اوقات این است که ثبوت و استقامت و رزانت و متانت یگانه وسیله نجاح و فلاح است این ناگواریها در مقابل امیدواریها هیچ حکمی ندارد ظل زائل است و خیال باطل معنویت را مقامی بس ارجمند و حقیقت را رتبه ای برومند عنقای بقا در اوج اعلی و خراطین زمین در اسفل ادنی این الثری من الثریا باری امیدواری حضرتشان چنان که بامدادات غیبیه و تائیدات لا ریبیه آنچه آمال قلوب مخلصین و محبین است تحقق یابد و دلبر موهبت چهره گشاید..."

مثل فوق را دهخدا در کتاب امثال و حکم ضبط نموده و درباره آن چنین آورده است:

"این الثری و الثریا. نظیر: این مجری السیل من مطلع السهیل. چه نسبت خاک را با عالم پاک. لاشه خر را بتازی چه نسبت. چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا. ما للتراب و رب الارباب. این الغراب و هوی العقاب. به بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

خال مه رویان سیاه و دانه فلفل سیاه

هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا

میان ماه من تا ماه گردون

تفاوت از زمین تا آسمان است

زمرّد و گیاه سبز هر دو هم رنگند

ولیک زاین به نگین دان کشند وزان بجوال ازرقی

- ۵- علی اکبر دهخدا، امثال و حکم (طهران: امیر کبیر، ۱۳۶۱ ه.ش)، ج ۲، ص ۱۱۳۴.
- ۶- سعدی شیرازی، گلستان (طهران: خوارزمی، ۱۳۶۸ ه.ش)، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، ص ۶۷.
- ۷- گلستان، ص ۲۶۷. درباره این حدیث در کتاب فیض القدر (بیروت: دارالفکر، ج ۴، ص ۴۶۱) که در شرح الجامع الصغیر به وسیله محمد عبد الرؤوف المناوی به رشته تحریر درآمده از جمله چنین مذکور است که: "الفتنة المحنة وكل ما يشق على الانسان وكل ما يبتلى الله به عباده..."
- ۸- وحید رافتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۴ م)، ج ۴، ص ۳۲۷.
- ۹- امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۶۳.
- ۱۰- امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۶۲.
- ۱۱- حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م)، ص ۱۴۰.
- ۱۲- الدكتور کمال خلایلی، معجم کنوز الامثال و الحكم العربية (بیروت: مکتبه لبنان، ۱۹۹۸ م)، ص ۱۷۴.
- ۱۳- امثال و حکم، ج ۲، ص ۱۱۳۲.
- ۱۴- غلامحسین ابراهیمی دینانی، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی (طهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ ه.ش)، ج ۲، ص ۴۹۴-۴۹۹.
- ۱۵- فرائد الادب از ضمائ المنجد (بیروت: دارالمشرق، ۱۹۸۶ م)، ص ۹۸۱.
- ۱۶- امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۲۰۵-۱۲۰۶.
- ۱۷- سهراب فریدانی، دوستان راستان (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۲۰۰۲ م)، ص ۳۲۲.
- ۱۸- امثال و حکم، ج ۱، ص ۶۹.
- ۱۹- امثال و حکم، ج ۱، ص ۳۳۰.
- ۲۰- حضرت بهاء الله، کتاب ایقان (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۹۸ م)، ص ۸۱.
- اگر چند ز آهو بود پشک و مشک
ولی پشک چون مشک نارد بها
هرگردی گردو نیست. هرکه ریش دارد بابای تو نیست... (۱۹)
- حضرت بهاء الله مفهوم مشابه "این الثری و الثریا"، یعنی "ما للتراب و رب الارباب" را در کتاب مستطاب ایقان چنین نقل فرموده اند:
- "... باری، مقصود از این بیانات واضحہ اثبات سلطنت آن سلطان السلاطین بود. حال انصاف دهید که این سلطنت که به یک حرف و بیان این همه تصرف و غلبه و هیمنه داشته باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا، ایشان را چند صباحی مردم به حسب ظاهر تمکین می نمایند ولیکن به قلب همه معرض و مدبرند؟ و این سلطنت به حرفی عالم را مسخر نموده و حیات بخشیده و وجود افاضه فرموده. ما للتراب و رب الارباب. چه می توان ذکر نسبت نمود که همه نسبت ها منقطع است از ساحت قدس سلطنت او..." (۲۰)
- یادداشتها:**
- ۱- حضرت عبدالبهاء، رساله سیاسیه (ممبئی: خط مشکین قلم، ۱۳۱۴ ه.ق)، ص ۱۳.
- ۲- در این لوح مبارک عبارت "الا لعنة الله..." مأخوذ از قرآن مجید است که می فرماید: "الا لعنة الله على الظالمين" (آیه ۱۸ در سوره هود ۱۱). در همین لوح مبارک عبارت "وسيعلم الذين ظلموا..." نیز آیه قرآنی شماره ۲۲۷ در سوره شعراء (۲۶) است.
- ۳- حضرت بهاء الله، کتاب بدیع (پراگ: زیر و پالم، ۱۹۹۲ م)، ص ۶.
- ۴- محمد سعید مبیض، الحكم و الامثال الشعبية في الديار الشاميه (قطره دارالثقافة، ۱۹۸۶ م)، ص ۲۲۳.

به شرکت کنندگان مراسم بزرگداشت جناب دکتر ریاض قدیمی

هوشمند فتح اعظم

ای یاران وفادار به شکرانه الطاف معلّم بزرگوار خویش انجمن آراسته اید جانتان خوش باد که مصداق این بیان جمال ابهی گشتید که می فرمایند:

"بنام خداوند دانا اسم وفا را حق جلّ جلاله دوست داشته و دارد و لازال به نیراین اسم که از افق سماء فضل مشرق است ناظر... "جناب دکتر ریاض قدیمی بیش از پنجاه سال است که چون چشمه معرفت جوشیده و تشنگان وادی عرفان را نوشانیده و به قوّه نافذه کلمات الهیه با دم مسیحائی خویش در اجساد پژمرده یاران دمیده و از آن آب حیات زندگی بخشیده است. امروز در اطراف و اکناف جهان به هر سو که بنگریم نفوس مبارکه ای را می یابیم که در نهایت خلوص نیت و با لیاقت و کفایت در سبیل عبودیت حضرت احدیت سبق رانند و مشاراً بالبنان و چون تحقیق نمائیم معلوم می شود که کل از زمره شاگردان آن معلّم ربّانی هستند که اگر شمع انجمنند شعله از آن چراغ افروخته یافته اند. بنده کمتر کسی را چون جناب دکتر قدیمی می شناسم که در تاریخ معاصر امر الهی اینقدر در عالم وجود مثمر ثمر بوده باشد و به عنوان یک فرد تأثیراتی چنان وسیع و عمیق در قلوب و ارواح نفوس گذاشته باشد و این نیست مگر از فضل و عنایت الهی که از بدو ظهور و طلوع شمس حقیقت شامل حال آن عاقله مبارکه بوده است. ملاحظه فرمائید که از قلم مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء در حق جدّ بزرگوارش چه می فرماید:

"ای مستضی از انوار شمس حقیقت از قرار مسموع... آن بنده جمال مقصود را پیراهن تنگ است و بقا در بدن و تن عار و ننگ. شب و روز آرزوی جانفشانی دارند و هوای آتشفشانی و لثالی افشانی مقام فدا بسیار مقبول و مطلوب ولی الیوم باید چنان بود که در هر ساعتی شهید گشت و در هر دقیقه ای هزار جان فدا نمود اما شهادت یک دفعه جان باختن و تا فضای اوج اعظم تاختن است ولی خوشتر آنکه در این بساط به کمال فرح و انبساط هر آن صد هزار جان فدا نمود و به خدمت امر حضرت احدیت قیام کرد و به میدان بسالت و هدایت بتاخت و جنود ضلالت و ظلمت را در هم شکست و صف جنگ روحانی بیاراست و سپاه معانی ترتیب داد و علم دانائی برافراخت و هجوم شدید بر لشکر جهل و نادانی نمود و چون از این رزم عودت گردید عزم بزم ملکوت ابهی کرد و با کوس و حشم و چتر و علم حرکت نمود و با کمال بشارات عنایات به ملکوت ابهی با کوس و آیات ظفر و فتح و رایات نصرت و غلبه شتافت و این خوشتر و دلکش تر است."

جناب ریاض قدیمی خوشبخت بود که خویش را مصداق آن عنایت مرکز میثاق نمود و به معنای کلمه هر ساعتی در سبیل عبودیت جمال کبریا قدم به میدان فدا نهاد. شب و روز نیاسود و هر دم در فکر آن بود که نفعی برساند و اثری بگذارد و ثمری بردارد و چه خوب موفق گشت چنانکه علاوه بر تربیت نفوس و ترویج ارواح و ترویج کلمه الله به تألیفات مفیده عدیده پرداخت که همواره محلّ مراجعه و استفاده اهل حقیقت بوده و خواهد بود و نام نامیش را در تاریخ عصر تکوین مخلد خواهد ساخت.

حال که صحت این نفس نفیس رو به نقصان نهاده و ندای بشارت ملکوت هر دم نزدیکتر به گوش می آید آن نور مجسم آماده آن است که شمع وجودش از این تنگنای فنا به شبستان بقا در بزم لقا انتقال یابد و در صوامع ملکوت برافروزد و در این مرحله نیز سرمشقی برای همه ما به دست دهد.

بنده و شفیقه که هر دو از عاشقان آن دلدادۀ جمال رحمانیم آرزویمان چنان بود که در جمع شما می بودیم و بوسه بر جبین مبین آن یار قدیم میزدیم و عذر تقصیر می خواستیم و رجا میکردیم تا گوشه چشمی نیز به ما فرمایند اما افسوس از این موهبت محرومیم و مغموم و به حضور قلب دلخوش و مسرور.

۶ نوامبر ۲۰۰۵

متن سخنان جناب دکتر روح الله خوشبین در جلسه تودیع به مناسبت بازنشستگی ایشان از خدمت در مؤسسه معارف بهائی

دوستان و سروران گرامی

در حدود هشتاد سال پیش در شهر اراک نوزادی متولد شد که چون راه نه ماهه را در شش ماه پیموده بود کسی باور نداشت که بیش از چند روز یا چند ماه زنده بماند ولی ملاحظه می فرمائید که در بیش از هشتاد سالگی در جمع سروران به زندگی ادامه میدهد.

این مسئله در زندگی من بارها مصداق پیدا کرده است:

در جوانی و پس از خاتمه تحصیل از دانشکده حقوق آنگاه که اشتیاق جوانان بهائی به هجرت خارج بالا گرفته بود من هم به قصد مهاجرت به بحرین عازم خرمشهر شدم که لجنه مهاجرت کشورهای عربی در آنجا تشکیل میشد. متأسفانه به من گفته شد جناب ابوالقاسم فیضی از بحرین اطلاع داده اند تا دوسه ماه دیگر مهاجری به بحرین عازم نشود یکی از اعضاء لجنه پیشنهاد کرد که به مسجد سلیمان بروم و موقتاً در شرکت نفت استخدام شوم و به تشکیل محفل روحانی آن شهر کمک کنم و دوسه ماه بعد عازم

محل مهاجرتی شوم ولی این دوسه ماه در حدود سی و شش سال به طول انجامید.

در حدود شانزده سال پیش نیز که جناب دکتر محمد افنان مدیر محترم مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی عازم ارض اقدس بودند به این بنده پیشنهاد شد که برای مدت شش ماه به طور موقت در خدمت مؤسسه بمانم ولی این شش ماه نیز به مدتی قریب شانزده سال به درازا کشید.

خوشبختانه مؤسسه معارف بهائی در ادامه پایه های مستحکم و اقدامات دامنه داری که جناب دکتر محمد افنان و سرکار خانم دکتر مهری افنان در افکندند و همکاری صمیمانه و پیوسته اعضاء هیأت مدیره به شهادت ساحت اقدس بیت العدل اعظم الهی و محفل مقدس روحانی ملّی بهائیان کانادا به موفقیّت های شایانی نائل آمد، متجاوز از ۷۶ کتاب و جزوه و رساله از آثار مقدسه بهائی و تألیفات دانشمندان و نویسندگان و مؤلفین و

مترجمین بهائی تهیه، طبع و نشر کرد. به تشکیل کنفرانسهای بین المللی، ناحیه ای و محلی و تأسیس کلاس های امری اقدام نمود، به تهیه و طبع و نشر دو مجله عندلیب، فصلنامه محفل روحانی ملّی کانادا و پژوهشنامه، نشریه مجله پیام بهائی توفیق یافت. تعداد بسیاری از کتب و نشریات بهائی را به رایگان برای مهاجرین فارسی زبان کشورهای امریکای جنوبی و افریقا و همچنین احبای عزیز افغانستان و گرجستان ارسال داشت و با همکاری شبکه گسترده ای که در کشورهای دیگر داشت به صورت یکی از بزرگترین توزیع کنندگان آثار بهائی به زبان فارسی در جهان درآمد ... و صدها انتصارات دیگر که در این جمع فرصت یادآوری آن نیست.

البته این انتصارات مرهون خدمات بی شائبه مؤلفان و نویسندگان کتب و رسائل و مقالاتی است که آثار ارزنده خود را برای طبع و نشر در اختیار مؤسسه قرار دادند که تشکر و

امتان خود را تقدیم حضورشان میکنم.

همچنین همکاریها و مساعی یاران عزیزی را که مستقیماً در مؤسسه خدمت کرده یا می کنند ارج میگذارم: جناب دکتر محمد افنان و سرکار خانم دکتر مهری افنان که مساعدت های ایشان بلا وقفه ادامه داشته و دارد، اعضای هیأت مدیره، جناب مهندس بهروز جباری ادیب اریب و همسر گرامیشان سرکار خانم دکتر فرهنگ جباری که لطف و عنایتشان همواره شامل همسر و من بوده است، جناب دکتر ضیاء هدائی امین صندوق هیأت مدیره که یاری ایشان و همسر گرامیشان در بدو ورود به کانادا نسبت به این عبد و همسر فراموش نخواهد شد. جناب مهندس فریار ارجمند، سرکار خانم ژاله حقشناس، جناب دکتر نورالدین انوری، سرکار خانم ثریا شادمان و سرکار خانم سیمین خاوری.

سرکار خانم مینو فراغه مسئول توزیع و فروش و حسابداری نشریات مؤسسه، ماشین نویس های مؤسسه خانمها طویی آگاه زاده، ندا فرهنگی و نغمه رحیمیان.

جناب داریوش محمودی همکار مؤسسه.

جوانان عزیزی که نوسازی و تعمیرات ساختمان سابق مؤسسه را به نحو بسیار استادانه به انجام رساندند:

جنابان امید هدائی، امید افنان، بامداد و بهداد جباری، محمد پزشکی، اشکان وهمن.

از اعضاء سابق هیأت مدیره: مهندس بهمن بهادر، سرکار خانم مهر دخت بهادر، دکتر منوچهر شفائی، دکتر مهران انوری، دکتر امیر هوشنگ مهر آسا و جناب پژمان مصلح.

هنرمندان طراح روی جلد نشریات مؤسسه خانم میترا رشیدی و جنابان بهزاد جمشیدی و حامد ارجمند.

جناب مهندس شهاب رحمانی که در کمال اخلاص تنظیم و تعمیر دستگاه های کامپیوتری مؤسسه را انجام داده اند. جناب آرش زارع که اکنون در مشرق الاذکار ویلمت به خدمت مشغولند.

این فهرست تمام نخواهد شد مگر اینکه از سه همکار از دست رفته نیز یاد شود:

متصاعد الی الله جناب ابراهیم خلیلی از اعضاء اولیه هیأت مدیره و مهاجر قبرس، متصاعد الی الله مهندس سعید خاوری متصدی قسمت فروش و توزیع نشریات و

متصاعده الی الله خانم نیکو باوقار ماشین نویس پر کار مؤسسه که یادشان گرمی باد.

در خاتمه مقال لازم میدانم از همسر گرامیم پریوش سمندری به خاطر همکاری های ارزنده ایشان در زمینه تهیه و تألیف و ترجمه کتب و مقالات متعدد و همچنین جبران کمبودها و نارسائی های این عبد تشکر و عذرخواهی کنم.

صمیمانه امیدوارم مؤسسه معارف بهائی تحت هدایت ساحت اقدس بیت العدل اعظم الهی و با مدیریت دایمانه جناب مهندس امید هدائی به انتصاراتی بس عظیم تر موفق و مؤید گردد.

به قول معروف:

ما نکردیم خدمتی بسزا دیده ما در انتظار شما است



درگذشت منور خانم نامدار- کیانی

دکتر محمد افنان



منور خانم همزمان با ایجاد دیکتاتوری کمونیستی در روسیه در ۱۹۱۸ میلادی در مسکو تولد شد و چند سالی پس از سقوط و نابودی آن سیستم مخوف به ملکوت ابهی ارتقا یافت. دوازده سال اول عمر را در آن محیط پر وحشت و اضطراب گذراند و در عنفوان نوجوانی با پدر و مادر و دو برادر در سال ۱۹۳۰ به ایران بازگشت. این دوازده سال سراسر سختی و زحمت بود. پدر محترم که از دولتمندان خوشنام ایرانی مسکو به شمار می آمد و در خدمات امری سرآمد اقران و همواره مظهر محبت و ایمان و نمونه گشاده دستی و خیر مندی بود و دوست و بیگانه به سخا و بخششش پرورده بودند چندین بار به حبس رفت و مکرر منزلش مورد هجوم و غارت مأموران از خدا بی خبر شد و اموالش ضبط گردید و دو بار با خانواده از خانه در بدر شد نخست از خانه مجللی که در شهر مسکو داشتند مجبور به ترک آن و اقامت در حومه شهر گردیدند برای بار دوم از سرزمینی که وطن دوم آنان به حساب می آمد به ایران فرستاده شدند. شهرهای بزرگ ایران در آن

ایام از لحاظ رفاه و آسایش به مراتب از مسکو عقب افتاده تر بودند. باری این خانواده که در کمال رفاه و راحت زندگی کرده بود نخست مدتی در مشهد و قوچان اقامت نمودند و پس از اینکه مادر در آنجا در عنفوان جوانی بعد از عمل جراحی به ملکوت الهی شتافت خانواده به طهران انتقال یافتند. ضایعه از دست دادن مادر بر فرزندان بی نهایت گران بود و با اینکه منور خانم با قبول ازدواج با جناب ابوالقاسم کیانی یکی از جوانان برازنده بهائی که ایشان هم به علت ایمان به امر بهائی رانده از سن پترزبورگ بود دوره جدیدی را در زندگی آغاز کرد که شاید مقدمه آرامش و آسایش شود، اما به فاصله کوتاهی پدر بزرگوار در حادثه اتومبیل جان خود را از دست داد و چند سالی بیش نگذشت که برادر ارشد نیز در سانحه هوایی (سقوط هواپیما) همراه همسر و دو فرزندش جایشان خالی ماند. منور خانم در همان سالها به همراه همسر و دختر خردسال و پسر خردسال تر در اجرای نقشه مهاجرتی چهل و پنج ماهه به عراق و موصل سفر کردند و مدت کوتاهی که از یک سال تجاوز نکرد در آنجا به وسائل مختلف کوشیدند تا مستقر گردند.

همسر عزیز که تحصیلات دانشگاهیش در رشته تعلیم و تربیت بود به ناچار به شغل مغازه داری و فروشندگی پرداخت و هر آنچه سرمایه با خود آورده بودند در این راه به کار انداخت و پس از یک سال که دولت عراق بهائیان را اخراج کرد همه را به قیمتی ناچیز فروختند و دست خالی به ایران برگشتند و زندگی را دوباره آغاز کردند. جناب ابوالقاسم کیانی دوباره به خدمت وزارت فرهنگ در آمد و منور خانم هم چون به زبان روسی تسلط داشت به عنوان منشی و ماشین نویس در انجمن فرهنگی ایران و شوروی مشغول به کار شد. سالها بعد مجدداً این خانواده که اکنون به داشتن دختر دیگری مشمول مزید برکات الهی شده بود به قصد هجرت و شرکت در نقشه دهساله راهی ایتالیا شد و در ناپل مستقر شدند. ده سال این خدمت دوام یافت و به همت آنان و سایر احبای ایرانی و ایتالیائی محفل روحانی ناپل تأسیس شد. بعد از صعود نابهنگام جناب ابوالقاسم کیانی در ناپل، منور خانم گاهی ساکن ایران و زمانی در ممالک اسکانیدیناوی و بالاخره با همه فرزندان که هر یک خانواده ای

مستقل بنیاد نهاده بود در کانادا مستقر شدند. بیست سال آخر حیات را در کانادا گذراندند و در این سرزمین مبارک بود که ترقیات و دستاوردهای فرزندان و نوه ها را به چشم ظاهری نیز دید و از وجودشان لذت برد و با دوستان قدیم و جدید ایرانی و کانادائی عشق ورزید و محبت دید.

با اینکه حیات این خانم محترم همواره به علت ایمان ثابت بهائی و اخلاق و آداب انسانی مشحون از سرور روحانی بود تا به جائی که دیگران را نیز متأثر و متذکر میداشت اما از لحاظ جسمانی هرگز آسایش و راحتی نیافت و از همان ابتدای حیات با پدر و مادر در تحمل مشکلات و زحمات حاصل از آن ایام شریک و سهیم بود. زندگانی مشارالیها همیشه قرین درد و رنج بود و هر چه بزرگتر شد مراتب ایام را بیشتر احساس فرمود. بی شک اگر تربیت روحانی و عشق و محبت حقیقی این خاندان نبود و جوهر اخلاق و آداب بهائی در او متمکن نمی شد، تحمل این همه مشکلات را که از عهده هر فردی بیرون است نمی توانست نمود.

منور خانم مظهر صفا و محبت و همواره حامل سرور و ملاطفت بود

فکر و ذکرش ایجاد روح دوستی و محبت و کار و بارش در تبلیغ امرالله باخلاق و اعمال و گفتار و کردار بود مشارالیها نظر به علاقه قلبی با معارف امر بسیار مانوس و محضر بزرگان امر را دریافته بود. اطلاعات امری و عمومی ایشان در کمال شکوفائی و کمال بود. ایشان زبان روسی را مانند فارسی هر دو را در حد زبان مادری می دانست. به انگلیسی و ایتالیائی نیز تا حد لازم برای تبلیغ و معاشرت با مردم آشنا بود و کتب امری همه این زبانها را به راحتی استفاده می فرمود. منور خانم به عزّ عنایت حضرت ولی امر مفتخر شده و خطاب به او توقیعات مرقوم فرموده اند. در مدت حیات چندین بار به فیض زیارت اعتبار مبارکه در ارض اقدس توفیق یافت و در هفتاد سالگی سفری پر خاطره به زادگاه خود نمود. دیدار از مسکو نه تنها مشارالیها را بسیار خوش افتاد بلکه باعث تشویق دوستان آن سرزمین و وسیله تبلیغ بعضی علاقمندان به امر گردید.

نکته جالب که در خاتمه این مختصر جا دارد گفته شود این است که در سال ۱۹۱۸ که یقیناً شاهد ایجاد و تولد افراد فراوان و اتفاقات و تحولات گوناگون بود

چگونه سرگذشت نهضت جهانی کمونیسم در شکل و صورت روسی آن با تولد دختری که در خاندانی مؤمن پا به عرصه وجود نهاد چنان با هم گره خورده است که در هر موقعیتی از حیات این نوزاد آثاری از انفعالات و تأثرات متقابل دیده میشود. جالب اینکه این دو نوزاد که در سال ۱۹۱۸ پا به عرصه وجود نهادند یکی با همه عظمت و شهرت جهانگیرش ۷۰ سال بعد به بوته فراموشی سپرده شد اما دیگری به مدد روح ایمانی حیات جاودانی یافت که بازماندگانش در طول تاریخ یاد او را زنده خواهند داشت. آیا این همه از برکت فیوضات تجلی مظهر الهی و حقایق روحانی نیست که همواره پاینده و اثربخش است.

توسط محفل روحانی ملی بهائیان کانادا

بیت العدل اعظم از دریافت نامه مورخ ۷ جون ۲۰۰۵ حاوی خبر درگذشت خانم منور نامدار خراسانی محزون گردیدند. سالهایی که ایشان صرف خدمت به امر مبارک نمودند و از جمله خدمات مهاجرتی ایشان در عراق و ایتالیا

همواره در خاطره ها خواهد ماند. مطمئن باشید که ادعیه بیت العدل اعظم در عتبات مقدسه برای ارتقاء روح ایشان در عوالم الهی همراهشان خواهد بود. برای تسلی بازماندگان ایشان نیز دعا می شود. همراه با تحیات بهائی دارالانشاء

خانم دکتر مهری افنان

۹ جون ۲۰۰۵

دوست عزیز

خبر صعود مادر عزیزتان منور خانم نامدار کیانی قلب مرا محزون نمود. در جوار مقامات مبارکه به درگاه جمال مبارک تضرع می نمایم که برکات لانهایه شامل حال روح منیرشان فرماید، مقامشان را در ملکوت ابهی اعتلا دهد و تسلی و آرامش به قلوب عزیزانشان عطا کند.

لطفاً مراتب همدردی و تسلیت مرا به اعضای خانواده عزیزتان ابلاغ فرمائید.

با تحیت و محبت عمیق

علی محمد ورقا

یا ابن الانسان

انت ملکی و ملکی لا یفنی

کیف تخاف من فنائک و

انت نوری و نوری لا یطفی

کیف تضطرب من اطفائک

وانت بهائی و بهائی لا یغشی

وانت قمیصی و قمیصی

لا یبلی فاسترح فی حبک

ایای لکی تجدنی فی الافق

الاعلی.

آغاز امر الهی در همدان

محسن صمدانی

هاشم و ملا شعبان اولادهای حاجی یوسف در شهر همدان زندگی میکردند و فامیلیهای اعظمی های همدان که بعضی در ایران و بعضی در خارج از ایران هستند از اعقاب و اولاد همین حاج ملا یوسف و ملا آقا بابا می باشند" ابتداء لازم میدانم به طور اختصار از زندگانی حاج ملا یوسف که در مکه به حضور حضرت باب و ایمان به دیانت بابی مشرف گردیده مطلب را شروع کنم. ایشان قبل از رفتن به مکه دارای عیال و صاحب پنج فرزند بوده چهار فرزند ذکور به نامهای حسینعلی، حسنعلی، محمود و دختری به نام سکینه که بنده در خردسالی آنانرا دیده بودم. حسینعلی و نظر علی ازدواج کرده و اولاد هم داشتند.

حاج ملا یوسف پس از مراجعت از مکه اقدام به ازدواج دوم نموده بنام مریم و از مشارالیها سه فرزند به نامهای هاشم، صغری و شعبان به وجود آمده مطلب قابل توجه این است که حاج ملا یوسف به مریم عیال دوم خود و فرزندان خردسالش که در موقع فوت او هاشم پانزده ساله، صغری دوازده ساله و شعبان

افنان مربوط به تشرف حاج ملا یوسف پدر هاشم بدیانت بابی مرقوم است عیناً درج می گردد: "دیگر از مردم ایران که در سال ۱۲۶۰ هجری قمری به زیارت مکه مشرف شدند حاجی ملا یوسف از مردم همدان و از علماء طریقه شیخیّه بود که در شهر مکه از دعوی حضرت باب اطلاع حاصل کرد و با ایشان ملاقات نمود و به دیانت بابی گروید.

حاج ملا یوسف در قریه گره چاقه نیم فرسخی شهر همدان زندگی میکرد ولی برادرش ملا آقا بابا که او نیز در سلک علماء و ملاها بود در شهر همدان سکونت داشت و صاحب عنوان بود.

حاج ملا یوسف در مراجعت به همدان برادرش ملا آقا بابا و بستگانش را به دیانت بابی تبلیغ کرد. وقتی حضرت طاهره از بغداد به قزوین میرفت در سر راه در همدان در منزل همین ملا آقا بابا وارد شد و میهمان او بود.

ملا آقا بابا و پسرش ملا عبدالله در محاربه قلعه طبرسی به شهادت رسیدند. پسر دیگر ملا آقا بابا ملا علی بود که با بنی اعمامش ملا

مطالب ذیل را بنده محسن صمدانی در سن هشتاد و پنج سالگی فرزند مرحوم هاشم صمدانی فرزند مرحوم حاج ملا یوسف که در سال ۱۲۶۰ هجری قمری در مکه حضور حضرت نقطه اولی مشرف و به دیانت بابی مؤمن گردیده اکنون در سال ۱۳۸۱ شمسی مطابق سال ۱۵۹ بدیع جهت اطلاع فرزندان و همچنین بنا بر اطلاعی که در یادداشتهای محقق عالیقدر و دانشمند جلیل جناب اشراق خاوری در دارالتحقیق بین المللی مورد مطالعه قرار گرفته و ذکری از پدرم هاشم صمدانی که املاک و احشام و کلیه دارائیش در قریه گره چاقه شش کیلومتری شهر همدان به علت بهائی بودن مصادره و از قریه اخراج گردیده مقرر فرموده اند حقیر اطلاعات خود را در این مورد معروض دارم لذا آنچه تا سن پنجاه و پنج سالگی خود از مرحوم پدرم هاشم صمدانی شنیده و به خاطر دارم ذیلاً یادآور میگردد:

ابتدا شرحی را که در صفحه ۵۷۵ کتاب عهد اعلی زندگانی حضرت باب تألیف جناب دکتر ابوالقاسم

چهار ساله بوده اند ابداً ذکری از بابی شدن خود ننموده به قرار معلوم در مراجعت از مگه به عیال اول و فرزندانش ذکری از دیانت بابی نموده علاوه بر اینکه قبول نکرده اند با ناملايمات و بدرفتاری عائله خود روبرو شده که اقدام به ازدواج دوم نموده و ایمان خود را از مریم عیال ثانوی و فرزندان صغیرش مکتوم داشته و تا آخر الحیات اظهاری در مورد ایمان خود ننموده و اینان نیز آن مرحوم را متدین به دیانت اسلام دانسته و مسلمان بوده اند پس از مرحوم شدن حاج ملا یوسف حسینعلی فرزند ارشد از عیال قبلی که میبیند پدرش با ازدواج ثانوی اولادانی بوجود آورده که باید از ارث پدر سهمی ببرند بنای بد رفتاری را با مریم و فرزندانش شروع نموده و آنانرا از حیاط اندرون به قسمت بیرونی ساختمان که محل سکونت نوکر و قسمتی را برای مهمان اختصاص داشته منتقل نموده و میگوید تا زمانی که سه اولاد صغیر هستند میتوانید در قسمت بیرونی ساختمان زندگی کنید بنابراین پدرم هاشم که اولاد ارشد مریم بوده با مادر و خواهر و برادرش شعبان در همان ساختمان سکونت داشته و بعداً که

پدرم به سن رشد رسیده توانسته در جوار همان ساختمان ملک پدر ساختمانی تهیه و عائله را سرپرستی نماید و قسمتی از املاک زراعتی و باغات و بیشه ها و احشام سهم ارث پدر را از حسینعلی گرفته و زندگی مستقلی را شروع میکند و با ابتکار و فعالیتی که به خرج داده تدریجاً موفق شده زمینهای زراعتی و بیشه ها و باغات را بهتر از قسمت حسینعلی و برادر و خواهر ناتنی نماید.

در سن سی سالگی پدرم با صدیقه خانم صبیّه (حاج محمد علی که در مراجعت از مگه بین راه مرحوم شده) ازدواج نموده و همگی مسلمان بوده اند تا اینکه پدرم روزی در منزل فرد مسلمانی که دوست بوده اند و در امزاجرد زندگی میکرده مهمان بوده صحبت از دیانت بابی میشود در امزاجرد عده ای بهائی وجود داشته پدرم از دوست مسلمان خود سؤالاتی درباره بابی نموده و خود بنابر آنچه در منبر و مسجد شنیده بود مطالبی ناروا و دور از حقیقت به بابی ها نسبت میدهد شخص مسلمان صاحبخانه اظهار میکند آنچه درباره آنان شنیده اید درست نیست سالها است ما همسایه بهائی داریم

مردمان خوبی هستند پدرم میگوید ما صحبت از بابی کردیم بهائی کدام است؟ جواب میشوند: من نمیدانم از همسایه تقاضا میکنم به منزل من بیاید با او صحبت کنید. به هر حال همسایه بهائی وارد میشود پدرم از ایشان میپرسد شما بابی هستید میگوید بهائی هستم. بالاخره پدر سؤال میکند شما روزه و نماز هم دارید شخص بهائی اظهار میکند البته. پدرم تقاضا میکند با صدای بلند نماز بخواند شخص بهائی وضو گرفته نماز وسطی را با صدای بلند تلاوت میکند پدرم از کلمات الهی تحت تأثیر قرار گرفته تقاضای کتاب می نماید شخص بهائی اظهار میکند من کتابی که به شما بدهم ندارم در شهر شخص بهائی دیگری را به شما معرفی میکنم. بالاخره پدرم با ملاقاتهای مکرر در شهر همدان و گرفتن کتاب مستطاب ایقان پس از چند ماه در سال ۱۲۸۷ شمسی به دیانت بهائی مؤمن میگردد. پس از چندی شعبان و صغری و مادرشان مریم نیز امر مبارک را قبول می نمایند. در آن ایام مادرم صدیقه خانم که هنوز بهائی نشده و طفلی شش ماهه (به نام ابوالمعصوم که فرزند ارشد پدرم بود و در سن نود سالگی در سال

۱۳۸۰ شمسی مطابق سال ۲۰۰۱ میلادی صعود نمود) داشته پدرم پس از تصدیق به امر مبارک آشکارا مشغول تبلیغ میگردد. جریان به اطلاع مادر صدیقه خانم و دائی ایشان که پس از فوت پدرشان قیم خواهر زاده خود بوده میرسد مشارالیه نزد پدر آمده میگوید شنیده ام تغییر دین داده و مسلمان نیستی. پدر جواب میدهد مطابق آیات قرآن کریم دیانت را کامل کرده ام. قائم آل محمد و مظهر ظهور بعد را که در آیات قرآن است قبول کرده ام دائی مادرم میگوید ما مطلب را شنیده بودیم و از مجتهد سؤال کرده که تکلیف ما چیست؟ مجتهد فتوی داد که طلاق لازم نیست زن مسلمان به شوهر کافر حرام است زن و بچه را از بابتی بگیرد و شوهر بدهد بنابراین ما زن و بچه را میبریم خلاصه پدرم اظهار میکند من زن و فرزندم را دوست دارم ولی ظهور مظهر الهی را نمیتوانم نادیده بگیرم و کتمان عقیده کنم فکر نمیکنم عیال من از عمل شما خوشحال شود. جواب میدهد من دائی و قیم او هستم فتوای مجتهد برای ما کافی و لازم الاجراء است به هر حال مادر ما را با طفل شش ماهه اش میبرند و

مادر ما را با این رفتار و عمل ناپسند بسیار ملول و ناراحت می کنند. پس از دو هفته مادر نزد مادرش اظهار میکند به دائی بگوئید مرا به منزل شوهرم روانه کند من شوهرم و فامیل او را دوست دارم. حضرت رسول و ائمه اطهار را قبول دارند من از شوهرم بچه شش ماهه دارم. از عمل دائی بی نهایت ناراحتم. اگر مرا به خانه شوهرم برنگردانید بدون اطلاع شما ها خودم به خانه شوهرم برمیگردم. بالاخره پس از گفتگوی بسیار مادرش و دائی و دیگر افراد فامیل آنان با مادرم اتمام حجت می کنند که اگر به خانه شوهر کافر برگردی تا عمر داری و ماها زنده هستیم دیگر نسبت تو از ما قطع شده ما را نخواهی دید و ماها را با خانواده بابی ها ارتباطی نخواهد بود. مادر ما تمام شرائط را قبول کرده میگوید بهتر است محترمانه مرا روانه کنید به هر حال با مجادله و مکالمه بالاخره مجبور میشوند ایشانرا با طفل شش ماهه سوار اسب نموده همراه نوکر به منزل پدرم برده پس از باز شدن درب منزل نوکر مراجعت نموده و تا آخر الحیات مادر و خواهر و دائی و هیچیک از افراد فامیل او را ملاقات نکرده اند و مادرم تدریجاً

با کسب اطلاع از امر الهی دیانت بهائی را قبول و هشت فرزند بهائی تربیت نموده و در سن هشتاد و شش سالگی در سال ۱۳۶۰ شمسی مطابق دسامبر ۱۹۸۱ میلادی در شهر هانور آلمان روح پر فتوح و صبورش به عالم بالا صعود نمود. به طوری که قبلاً ذکر شد پدرم مرحوم هاشم صمدانی در سال ۱۲۸۷ شمسی بامر مبارک مؤمن شده و در تمام ایام حیات در کمال شجاعت چه در ده گره چاقه و چه در شهر به تبلیغ امر الهی مشغول و برادر ناتنی از عیال قبلی حاج ملا یوسف به نام حسینعلی که خیلی متعصب بوده رعایای ده را بر علیه پدرم تحریک نموده مرتباً نزد حکومت همدان و مجتهدین گروهی مراجعه و شکایت و وضوا برقرار نموده که ماها را به دیانت بابی و بهائی تبلیغ میکند کافر است. سنواتی این جریانات ادامه داشته و پدر به وسائل مختلف از جمله جناب جلال خاضع ایادی عزیز امرالله که در آن زمان (سلطان= سروان) افسر سوار و فرمانده گردان سوار فوج همدان بودند هر چند ماه یکبار به اتفاق حبیب الله خان مدبر که ایشان نیز خزانه دار فوج بوده اند

با چند سرباز سوار به دیدار پدرمان به ده گره چاقه آمده در داخل ده و باغات و زراعات سرکشی و رعایا و حسینعلی برادر ناتنی را مرعوب و تا حدی در مشکلات و تعدی تخفیف حاصل و مدت ده سال این جریانات ادامه داشته و در سال ۱۲۹۷ شمسی که فوج همدان به شهرستان کرمانشاه منتقل می گردد پدر از پشتیبانی جناب خاضع محروم و حملات و تحریکات شدید مجتهدین شروع شده اقدام به آتش زدن خرمن ها و قطع درخت بیشه و باغات در شب ها نموده و مجتهدین مردم را تحریک به قتل پدر می نمایند طوری موقعیت و فشار از طرف حاکم همدان و مجتهدین بر پدر سخت میشود که مجبور به ترک خانه و زندگی و املاک شده و با تهدید و تحذیر اسناد مالکیت را از ایشان میگیرند. پس از آن چند سالی در همدان دکان داری نموده و امور عائله را میگذرانده اند.

در آن زمان مبلغین جریانات امور احبای الهی در هر منطقه را حضور حضرت عبدالبهاء مرقوم مینمودند جناب آقا سید حسن هاشمی زاده که در همدان این وظیفه را عهده دار بوده اند جریان واقعه را ضمن

سایر راپرت ها حضور مبارک مرقوم میدارند در جواب عریضه مورّخه ۲۲ ذیحجه ۱۳۳۷ ضمن مطالب متعدّد نسبت به احبای الهی همدان فرموده اند (و به جناب آقا هاشم و آقا شعبان پیام روحانی برسان اگر چه از قریه اخراج شدند انشاء الله بقوه معنویه از هر شهری باج روحانی گیرند) و همچنین در صفحه ۱۲۷ مکاتیب جلد چهارم مرقوم است جناب داوود از احبای همدان که افتخار تشرف حضور مبارک را داشته ذکری از یاران همدان نموده هیکل مبارک درباره پدر و عمویم می فرمایند (گوید جناب هاشم هشتم ثرید نماید و به ضیافت دوستان خانه و کاشانه بیاراید و جناب شعبان به نفس رحمان بیاساید) پدر تا سال ۱۳۰۹ شمسی به نحوی که عرض شد به کار کسب دکانداری مشغول بوده به قرار چون سرمایه رو به اتمام بوده قصد مهاجرت به کرمانشاه نمود و حقیر در آن زمان در مدرسه تأیید همدان به تحصیل مشغول بودم. بالاخره در سال ۱۳۱۰ شمسی به اتفاق مادر با هفت فرزند از بیست ساله تا دو ساله به کرمانشاه نزد پدر عزیمت نمودیم و پس از سه سال آخرین اولاد پدر در کرمانشاه تولّد یافت و زندگی ساده و آرامی را در آن شهر گذراندیم در سال ۱۳۲۲ بنده در طهران ساکن شدم و بالاخره پس از سنواتی پدر و مادر و عائله به طهران منتقل و سکونت اختیار نمودند پدر مردی بود بسیار متحمّل و خوش مشرب همیشه در جمیع احوال مسرور و شاکر بود از صحت کامل جسم و روح برخوردار و با اینکه آشنائی به خیابانهای شهر بزرگ طهران نداشت همه روزه با کبر سنّ دو ساعت قبل از ظهر و دو ساعت بعد از ظهر برای امر تبلیغ در پارکهای شهر با اتوبوس رفت و آمد نموده نقطه نظر تبلیغش به جوانان به خصوص دانشگاهیان را هدف تبلیغ قرار میداد. حدود یکصد سال عمر بدون هیچگونه کسالت و عارضه و بالاخره در دیماه ۱۳۵۰ شمسی روح پر فتوحش در طهران دارفانی را وداع نموده و به عالم بالا صعود نمود.

۱- مطلب دیگری که لازم به ذکر است: نام پدرم را حاج ملا یوسف و مریم عیال ثانوی ایشان قاسم گذارده اند از طفولیت تا قبل از اخراج از قریه چون بهائی شده به قاسم بابی معروف بوده در عریضه جناب هاشمی زاده هم به حضور حضرت عبدالبهاء یقیناً اسم

ایشانرا قاسم ذکر نموده ولی هیکل مبارک هاشم فرموده اند. هم در مکتوبی که به جناب هاشمی زاده مرقوم فرموده اند و هم در مکاتیب جلد چهارم که قبلاً ذکر شد پدر نیز از آن تاریخ به بعد نام خود را هاشم قرار داده و در سال ۱۳۰۴ شمسی که سرشماری و صدور شناسنامه معمول گردید خود را هاشم و نام فامیلی صمدانی را انتخاب نموده کلمه ای است که در اکثر الواح و آثار مبارکه ذکر شده است.

۲- مطلب دیگری ضمن ایمان آوردن ملا یوسف به حضرت نقطه اولی در مکه در کتاب عهد اعلی صفحه ۵۷۵ مرقوم است (فامیل اعظمی های همدان که بعضی در ایران و بعضی در خارج از ایران هستند از اعقاب و اولاد همین حاج ملا یوسف و ملا آقا بابا می باشند. این اشتباه که فقط فامیل های اعظمی را از اعقاب و اولاد حاج ملا یوسف و ملا آقا بابا دانسته اند از آنجا ناشی شده که تصور فرمودند هاشم و شعبان که اولاد حاج ملا یوسف و از یک مادر یعنی مریم نام فامیلشان هر دو اعظمی بوده در صورتیکه هاشم صمدانی اولاد ارشد به طوری که قبلاً ذکر شد حدود پانزده سال پس

از فوت پدر به شرف ایمان فائز و سپس تدریجاً توانسته برادرش شعبان و خواهرش صغری و مادرشان مریم را به امر مبارک آشنا و به شرف ایمان و ایقان فائز گردیده اند و در موقع صدور شناسنامه هر یک از دو برادر نام فامیلی جداگانه به نام صمدانی و اعظمی را انتخاب نموده اند.

۳- توضیح دیگر راجع به اعقاب و اخلاف ملا آقا بابا است که توضیحاً یادآور میشود ملا آقا بابا دارای دو فرزند بوده به نامهای ملا عبدالله و ملا علی به طوری که در شرح بابی شدن حاج ملا یوسف مرقوم است و ملا آقا بابا و پسرش ملا عبدالله در محاربه قلعه طبرسی به شهادت رسیده اند ملا عبدالله ازدواج نکرده بود و اولادی از ایشان باقی نمانده که اعقاب و اخلافی نام برده شود و ملا علی اولاد ثانوی ملا آقا بابا از ازدواج اول خود که بهائی بوده دختری بوجود آمده بنام طوبی و در طفولیت طوبی مادرش مرحوم شده ملا علی مجدداً که ازدواج کرده زن متعصب مسلمانی بوده که چهار اولاد داشت هیچ یک بهائی نشدند و طوبی خانم که مادرش بهائی بوده به سن نه سالگی در

زمان حیات ملا علی با شعبان اعظمی ازدواج نموده آنچه حقیر به خاطر دارم این خانم که همسر عموی بنده بود بسیار مؤمن و مخلص و در تربیت اولادش کوشا و صاحب هشت فرزند میگردند که اکنون سه نفر از فرزندان به نام های آقای نصرت الله اعظمی و آقای علاء الدین اعظمی که هر دو در هلند ساکنند و روحیه خانم صمدانی که همسر اخوی حقیر به نام مرتضی در امریکا می باشند مطلبی را هم می باید قبلاً ذکر می نمودم اینست که ملا علی دو سال پس از اینکه دخترش طوبی خانم که با جناب شعبان اعظمی عموی بنده ازدواج می کند ایشان صعود می کنند.

۴- به طوری که در صفحه ۳ ذکر شد پدرم جناب هاشم صمدانی و صدیقه خانم دارای هشت فرزند بودند که فقط چهار نفر از آنان در این عالم باقی مانده اند به نام محسن، مرتضی، محبوبه خانم و فریدون که سه نفر اسامی مذکور در امریکا و محبوبه خانم در آلمان ساکنند که از هشت فرزند اولادانی بوجود آمده که به سن رشد رسیده و دارای نوه های متعدد و به طور کلی در حدود یکصد و پنجاه نفر از

آخر الحیات در امر تبلیغ الهی کوشا و از هر شهری خود و اعقاب و اخلافشان از فیض باج روحانی بهره مند گردیده اند این از عنایات لانهایه الهیه است.

هو الله

ای مفتون دلبر آفاق نامه به تاریخ ۲۲ ذی الحجه ۱۳۳۷ وصول یافت. بشارت روحانیت احباء بود و اینکه در این سالهای اضطراب و انقلاب در صون حمایت رب الارباب بالنسبه به دیگران در امن و امان بودند این موهبت مانند آفتاب در جمیع شرق و غرب واضح و آشکار شد احباء که پیش مبعوض کل بودند به میمنت تعالیم جمال مبارک محبوب کل گشتند جمیع شهادت بر پاکی و آزادگی آنان میدهند به شکرانه این موهبت باید هریک از احباء در اعلاء کلمه الله جانفشانی نماید و به تبلیغ پردازد. به جناب مرتضی خان نوری نهایت محبت و مهربانی میرسانم و به جناب میرزا محمد خان ادیب زاده تهیت ابدع ابهی تقدیم می نمایم و به جناب میرزا ابراهیم آقا اسمعیل اف و آقا مهدی محمد علی آقا از قبل من خلوص قلب و مهربانی برسانید و به جناب آقا حسین بقال تحیت ابدع ابهی ابلاغ دار البته سبب هدایت دیگران خواهد گشت

صغیر و معصوم اظهار نکرده و از حقیقت و شناسائی مظهر امر الهی محروم کرده در عالم بالا از این موضوع پشیمان و با توسل به درگاه پروردگار توانا و طلب تأیید برای آگاهی آنان فضل الهی شامل و موجبات ایمان پدرم هاشم صمدانی به امر مبارک به وسیله شخصی غیر بهائی فراهم و سپس همه افراد عائله از ازدواج ثانوی تدریجاً به دیانت بهائی مؤمن گردیده اند.

باید گفت حاج ملا یوسف فردی پاک طینت بوده که در بین هزاران نفر حجاج سال حج اکبر لیاقت درک بیان الهی را داشته که به شرف ایمان مفتخر و در مراجعت از مکه با تبلیغ و تقلیب برادر خود ملا آقا بابا و پسرش ملا عبدالله اینان علاوه بر اینکه امر مبارک حضرت نقطه اولی را پذیرفته اند خود را به قلعه طبرسی رسانده و به مقام شهادت نائل شده اند و فرزندش هاشم صمدانی نیز با اراده مبارک حضرت عبدالبهاء که درباره اخراج ایشان از قریه فرموده اند اگر چنانچه از قریه اخراج شدند انشاء الله به قوه معنوی از هر شهری باج روحانی گیرند که در سن سی سالگی به تصدیق امر الهی فائز شده اند تا

اعقاب و اخلاف سه نفر اولاد حاج ملا یوسف مرحوم که در مکه حضور حضرت نقطه اولی مشرف و امر مبارک را شناخته اند و مؤمن و موثق بوده اند در قارات امریکا و اروپا و استرالیا که ابتدای امر فقط سه نام فامیل از هاشم صمدانی و شعبان اعظمی و صغری تقوائی تشکیل میشد امروز از این دو اولاد ذکور ملا یوسف مرحوم از فامیل صمدانی و اعظمی از اولاد ذکور تعداد زیادی در ممالک مختلف به همین نام فامیل در ظل امر الهی و از اولاد اناث که با یاران شرق و غرب ازدواج نموده به نام فامیلی های متعدد و مختلف در اطراف و اکناف عالم به خدمت مشغول و مألوفند.

اسامی چهار فرزندان هاشم صمدانی که صعود نموده اند عبارتند از: ابوالمعصوم، بهیه، ضرغام، بهمن و اسامی پنج فرزندان متصاعد الی الله شعبان اعظمی عبارتند از: ذبیح الله، عطاء الله اول، عطاء الله دوم، وجیه الله و قدسیه.

۵- مطلب دیگری که لازم به یادآوری است اینکه جناب حاج ملا یوسف که دیانت خود را به عیال ثانوی و مهربانش مریم و اولاد

سعدی و عندلیب

سعدی

بخت جوان دارد آن که با توفیقین است
 پیرنگردد که در بهشت برین است
 دیگر از آن جانبم نماز نباشد
 گرتو اشارت کنی که قبله چنین است
 سعدی از این پس که راه پیش تودانست
 کرره دیگررود ضلال مبین است

عندلیب

برسرکویت هرآنکه گوشه نشین است
 ایمن از آشوب آسمان وزمین است
 از اثر اسم اعظمی که تو داری
 کشور دل ها تو را به زیرنگین است
 خط تو شیرازه صحیفه جان است
 روی تو دیباچه کتاب مبین است
 آنچه نموده است سجن را چو گلستان
 نغمه جان بخش عندلیب حزین است

و به جناب آقا شیخ صادق شیخ الاسلام بشارت تأیید و توفیق و علویت در دو جهان برسان از الطاف الهی مستدعیم که مانند شمع برافروزند و در نهان درختی بارور گردند و به جناب آقا هاشم و آقا شعبان پیام روحانی برسان اگر چنانچه از قریه اخراج شدند انشاء الله بقره معنویه از هر شهری باج روحانی گیرند به محفل روحانی و کمیته مدرستین تأیید و موهبت و محفل تقدیس و محفل ثابتین و محفل الفت و محفل خدام اطفال و محفل درس و تبلیغ و قرائت خانه تأیید و محفل اعانه خیریه و محفل درس تبلیغ نساء و محفل تبلیغ اناث جمیعاً از قبل عبدالبهاء نهایت سرور و حبور ابلاغ نما از فضل حق متوقعم که این محافل را در ظل ملکوت مشمول لحظات عین رحمانیت فرماید و به جناب آقا میرزا محمد خان تبریزی حاضر نهایت محبت را داشته و داریم جناب شیخ محسن فی الحقیقه منجذب ملکوت الهی هستند و در تبلیغ جهد جهید مبذول میدارند البته تأیید شدید خواهند یافت. به ایشان از پیش تحریری ارسال گشت به همچنین قریه محترمه شان صبیبه جناب میرزا نعیم علی بهاء الله الابهی که زاده دل و جان آن متصاعد الی الله است طوبی لها فی

عبدالبهاء عباس

۱۳۳۸

از گلخن فانی به گلشن باقی



دکتر کیخسرو راستی در سال ۱۹۱۱ در شهر یزد در خانواده ای متمسک به آئین زرتشت متولد شد. پدرش استاد مهربان از معلمین مدرسه زرتشتیان بود که به انقباس خوش ملا بهرام و حاجی محمد طاهر المیری به ایمان زنده شد. دکتر راستی با داشتن پدری چون استاد مهربان، یک شبه مراحل عشق محبوب را پیمود، تحصیلات ابتدائی و دبیرستانی را در شهر یزد به اتمام رساند و در حین درس خواندن چون به زبان انگلیسی آشنائی داشت در داروخانه ای که

"انجمن زرتشتیان هند" در یزد دایر کرده بودند برای ترجمه مشغول به کار شد. بعد از گرفتن دیپلم دبیرستان به طهران رفت و در رشته پزشکی به تحصیلات خود ادامه داد. سپس به یزد مراجعت نمود تا با حرفه پزشکی و طبابت به خدمت مردم آن منطقه و مداوای بیمارانشان بپردازد.

دکتر راستی به زبانهای دری، فارسی، انگلیسی، فرانسه و نیز عربی تسلط داشت و با معلومات وسیعی از معارف بهائی که اندوخته بود کلاسهای گوناگون را

اداره میکرد. در شهر یزد چندین سال افتخار عضویت محفل مقدس روحانی را داشت که زمان خدمتش با واقعه ابرقو مصادف شد. دکتر راستی همراه با دیگر اعضای آن محفل منور، اسیر زندان شد و مدت یک سال و هفت ماه محنت زندان را چشید و در ایمان و ایقان استوار ماند. سالها در بیمارستان میثاقیه در کمال اخلاص به طبابت پرداخت و برای مرخصی و دیدار فرزندان به انگلستان و سپس به امریکا رفت و در هرجا ساکن شد به خدمت امیر قائم بود. در روز ۱۶ اکتبر ۲۰۰۳ میلادی روح والایش قفس تن را رها کرد در حالی که یک دنیا خاطره خوش از مداوای ماهرانه و انسانیش در دل بیمارانش و مراجعانش برجای گذارد. روح پر فتوحش قرین لطف الهی باشد. به همسرشان، سرکار خانم روح انگیز راستی (خاضع) که در تمام مراحل زندگی یار و یاور ایشان بودند و به فرزندان و نوهان، مهربان و مهربان و صبر و شکیبائی برایشان می گوئیم و صبر و شکیبائی برایشان آرزو داریم.

مشرکین بسیار عزیز مجله عندلیب

به علت تغییر جهت کلی در خدمات و وظائف مؤسسه معارف بهائی، لازم میداند صمیمانه از تأخیر در نشر مجله از حضور همه آن عزیزان که در طی سالیان متمادی با حمایت و تشویق خود به انتشار آن کمک نموده اند عذرخواهی نماید.

امید چنان است که با تأییدات جمال اقدس ابهی و در ظلّ عنايات معهد اعلی و هدایت محفل مقدس ملی بهائیان کانادا، هیأت تحریریه جدید به جبران گذشته قیام و اقدام کند و این مجله روز به روز در جهت ترقی و تکامل سیر نماید و از تشویق و همکاری و هم دلی خوانندگان و نویسندگان عزیز بیش از پیش برخوردار شود.

با عرض تشکر مجدد

مؤسسه معارف بهائی



مؤسسين نخستين بیمارستان بهائی در ايران:
خانم دکتر مودی، دکتر محمدخان منجم،



عندليب

